



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تحفہ ی
شاہیہ ی
عباسیہ

محمد نصیر الدین بن قاضی حموی یزدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه

نویسنده:

محمد نصیرالدین حموی یزدی

ناشر چاپی:

باور داران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	سپاسگزاری
۱۰	پیشگفتار
۱۳	مقدمه‌ی مترجم و شارح
۱۵	آغاز متن
۱۶	آفرینش بدن آدمی
۱۷	چهار طبیعت
۱۷	طعام خوردن
۱۸	طعام خوردن در فصلهای مختلف
۱۸	چگونگی و زمان غذا خوردن
۱۸	آشامیدن
۱۸	فصلهای سال
۱۹	ذکر فصول السنه
۱۹	فصل بهار
۱۹	اشاره
۱۹	ماه آذار
۱۹	ماه نیرسان
۱۹	ماه ایار
۲۰	فصل تابستان
۲۰	ماه حزیران
۲۰	ماه تموز

۲۰	ماه آب
۲۱	فصل پاییز
۲۱	ماه ایلول
۲۱	ماه تشرین الاول
۲۱	تشرین الثانی
۲۱	فصل زمستان
۲۱	کانون الاول
۲۲	کانون الثانی
۲۲	ماه شباط
۲۲	طریقه‌ی ساختن شراب حلال
۲۴	قوت‌های نفسانی انسان
۲۴	چهار طبیعت و اخلاط
۲۴	خواب
۲۵	بیت الخلاء رفتن
۲۵	مسواک زدن
۲۵	اشاره
۲۵	حفظ دندانها
۲۵	سفیدی دندانها
۲۶	دوره های چهارگانه‌ی عمر آدمی
۲۶	اشاره
۲۶	تا پانزده سالگی
۲۶	پانزده تا سی سالگی
۲۶	سی و پنج تا شصت سالگی
۲۶	شصت سالگی به بعد

۲۷	حجامت و فصد
۲۷	زمان حجامت
۲۷	سن حجامت
۲۷	محل برداشت خون حجامت
۲۷	مکانهای حجامت و منافع آن
۲۸	شیوه‌ی کم ساختن آزار حجامت
۲۸	فصد
۲۹	مکانهای فصد
۲۹	اعمال پس از فصد
۳۰	اعمال پس از حجامت
۳۰	جمع نمودن میانه‌ی تخم مرغ و ماهی
۳۰	بسیار خوردن تخم مرغ
۳۰	خوردن چیز شور بعد از فصد و حجامت
۳۰	خوردن گرده‌ی گوسفند
۳۱	داخل شدن حمام با شکم پر
۳۱	غسل کردن با آب سرد
۳۱	نزدیکی با زن حیاض
۳۱	بول نکردن بعد از جماع
۳۱	بسیار خوردن تخم مرغ
۳۱	خوردن گوشت خام
۳۱	خوردن انجیر
۳۱	خوردن آب سرد بر گرم
۳۲	بسیار خوردن گوشت حیوانات وحشی
۳۲	حمام رفتن

۳۲	نوره کشیدن
۳۳	دردهای مثانه
۳۳	آزار معده
۳۳	سنگ گرده و مثانه
۳۴	بواسیر مقعد
۳۴	درمان فراموشکاری
۳۴	زیادتی عقل
۳۴	شکافتگی ناخن
۳۴	زکام
۳۴	شناخت عسل
۳۵	پیشگیری از زکام
۳۵	درد شقیقه و شوصه
۳۵	درد ناف
۳۵	شکافتگی لب
۳۵	سنگینی گوش
۳۵	یرقان
۳۶	فساد دندان
۳۶	هضم طعام
۳۶	برطرف شدن بلغم
۳۶	فرو نشانیدن صفرا
۳۶	سوزاندن سودا
۳۶	علاج باد
۳۷	دستور سفر
۳۷	آبها

۳۸ مجامعت

۴۰ پاورقی

۴۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تحفه شاهیه عباسیه / حموی یزدی، محمد نصیرالدین بن قاضی، قرن ۱۱ق. شارح؛ تصحیح و تحشیه حسین رضوی برقی مشخصات نشر: قم: باور داران، انتشارات، ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری: ص ۹۸ شابک: ۹۶۴-۶۳۹۶-۲۵-۷۶۷۵۰ ریال؛ ۹۶۴-۶۳۹۶-۲۵-۷۶۷۵۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: فارسی - عربی یادداشت: این کتاب شرحی بر «الرساله الذهبیه الطیبه» یا «طب الرضا» علی بن موسی (ع) است یادداشت: عنوان روی جلد: تحفه شاهیه عباسیه: راهنمای تندرستی از نگاه پزشکی کهن. یادداشت: کتابنامه: ص. [۹۲ - ۹۱]؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان روی جلد: تحفه شاهیه عباسیه: راهنمای تندرستی از نگاه پزشکی کهن. عنوان دیگر: رساله الذهبیه الطیبه، یا، طب الرضا. شرح عنوان دیگر: طب الرضا. شرح عنوان دیگر: راهنمای تندرستی از نگاه پزشکی کهن موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۳ - ۱۵۳ ق. الرساله الذهبیه الطیبه، یا، طب الرضا -- نقد و تفسیر موضوع: پزشکی اسلامی موضوع: بهداشت شناسه افزوده: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۳ - ۱۵۳ ق. الرساله الذهبیه الطیبه، یا، طب الرضا. شرح شناسه افزوده: رضوی برقی، حسین، ۱۳۴۲، مصحح رده بندی کنگره: ۵۰۲۳۸۶/R۱۲۷/۵. ۱۳۸۰ رده بندی دیویی: ۶۱۰ شماره کتابشناسی ملی: م ۱۰۰۲۵-۷۸

سپاسگزاری

در به فرجام رسیدن چاپ تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه، از یاریگرهای عزیزان بسیاری برخوردار بوده‌ام: نخست از حجت‌الاسلام و المسلمین آقای عبدالرضا کفایی خراسانی سپاسگزارم که ریز بینانه و دلسوزانه سراسر نوشته را باز خواندند و در پیرایش نوشتار کنونی سخت کوشیدند. آقای دکتر مهدی محقق استاد دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان جمهوری اسلامی ایران که همواره با گشاده‌رویی از بذل عنایت فروگذاری نکردند. ایشان به حق در امر باز زنده سازی متون پزشکی اسلامی در سالیان اخیر سهم بسزایی داشته‌اند. دیگر، از آقای دکتر محمد روشن استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، سپاسگزارم که در تصحیح متون پزشکی کهن پارسی همواره یاریم کرده‌اند. از مساعدتها و ارشادات ایشان بهره‌ی فراوان برده‌ام. از آقای دکتر ابراهیم خلیفه‌ی شوشتری مدیر گروه ادبیات عرب دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه ملی ایران نیز به پاس همفکریهای ایشان سپاسگزارم. از کارکنان کتابخانه‌های آستان قدس رضوی در مشهد، دانشگاه تهران، مرعشی و گلپایگانی قم - به ویژه آقای ابوالفضل عرب زاده سرپرست محترم کتابخانه گلپایگانی - سپاسگزارم. سرانجام از کارکنان شرکت باورداران که در فرایند فراورش کتاب کوشیدند، قدردانی می‌نمایم. [صفحه ۱۱]

پیشگفتار

آنچه پیش روی شماست نوشتاری بازمانده از سده‌ی یازدهم هجری است که تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه نام دارد. این رساله، ترجمه و شرح ذهبیه منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است. می‌گویند پیشوای هشتم دوازده امامیان این نوشته را به خواهش مأمون خلیفه‌ی عباسی بنگاشت. پس او فرمان داد نوشته‌ی حضرت را به آب زر بنویسند، و از آن روزگاران تا به امروز به رساله‌ی ذهبیه نام آور شده است یعنی زرین نوشتار. علی بن موسی کاظم ابن جعفر صادق ملقب به رضا مکنی به ابوالحسن هشتمین امام شیعیان اثنی عشری - ولادت ۱۵۳ هجری قمری، وفات ۲۰۳ هجری قمری - وی در مدینه متولد شد و پس از فوت پدر به امامت

رسید (۱۸۲ هجری). مأمون عباسی به ملاحظات سیاسی آن حضرت را به خراسان خواند و نیابت خلافت را بدو تفویض نمود، و دختر خویش را به ازدواج وی درآورد و به نامش سکه زد. [صفحه ۱۲] مأمون به خاطر آن حضرت، شعار عباسی را که سیاه بود تغییر داد و آن را به شعار اهل بیت که سبز رنگ بود مبدل ساخت. بر اثر همین امر، اوضاع عراق آشفته شد و اهل بغداد بشوریدند و مأمون را که در طوس اقامت داشت از خلافت خلع کردند و با عمویش ابراهیم بن مهدی بیعت نمودند. مأمون با سپاه خویش به تعقیب آنان پرداخت و ابراهیم خود را مخفی ساخت و سرانجام تسلیم گردید. مأمون عاقبت از نفوذ آن حضرت نگران شد و شیعیان معتقدند که مأمون وی را مسموم کرده است. مدفن وی در شهر مقدس مشهد (مشهد الرضا) است. وی مدت بیست سال امامت داشت [۱]. در میان فرمانروایان عباسی، مأمون گرایش بیشتری به ترجمه و نگارش متون و فراخوانی دانشمند رشته‌های گوناگون علمی داشت. او مدرسه‌ی دولتی مترجمان را که به بیت الحکمه معروف شد بنیاد گذاشت. در این مؤسسه مشهورترین مترجمان عرب خدمت می‌کردند. [۲] شاید مناسب باشد گفتار ابن الندیم را که نشان دهنده‌ی شوق مأمون به حکمت و فلسفه است یاد کنیم. ابن الندیم در ذکر اسباب زیاد شدن کتابهای فلسفه و سایر علوم باستانی در این شهرها می‌نویسد: مأمون در خواب دید مرد سپید رویی که سرخ فامیش بیشتر بود با پیشانی فراخ و ابروانی پیوسته و از جلو سر کم مو و دیدگانی شهلا و شمائلی زیبا بر تخت خود نشسته. مأمون گوید: چنان می‌نمود که من در مقابل او ایستاده‌ام و هیبت او مرا گرفته [صفحه ۱۳] است. پرسیدم تو کی هستی؟ گفت ارسطو. من بسیار شاد گردیدم و گفتم ای حکیم سؤالی دارم. گفت بگو. گفتم زیبایی چیست؟ گفت هر چه که عقل آن را زیبا داند. گفتم پس از آن. گفت آن که شرع زیباییش خواند. گفتم پس از آن. گفت آن که جمهور مردم زیبا شمرند. گفتم پس از آن. گفت دیگر پس از آنی ندارد و به روایت دیگر، گفتم بیش از این مرا آگاه بدار. گفت رفیق راهت را چون زر ناب نگه دار و به یگانگی خداوند ایمان داشته باش [۳]. از آغاز نگارش ذهبیه، کاتبان به فراوانی آن را نسخه نویسی کردند. پارسی زبانان به ویژه در دوران صفویه به ترجمه و شرح آن کوشیدند. تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه شاید یکی از برجسته‌ترین این بازگردان‌های مبسوط آن باشد. نویسنده‌ی کتاب تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه، محمد نصیرالدین بن قاضی بن کاشف الدین حموی یزدی است. متأسفانه در منابع بر جای مانده تا آن جا که کنکاش شد از نویسنده آگاهی زیادی به دست نیامد. اما از پدر او فراوان‌تر یاد شده است. پدر او قاضی بن کاشف الدین حموی است. سیریل الگود می‌نویسد: پدر قاضی به عنوان پزشک شاه عباس کبیر از یزد به اصفهان رفت و قاضی در این شهر متولد شد. اما کینه یزدی را برای خود انتخاب کرد و چندی بعد لقب شیخ الاسلام یا قاضی القضاة اصفهان یافت و به آن ترتیب در سلسله مراتب روحانیون مقام سوم را در اصفهان احراز کرد. پسر وی که محمد رضی الدین [۴] نام داشت نیز طبیب شد و به هندوستان مراجعت کرد و خود نیز در اواخر [صفحه ۱۴] عمر به اردبیل رفت و تا سال ۱۰۷۵ هجری که وفات یافت در همان شهر ماند [۵]. سیریل الگود آنجا که به زندگی عمادالدین محمد بن مسعود بن محمد از پزشکان بزرگ دوران صفویه می‌پردازد می‌نویسد: از جمله قاضی بن کاشف الدین حموی که در سال ۱۶۴۴ میلادی در گذشته در رساله‌ای که درباره‌ی سنگ به زوار نوشته اشاره می‌کند که تحصیلاتش را زیر نظر عمادالدین انجام داده است [۶]. پس قاضی بن کاشف الدین حموی که پدر نویسنده‌ی این کتاب باشد شاگردی عمادالدین شیرازی را انجام داده که خود از پزشکان و نویسندگان بنام عهد صفوی است و آثار پزشکی متعددی از او بر جای مانده است که بالغ بر هفده رساله است. شهرت قاضی بن کاشف الدین حموی بیشتر به دو جهت است یکی به جهت قاضی القضاة و شیخ الاسلام بودن شهر اصفهان در عهد شاه عباس و دوم برای نگارش کتاب جام جهان نمای عباسی. پدر نویسنده‌ی تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه، این کتاب را برای شاه عباس نگاشت که شامل یک مقدمه و سی باب و یک خاتمه است. نصرالله فلسفی می‌نویسد: شاه عباس چندان به شراب علاقه داشت که قاضی نام از طبیبان معروف زمان را مأمور کرد کتابی در منافع شراب بنویسد و این مرد کتابی در این [صفحه ۱۵] باب نوشت: [۷]. نویسنده‌ی جام جهان نمای عباسی در سبب تألیف آن چنین نوشته است: «بندگان اشرف اقدس غلام با اخلاص امیرالمؤمنین حیدر، کلب آستان خیر البشر شاه عباس الحسینی

الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه - این بنده‌ی دعا گوی از لباس شید و ریا عاری - قاضی بن کاشف الدین محمد را مأمور ساخت که رساله‌ی فارسی، به عبارتی در کمال وضوح و اشتها در منافع و آثار و قواعد آشامیدن و دفع مضار شراب ناب بنویسم و بعضی دقایق و تجارب را که حکمای سابق بر آن اطلاع یافته باشند اضافه نمایم و از تدقیقات و تحقیقات علمی که اذهان عوام از ادراک آن قاصر است، سازم. امثالاً لامره المطاع فی القطاع و الارباع، کُمیت قلم را در مضممار سخن مطلق العنان ساختم، هر نقشی که از عالم غیب منعکس بر این اوراق نگاشتم و این رساله را جام جهان نمای عباسی نام گذاشتم. امید که این نورسیدگان عالم غیب و لاهوت که از جهت اخبار حقایق از شهرستان قدس و ملکوت به بدرقه‌ی قلم به سواد خطه‌ی خط می‌آیند. مرغوب طبع بندگان اشرف باشد به یمن نظر ظفر پیکر اکسیر اثر، رواج دیگر و فروغ تمام‌تر یابد و در پایان کتاب می‌نویسد این رساله که موسوم به جام جهان نمای عباسی است به تاریخ شهر ذیحجه‌ی ۱۰۳۸ سمت تحریر یافت. این جام که فرموده‌ی عباس شه است هر قطره از او به عالمی فیض ده است [صفحه ۱۶] جستم ز خرد چو سال تاریخش گفت از جام جهان نمای جمشید به است [۸]. از این کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایران موجود است و سیریل الگود هم پس از شرح مفصلی در باب محتویات آن می‌نویسد: نسخه‌ای از این کتاب ... در موزه‌ی بریتانیا به شماره‌ی I، ۱۹۵۱۹، ASS یافت می‌شود [۹]. از پدر نویسنده چند کتاب دیگر نیز بر جای مانده است که شهرت آنها به کتاب یاد شده نمی‌رسد: ۱- چوب چینی و قهوه و چای که در سه باب به زبان فارسی نگاشته شده است. باب اول در خواص چوب چینی. باب دوم در خواص قهوه. باب سوم در خواص چای خطایی [۱۰]. سیریل الگود در جایی از کتاب تاریخ پزشکی ایران که به بحث درباره‌ی چوب چینی برای درمان سیفیلیس می‌پردازد می‌نویسد: به استناد گفته‌ی قاضی به کاشف الدین محمد یزدی که پسر پزشک شاه عباس کبیر و خود مجتهد بزرگ اصفهان بود و دو کتاب هم در حدود سال ۱۶۵۰ میلادی در این زمینه نگاشته، ریشه‌ی چینی در سال ۱۴۹۴ میلادی یعنی در همان سالی که «آتشک» ظهور کرد به وسیله‌ی پزشکان اروپایی در ایران معرفی گردید [۱۱] از این کتاب نسخ متعددی در دست است. ۲- طبعه‌ی الماء در این رساله از شرح شیرازی بر قانون و [صفحه ۱۷] حکمه‌ی العین کاتبی، شرح آملی بر قانون، نجات و شفا نقل می‌کند. ۳- تحفه‌ی محمدیه یا صبح و شفق که به نام اعتماد الدوله محمد بیک وزیر اعظم در یک مقدمه و سه فصل نگاشته است [۱۲]. ۴ و ۵- کتابهای تحفه‌ی رضویه و خواص ادویه نیز به قاضی بن کاشف الدین منسوب است. محمد نصیرالدین قاضی در اصفهان تولد یافت و در اواخر عمر به هندوستان رفت و تا سال ۱۱۱۹ هجری که کتاب تریاق را نوشته حیات داشته است. از مقدمه‌ی کتاب تحفه به پزشک بودن پدران خود اشاره دارد. از نگارش تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه می‌توان دریافت که در ادبیات عربی و فارسی ید طولایی داشته است. مقایسه‌ی این کتاب و دیگر متون دیگر عهد صفوی صحت این مدعا را تأیید می‌کند. کتابی هم در زمینه‌ی ریاضی و هیأت که در زیر خواهد آمد نشانه‌ی مطالعات او در این زمینه نیز هست. اینک نوشتارهای بر جای مانده از او یاد می‌شود: ۱- فتوحات عباسیه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی مرعشی قم موجود است. رساله‌ای است مختصر در تشریح بدن که با برخی مطالب مذهبی آمیخته شده است. از این کتاب چند نسخه نیز در دانشگاه تهران موجود است. ۲- تحفه‌ی عباسی نام کتاب و نگارنده و شاه در دیباچه آمده است. گفتاری است در پاسخ به سه مسئله ریاضی: ۱- تربیت میان فلک شمس و فلک عطارد ۲- کرویت آسمان و [صفحه ۱۸] فلک ۳- کرویت زمین. از این کتاب نسخه‌ای به شماره‌ی ۶۲۹۱/۱ در کتابخانه‌ی ملک تهران از سده‌ی یازدهم و در ۶۹ برگ وجود دارد [۱۳]. ۳- تریاق سیریل الگود در کتاب طب در دوران صفویه می‌نویسد: در مورد تریاق وابستگی عجیبی بین ایران و اروپا مشاهده می‌شود زیرا می‌بینیم در همان حال عمادالدین حسین در سال ۹۷۴ هجری و محمد نصیرالدین پسر کاشف‌الدین در سال ۱۱۱۹ هجری کتبی درباره‌ی تریاق نوشته‌اند [۱۴]. ۴- تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه کتاب حاضر است که ترجمه و شرح ذهبیه می‌باشد که البته این دو بخش تفکیک ناپذیر از هم هستند. نویسنده، این کتاب را برای شاه عباس دوم صفوی نگاشته است. شاه عباس دوم، هفتمین پادشاه صفوی پسر شاه صفی است که به سال ۱۰۵۲ هجری به سلطنت نشست و به سال ۱۰۷۷ هجری در حوالی

دامغان وفات یافت. شاه عباس دوم، شجاع و حامی طبقات پست اجتماع و دشمن اعیان و اشراف بود. عمارت عالی قاپو را که شاه عباس کبیر شروع کرده و ناتمام مانده بود به اتمام رساند [۱۵] کتابهای علمی فراوانی در دوره‌ی این پادشاه ترجمه و تألیف شد که نشانه‌ی علاقه و حمایت او از علوم و از جمله پزشکی است. اگر چه چاپهای متنوع و بسیاری از رساله‌ی ذهبیه با نامهای گوناگون چه با شرح و چه بدون به چاپ رسیده است دریغ داشتیم این نسخه نیز از دسترس خوانندگان پارسی خوان دور بماند. نخست آهنگ آن داشتیم که کتاب را با [صفحه ۱۹] یاد کرد اختلاف نسخه‌ها و به همراه توضیحات و فهرست راهنما برای چاپ آماده کنم. اما چون متن را برای بهداشت عمومی جامعه سودمند دانستم ویراسته‌ی کنونی را بر چاپ تصحیح شده‌ی آن مقدم داشتیم و برای آنکه دست‌اندرکاران شاخه پزشکی احساس نزدیکی بیشتری با متن حاضر داشته باشند برابر نهاده‌های بیگانه را نیز در پانویس آورده‌ام. امید آنکه سودمند افتد. دوران صفویه چه به شهادت استادان ادب پارسی و چه با مشاهده‌ی دست نوشته‌های بازمانده از آن دوران، دوره‌ی مغلق نویسی و دراز نویسی است. متن حاضر نسبتاً ساده‌تر و روانتر می‌نماید و حتی برای بیشتر خوانندگان غیر متخصص هم فهمیدنی است. درباره‌ی مشخصات نسخ خطی بر جای مانده از این کتاب در متن منقح آن - که با یاری خدا به چاپ خواهد رسید - مفصلاً سخن گفته خواهد شد. از خوانندگان گرامی خواستارم به هر گونه لغزشی برخوردند آگاهم دارند تا در چاپهای بعد به پیرایش آن پرداخته شود. سید حسین رضوی برقی [صفحه ۲۱]

مقدمه‌ی مترجم و شارح

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین ستایش دور از آرایش، سزاوار درگاه حکیمی جل شأنه تواند بود که بیماران جهالت و نادانی را مداوا به شربت دانش و عرفان نموده، و تدبیر مزاج عالم کن فیکون را به طبیعتهای مختلفی‌عناصر و ارکان فرموده. ای گشاینده‌ی خزاین جود نقش پیوند کارگاه وجود آفرینش، رقم کشیده‌ی تست هر چه جز تست آفریده‌ی تست و درود بی قیاس و ثنای مشید اساس؛ برگزیده‌ای را که هادی سبل و خاتم انبیاء و رسل، گنجینه‌ی راز غیبی و مخزن اسرار «لا ریبی»، شمه‌ای از القاب همایون اوست. یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صِلُوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیْمًا. و صلوات سامیات و تحیات نامیات، نثار اهل بیت طیبین و عترت طاهرین آن حضرت - که شفابخش درون دردمندان و غم‌زدای خاطر مستمندان؛ و به علم کامل و عرفان شامل، حلال مشکلات جهانند - باد (الی یوم المیعاد). اما بعد چون رأی عالم آرای و ضمیر منیر بیضا تأثیر بندگان اقدسی مکان، نواب کامیاب، مالک رقاب، گردون قباب، سپهر عظمت و جلالت، سلطان خورشید طلعت، اشراف اقدس همایون کیوان رفعت، گردون هیبت، خسرو [صفحه ۲۲] عرش سریر بهرام صولت، خدیو مشتری فطنت، عطارد درایت، خاقان انجم سپاه ملک احترام قآن، آفتاب کلاه، فلک احتشام، شهی که تا در او کعبه‌ی ملوک شدست چهار گوشه‌ی امن و امان بود چو حرم خطاب کرده بدو چرخ، شهریار زمین لقب نهاده بدو عقل مرزبان عجم اختر برج نبوت و امامت و گوهر درج ولایت و کرامت، چراغ دودمان نبوی، فروغ خاندان مرتضوی، صاحب قرآن ثانی، برگزیده‌ی جناب سبحانی، آئینه‌ی سبحات الهی، مظهر تجلیات رحمت نامتناهی، مبین معانی فتوت، ترجمان مبانی مروت، دشمن گداز، عدو شکار، مهبط عوارف، پروردگار تاجبخش، ممالک ستان، معمار عالم کون [و] مکان، چهره نمای اقبال عالی، واسطه‌ی مزاج ایام و لیالی، فراکلیل جهانبانی، زینت ده چهار بالمش کامرانی، مطلع انوار سلطنت عظمی، حامی دین مبین و ملت کبری، جمشید شأن، جم نشان، جهانگیر جهانبان، صاحب فر فریدونی، رازدان اسرار درونی، سواد خوان خط پیشانی، وارث ملک سلیمانی، نهال بوستان صفوی، گلبن گلستان مصطفوی، مُرَوِّج مذهب بحق ائمه‌ی اثنی عشر، کلب آستان جدّه امیرالمؤمنین حیدر، فرزانه شاه عادل عباس بن صفی دریای سیل قطره و ابر گوهر نثار حکمش جهان نورد و سخایش خزینه بخش عزمش ستاره جنبش حزمش زمین قرار [صفحه ۲۳] چون نار، تیز خشم و چون باد، روح بخش چون آب، پاک طبع و چون خاک بردبار شاه عباس ثانی موسوی صفوی بهادر خان - خلد الله ملکه و جلاله و افاض علی العالمین لطفه و احسانه - پرتو توجهات به نشر انواع کمالات

انداخته، با وفور صرف عزیمت ثریا به نجدت به جانب تشیید قواعد شهنشاهی، و بسط همت والا بهجت به ترصیف معاهد جهانبانی، اکثر اوقات خجسته ساعات را، صرف دقایق علوم و آگاهی ساخته و می‌سازد. و کمترین غلام زادگان قدیمی و دعا گویان صمیمی - المفتاق الی فضلہ ربه الغنی - محمد نصیر بن قاضی بن کاشف الدین محمد الیزدی - اعانهم الله بلطفه الابدی و اغاثهم بعطفه السرمدی - را به خاطر فاتر رسید که به زبان فارسی، شرحی در غایت ایضاح و اختصار بر رساله‌ی ذهبیه رضویه در علوم شریفه‌ی طیبیه منسوب به حضرت امام ثامن ضامن امام الثقلین و یعسوب الخاقین علی ابن موسی الرضا علیه من الصلوٰۃ از کاهها و من التحيات انماها، که تاسیس اساس این رساله‌ی شریفه اگر چه به حسب ظاهر به جهت خلفای عباسیان داده، اما در مجال حقیقت دور و مستبعد نیست نزد اهل بصیرت و رؤیت که امام علیه‌السلام تألیف آن و ترصیف آن به جهت سلاطین عظام بنی‌العباس و خواقین فخام قاتل المشرکین و اصحاب الرأی و القیاس نموده به املائی فرخنده نظام و انشای خجسته انجام ترتیب اساس آن داده، مرقوم قلم شکسته رقم سازد و به تحفه‌ی شاهیه‌ی عباسیه در شرح رساله‌ی ذهبیه‌ی رضویه موسوم سازد و آنرا وسیله‌ی بساط بوس مجلس آیین شاهی و محفل [صفحه ۲۴] ارم تزیین پادشاهی نماید. امید که ازین مور ضعیف این تحفه‌ی محقر شرف قبول در گاه سلیمانی و عیار از غبار کیمیا آثار بارگاه صاحبقرانی یابد ای که کرمه‌ی خوشه چین سنبل فضلت شود کمترینش خوشه‌ی پروین شود کو را دهد پیش موسی ساحری این محض مالیخولیاست پیش عیسی لاف طب این علت سودا دهد از سلیمان یاد کن از مور و از پای ملخ این از آن باب است در دسر همین زیرا دهد ساحت تو اهل معنی را پناهی باد و هست کز حوادثشان پناه این عروه‌ی الوثقی دهد و قبل از خوض بر شرح این رساله‌ی شریفه مقدمه‌ای به جهت ازدیاد اذعان و اعتقاد مؤمنان و شیعیان به صحت مضامین آن کلام فرخنده انجام و انتساب آن رساله‌ی مذهبه به امام همام علیه و علی عترته السلام و وفور ایقان و اعتماد بر اسناد حدیث این رساله شریفه در سلک تقریر و سمط تحریر کشیم. والد ماجدم داعی دولت دوام ابدی - عفی عن خطیئاته بالنبی و الوصی - نقل فرمودند که در نسخه‌ای معتبره از این رساله‌ی ذهبیه که به خط حضرت استادی - و من الیه فی العلوم الشرعیه استنادی - المجتهد فی زمانه الشریف شیخ بهاء المله و الدین محمد اقدس الله نفسه و روح رمسه بود. قبل از شروع در اصل مطلب حدیثی منقول بود به این سند مذکور بعد که ترجمه آن مجملاً این است. خبر داد مرا شیخ جعفر بن محمد دوری که خبر داد مرا ابو عبدالله بن وهبان بن محمد بن شبیر بصیری از دی که معروف است [صفحه ۲۵] این ابو عبدالله به دبیلی که او روایت می‌کرد از محمد بن الحسن بن محمد بن جمهور القمی که او گفت حدیث کرد مرا پدرم حسن بن محمد بن جمهور که او گفت حدیث کرد مرا پدرم که از مخصوصان و ملازمان خاص و شیعیان امام همام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء بود و همیشه در خدمت و ملازمت آن امام معصوم می‌بود و در وقتی که امام از مدینه‌ی طیبیه به خراسان سفر می‌کرد به جانب مامون، پدرش همراه امام بود تا به خراسان، تا آنکه امام در طوس شهادت یافت و سن شریف امام در آنوقت چهل و نه سال بود و بعضی گویند چهل و هفت سال که چون مأمون در مرو بود و در مجلس او حضرت امام علیه‌السلام و جمعی از حکما و اطبا مثل یوحنا بن ماسویه و جبرئیل بن بختیشوع و صالح بن مهله هندی و غیر از ایشان جمعی از حکما همه حاضر شدند، سخنی از طب مذکور شد پس مأمون و آن حکما کلام در این باب طولی دادند و هر یک از ایشان کلامی در طب و کیفیت ترکیب این بدن از عنصرها ضد یکدیگر و خلطها و طبیعتهای مختلفه و مضرتها و منفعتهای این اغذیه و آنچه به بدن می‌رسد از حوادث آسمان به سبب فلک و طالعهای مختلفه مذکور می‌ساختند و امام علیه‌السلام ساکت بود. پس مأمون گفت: چه می‌گویی ای ابوالحسن در این سخنان که هر یک از این جماعت یک قسمی گفتگو در آن می‌نمایند و ضرور است که بشناسیم ما غذاهای نافع را از غذاهایی که به بدن ضرر می‌کند و در تدبیر این بدن سعی نماییم. پس امام علیه‌السلام گفت: ای امیرالمؤمنین نزد من هست آنچه خود تجربه کرده‌ام از این مقدمات و صحت آن را به آزمودن و [صفحه ۲۶] مرور ایام خود یافته‌ام با آنچه پیش از من انبیا و اوصیاء و معصومین سابقین علیهم‌السلام تجربه کرده‌اند و مرا بر آن مطلع ساخته‌اند از مسائلی که جایز نیست انسانی جاهل به آن مسئله‌ها باشد و عذر مسموع نیست از کسی که ترک آن مسائل مجربه را بکند و من جمع

می‌کنم این مسائل را با آنچه احتیاج به دانستن آن باشد. پس راوی می‌گوید: که چون مأمون به تعجیل به بلخ رفت و امام در مرو توقف نمود، مأمون کتابتی از بلخ به امام نوشت و طلب نمود از او که آن مسائل طیبیه‌ای را که خود تجربه کرده است و آنچه انبیاء و معصومین قبل از امام تجربه کرده‌اند که احتیاج به آن واقع می‌شود در ماده‌ی طعامها و شربتها و دواها و منافع و مضرت‌های آن و آداب حجامت و رفتن به حمام و کشیدن نوره و تدبیر بدن نمودن و باقی آنچه مسافر و مقیم را بدان احتیاج واقع می‌شود، امام علیه‌السلام مکتوبی به مأمون نوشت و این رساله‌ی شریفه را که از مجربات او و معصومین سابق است نوشته و فرستاد و راوی گوید: که چون این رساله‌ی شریفه به مأمون رسید بسیار فرحناک شد و امر کرد به طلا این رساله را بنویسند به این سبب این رساله را ذهبیه و مذهبه می‌گویند و در آخر این رساله راوی نقل کرده است که: امام علیه‌السلام نصیحت کرد مأمون را که التفات مکن به قول جماعتی که می‌گویند از اهل جهالت، که بسیار خوردیم فلان غذاها و فلان شربت را و هیچ مضرتی نیافتیم. پس احتیاج نیست که به مسائل طیبیه عمل کنیم. به دستوری که همیشه غذاها و شربتها خورده‌ایم و مضرت نیافته‌ایم عمل می‌کنیم به جهت آنکه شخصی که این را [صفحه ۲۷] می‌گوید از بابت حیوانات بی‌شعور است که نمی‌فهمند که چه چیز به او نفع می‌دهد و چه چیز مضرت می‌دهد و قصه‌ی او شبیه است به قصه‌ی دزدی که یک مرتبه دزدی کرد و او را نگرفتند و عقوبت نکردند. پس حریص شد و دیگر [بار] دزدی می‌کند پی در پی، تا آخر گرفتار می‌شود و او [را] سیاستهای عظیمه می‌کنند و دستها و پاها را می‌برند. اگر مرتبه‌ی اول او را می‌گرفتند جزای سهلی او را می‌دادند پس چنانچه دزد از نگرفتن در دزدی اول، نمی‌باید در دزدی دلیر شود، چه در آخر الامر سیاستهای عظیمه او را می‌کنند. آدمی نیز چند غذا و شربتهای صاحب ضرر تناول نماید نمی‌باید که دلیر شود در استعمال آن، شاید در آخر الامر به امراض عظیمه و هلاکت انجامد و بعد از تمهید این مقدمه شروع نمائیم در مقصود بتوفیق الملک المعبود. [صفحه ۲۸]

آغاز متن

هذه الرسالة الذهبية في الطب التي يبعث بها الامام الهمام علي بن موسى الرضا [عليه] الصلوة والسلام الى المأمون العباسي في صحته المزاج و تدبيره بالاغذية و الاشربة و الادوية. يعني این رساله‌ی ذهبیه است در علم طب، آنچنان رساله‌ای که فرستاد این رساله را امام بزرگ کریم علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به سوی مأمون عباسی، در باب صحت مزاج مأمون و تدبیر مزاج او به غذاها و شربتها و دواها. قال امام الانام و غرة وجه الاسلام مظهر الغموض بالروية اللامعه كاشف الرموز في الجفر و الجامعه اقضى من قضى من بعد جده المصطفى و اغزى من غزى بعد ابيه على المرتضى امام الانس و الجن على بن موسى الرضا صلوات الله عليه و على ابائه النجباء الكرام الاتقياء. یعنی گفت امام جمیع مخلوقات، نور روی و پیشانی اسلام، ظاهر سازنده‌ی مشکلات به فکر درخشنده و روشن سازنده‌ی رمزا که دو کتاب جفر و جامعه‌اند که خدای تعالی این دو کتاب را به حضرت امیرالمؤمنین فرستاد و در این دو کتاب مذکور است آنچه تا روز قیامت خواهد شد. الحال این دو کتاب نزد امام الثقلین صاحب العصر و الزمان [صفحه ۲۹] صلوات الله عليه و على آبائه الی یوم الدین است و امامی که بهترین جماعتی است که حکم نمودند در شرع بعد از جد آن امام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد و امامی که جهاد نموده بیشتر و بهتر از کسانی که جهاد نموده‌اند بعد از پدر بزرگوار آن حضرت که مرتضی علی علیه الصلوة والسلام بوده باشد. امام آدمیان و جنیان علی بن موسی الرضا که رحمت خدای تعالی بر آن امام باد و بر پدر [ان] آن امام که نجیبان و کریمان و پرهیزکارانند. اعلم یا امیر المؤمنین ان الله تعالى لم يبتل العبد المؤمن بلاء حتى جعل له دواء يعالج به و لكل صنف من الداء صنف من الدواء و تدبير یعنی بدان ای امیرمؤمنان - و مراد مأمون است و حضرت امام از باب تقیه او را امیرالمؤمنین نامیده است - به تحقیق که خدای تعالی مبتلا و گرفتار نساخته بنده‌ی صاحب ایمان را به بلایی تا اینکه گردانیده از برای آن بنده‌ی مؤمن دوايي [۱۶] که علاج [۱۷] نماید به آن دوا درد خود را و از برای هر قسمی از درد، قسمی

از دوا و تدبیر آفریده شده است.

آفرینش بدن آدمی

وَنَعْتُ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَجْسَامَ الْإِنْسَانِيَّةَ جَعَلْتُ عَلَى مِثَالِ الْمَلِكِ فَمَلِكُ الْجَسَدِ هُوَ مَا فِي الْقَلْبِ وَالْعَمَالُ الْمُرَوِّقُ وَالْأَوْصَالُ وَالِدَّمَاعُ يَعْنِي بَيَانِ اَيْنِ مَطْلَبِ اَيْنِ اسْتِ كِه جِسْمَهَائِ بَدَنِ اَدَمِي اَفْرِيْدَه شْدَه بَرِ نَمُونَهِي مَمْلَكَتِ وَ شَهْرِ. پَس پادشاه بدن آن چیزی است که در دل است - که روح حیوانی [۳۵] بوده باشد - [صفحه ۳۰] و عاملان و کارکنندگان آن پادشاه رگها [۳۶] و مفضلها [۳۷] و مغز سر [۳۸] است. وَ بَيْتُ الْمَلِكِ قَلْبُهُ وَ اَرْضُهُ الْجَسَدُ وَ الْأَعْوَانُ يَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ وَ شَفْتَاهُ وَ عَيْنَاهُ وَ لِسَانُهُ وَ أُذُنَاهُ وَ خِرَازَتُهُ مَعْدَتُهُ وَ بَطْنُهُ وَ حِجَابُهُ صَيْدْرَةٌ. یعنی خانه‌ی این پادشاه دل آدمی [۳۹] است و زمین و محل حکم این پادشاه بدن آدمی است و یاری دهندگان [۴۰] این پادشاه دو دست [۴۱] آدم و دو پای [۴۲] او و دو چشم [۴۳] او و دو لب [۴۴] او و دو زبان [۴۵] او و دو گوش [۴۶] اوست. و خزانه‌ی آن پادشاه معده‌ی آدمی و شکم [۴۷] اوست و دربانان آن پادشاه سینه‌ی [۴۸] آدمی است. فَالْيَدَانِ عَوْنَانِ يُقْرَبَانِ وَيُبْعَدَانِ وَ يَعْمَلَانِ عَلَى مَا يُوحَى إِلَيْهِمَا الْمَلِكُ وَ الرَّجُلَانِ تَنْقَلَانِ الْمَلِكَ حَيْثُ يَشَاءُ. یعنی پس دو دست دو یاری دهنده‌اند که نزدیک می‌رساند نفع را به سوی او و دور می‌نماید ضرر را از او و عمل می‌نمایند به آنچه می‌فرستد به سوی این دو دست پادشاه بدن که دل باشد [او دو پا که می‌برند] به هر طرف که خواهد این پادشاه. وَ الْعَيْنَانِ تَدُلُّانِهِ عَلَى مَا يَغِيبُ عَنْهُ لِأَنَّ الْمَلِكَ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ لَا يُوَصَّلُ إِلَيْهِ شَيْءٌ إِلَّا بِهِمَا وَ هُمَا سِرَاجَانِ أَيْضاً يَعْنِي وَ دَوَّ حَشْمِ بَه اَيْنِ طَرِيقِ يَارِي مِي دَهْنْدِ كِه دَلَالَتِ [صفحه ۳۱] مِي كَنْنْدِ وَ رَاهِ مِي نَمَائِنْدِ پادشاه را بر آنچه پنهان است از پادشاه. به واسطه‌ی آنکه این پادشاه [را] از عقب پرده و مانعی چند است که آنها استخوان سینه [۴۹] و پرده‌های سینه و شش [۳۳] که غلاف دل است [۳۴] و رسانیده نمی‌شود خبر به سوی آن پادشاه مگر به سبب این دو چشم و این دو چشم چراغ نبرند در بدن. وَ حِصْنُ الْجَسَدِ وَ حِزْبَةُ الْأُذُنَانِ لَا يُدْخَلَانِ عَلَى الْمَلِكِ إِلَّا مَا يُؤَافِقُهُ لِأَنَّهُمَا لَا يَقْدِرَانِ أَنْ يُدْخَلَا شَيْئاً حَتَّى يُوحَى إِلَيْهِمَا فَاِذَا أُوحِيَ [إِلَيْهِمَا] أَطْرَقَ الْمَلِكُ مُنْصَةً تَأْتِي لَهَا حَتَّى يَسْمِعَ مِنْهُمَا ثُمَّ يُجِيبُ بِمَا يُرِيدُ فَيَتَرَجَّمُ عَنْهُ اللَّسَانُ بِأَدْوَاتٍ كَثِيرَةٍ مِنْهَا رِيحُ الْفُؤَادِ وَ بَخَارُ الْمَعْدَةِ وَ مَعُونَةُ الشَّفَتَيْنِ يَعْنِي حِصَارَ بَدَنِ وَ نِجَاحَ اَدْرَانْدَه اَيْنِ دَوَّ كُوشِ اسْتِ، كِه دَاخِلِ نَمِي سَاZَنْدِ بَرِ پادشاه مگر آنچه موافق این پادشاه بوده باشد. به واسطه‌ی اینکه این دو گوش قادر نیستند بر اینکه داخل سازند چیزی را بر پادشاه، تا آنکه امر نماید آن پادشاه این دو گوش را. پس هرگاه امر نماید پادشاه دو گوش را التفات می‌نماید این پادشاه، از برای شنیدن از این دو گوش، تا آنکه بشنود از این دو گوش. پس جواب بدهد آن پادشاه به آنچه اراده نمایدش. متکلم شود از جانب پادشاه زبان به آلت‌های [۳۵] بسیار که از جمله آن آلت‌های هوای دل است که از سینه بیرون می‌آید و بخار معده [۳۶] است و یاری دو لب است. وَ لَيْسَ لِلشَّفَتَيْنِ قُوَّةٌ إِلَّا بِالسَّانِ وَ لَيْسَ يَشْتَعْنِي بَعْضُهَا [صفحه ۳۲] عَنْ بَعْضٍ وَ الْكَلَامُ لَمَّا يَحْسُنُ إِلَّا بِتَرْجِيْعِهِ فِي الْمَأْنِفِ لِأَنَّ الْأَنْفَ يُزَيِّنُ الْكَلَامَ كَمَا يُزَيِّنُ الْمَنْفَخُ فِي الْمِرْمَارِ يَعْنِي وَ نَيْسْتِ اZِ بَرِ اَيْنِ دَوَّ لَبِ قُوتِي مِگَرِ بَه دَنْدَانِهَا [۳۷] وَ نَيْسْتِ مَسْتَعْنِي بَعْضِي اَلْتِهَا اZِ بَعْضِي دِيگَرِ وَ كَفْتِگُو نِيكُو نَمِي شُودِ مِگَرِ بَه سَبَبِ بَرِ گَرْدَانِيْدِنِ وَ بِيچِيْدِنِ اَوَاZِ وَ كَلَامِ دَرِ بِيْنِي. بَه واسطه‌ی اینکه گشادگی سوراخ بینی زینت می‌دهد گفتگو را، همچنانکه زینت می‌دهد سوراخی که در سرناست و همیشه گشاده است، و شبیه است به سوراخ بینی آدمی، آواز سرنا. [۳۸] که اگر آن سوراخ سرنا را مسدود نمایند آواز بیرون نمی‌آید. وَ كَذَلِكَ [الْمُنْخِرَانِ وَ هُمَا تُقْبَتَانِ] الْأَنْفُ يَدْخُلَانِ عَلَى الْمَلِكِ مِمَّا يُحِبُّ مِنَ الرِّيَاحِ الطَّيِّبَةِ فَإِذَا جَاءَتْ رِيحٌ تَشُوءُ عَلَى الْمَلِكِ أُوحِيَ إِلَى الْيَدَيْنِ فَحَجَبَا بَيْنَ الْمَلِكِ وَ تِلْكَ الرِّيَحِ. یعنی و همچنین دو منخر [۳۹] که دو سوراخ بینی‌اند. داخل می‌سازند بر پادشاه آنچه دوست می‌دارد پادشاه از بویی خوش. پس هرگاه آمد بویی که بد می‌آید پادشاه را امر می‌نماید آن پادشاه به دو دست پس مانع می‌شوند دو دست میانه‌ی این پادشاه و آن بوی ناخوش. وَ لِلْمَلِكِ مَعَ هَذَا ثَوَابٌ وَ عَذَابٌ فَعِذَابُهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الْمَلُوكِ الظَّاهِرَةِ الْقَاهِرَةِ فِي الدُّنْيَا وَ ثَوَابُهُ أَفْضَلُ مِنْ ثَوَابِهِمْ فَأَمَّا عِذَابُهُ فَالْحُزْنُ وَ أَمَّا ثَوَابُهُ فَالْفَرْحُ يَعْنِي وَ اZِ بَرِ اَيْنِ پادشاه هست با این حال، احسان و بخشش و غضب و

عقوبت. پس غضب آن پادشاه سخت‌تر است از غضب پادشاهان روی زمین که صاحب [صفحه ۳۳] غضب و قهرند در دنیا و انعام و بخشش آن پادشاه بیشتر و بهتر است از بخشش پادشاهان. اما غضب آن پادشاه دلگیری و اندوه است که آدمی را به هم می‌رسد و اما بخشش آن پادشاه فرح و شگفتگی است که آدمی را حاصل می‌شود. وَ أَصِيلُ الْحُزْنِ فِي الطَّحَالِ وَ أَصْلُ الْفَرَحِ فِي الثَّرْبِ وَ الْكُلَيْتَيْنِ وَ مِنْهُمَا عِرْقَانِ مُوصِلَانِ إِلَى الْوَجْهِ. فَمِنْ هُنَاكَ يَظْهَرُ الْفَرَحُ وَ الْحُزْنُ فَتَرَى عَلَامَتَهُمَا فِي الْوَجْهِ يَعْنِي وَاصِلُ وَ بَاعْثِ انْدُوهُ دَر سِپَرِزِ [۴۰] اسْتِ [۴۱] وَ اَصْلُ شَكْفَتِگِیِ دَر پَرْدِه پِیِه [۴۲] [۴۳] رُوی مَعْدِه اسْتِ کِه اَن پَرْدِه پِیِه دَر زِیْرِ صَفَاقِ [۴۴] اَرِیْطَارُونِ [۴۵] [۴۶] اسْتِ وَ دَر گَرْدِه [۴۷] اسْتِ وَ دَر سِپَرِزِ وَ پِیِه رُوی مَعْدِه وَ دُو گَرْدِه دُو رَگِ اسْتِ کِه مَتَصَلِنْدِ بِه رُوی اَدَمِی. پَس اَز اَن اَصْلِ انْدُوهِ وَ فَرَحِ کِه سِپَرِزِ وَ پِیِه رُوی مَعْدِه وَ گَرْدِه بُوْدِه بَاشْد ظَاهِر مِی‌شُود وَ بِه هِم مِی‌رَسْد انْدُوهِ وَ شَكْفَتِگِیِ خَاطِر. پَس دِیْدِه مِی‌شُود عَلَامَتِ انْدُوهِ وَ فَرَحِ دَر رُوی. وَ هِذِهِ الْعُرُوقُ كُلُّهَا طُرُقٌ مِنَ الْعَمَالِ إِلَى الْمَلِكِ وَ مِنَ الْمَلِكِ إِلَى الْعَمَالِ وَ مِضِیْدَاقُ ذَلِكَ أَنَّكَ إِذَا تَنَاولْتَ الدَّوَاءَ أَدَّتْهُ الْعُرُوقُ إِلَى مَوْضِعِ الدَّاءِ بِإِعَانَتِهَا. يَعْنِي وَ اِیْنِ رَگِها تَمَام، رَهِی چِنْدِنْدِ اَز کَار کِنْدِنْدِگَانِ بِه سُویِ اَن پادِشاه، وَ اَز پادِشاه بِه سُویِ کَار کِنْدِنْدِگَانِ وَ دِلِیلِ اِیْنِ مَطْلَبِ اَن اسْتِ کِه هِر گَاهِ تَنَاولِ [۴۸] نَمُودِی وَ خُورْدِی دُوابِی رَا مِی‌رَسَانْدِ اَن دُوابِی رَا رَگِها بِه سُویِ مَحَلِ دَرْدِ بِه یاریِ رَگِها. [صفحه ۳۴] وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الْجَسِدَ بِمَنْزِلَةِ الْأَرْضِ الطَّيِّبَةِ مَتَى تُعَوِّدَتْ بِالْعِمَارَةِ وَ السَّقْيِ مِنْ حَيْثُ لَا يَزْدَادُ فِي الْمَاءِ فَتَغْرَقُ وَ لَا يُنْقَضُ مِنْهُ فَتَغْطَسَ دَامَتْ عِمَارَتُهَا وَ كَثُرَ رِيعُهَا وَ زَكَا زَرْعُهَا وَ إِنْ تُغْوَفَلَ عَنْهَا فَسَدَتْ وَ لَمْ يَثْبُثْ فِيهَا الْعُشْبُ فَالْجَسِدُ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ وَ بِالتَّدْبِيرِ فِي الْأَغْذِيَةِ [وَ الْأَشْرِبَةِ] يَصْلُحُ وَ يَصِحُّ وَ تَزْكُو الْعَافِيَةُ [فِيهِ] فَانظُرْ مَا يُؤَافِقُكَ وَ يُؤَافِقُ مَعِدَتَكَ وَ يَقْوَى عَلَيْهِ يَدْنُكَ وَ يَسْتَمْرُهُ مِنَ الطَّعَامِ فَصَدْرُهُ لِنَفْسِكَ وَ اجْعَلْهُ غِذَاءَكَ. يَعْنِي بَدانِ بِه تَحْقِيقِ کِه جَسْدِ اَدَمِی بِه مَنزَلِهی زَمِیْنِی اسْتِ کِه زَرِاعَتِ دَر او نِیکو شُود. پَس هِر گَاهِ زَمِیْنِ زَرِاعَتِ رَا خُواهنْدِ اَبادانِ سَازَنْدِ بِه اِیْنِ طَرِیْقِ [اسْتِ] کِه اَبِ اَن رَا بَسِیَار نَدِهَنْدِ کِه مَبادِا دانه رَا اَبِ بَسِیَار فُرو گِیَرْدِ وَ غَرَقِ سَازْدِ وَ اَبِ کَمْتَرِ اَز مَقْدارِ حَاجَتِ نَدِهَنْدِ کِه مَبادِا زَرِاعَتِ تَشْنِه بَمَانْدِ. دَر اِیْنِ وَقتِ بَسِیَار مِی‌شُودِ اَبادانِی وَ بَسِیَار مِی‌شُودِ حَاصِلِ اَن وَ نَمُو مِی‌کُنْدِ زَرِاعَتِ اَن زَمِیْنِ وَ اِگَر بِه اِیْنِ قَانُونِ عَمَلِ نَشُودِ وَ غَافِلِ شُوندِ اَز اَن زَمِیْنِ، فاسدِ وَ ضایعِ مِی‌شُودِ زَرِاعَتِ اَن وَ گِیاهِ دَر اَن نَرُویْدِ. پَس جَسْدِ اَدَمِی نِیْزِ بِه اِیْنِ مَنزَلِه اسْتِ کِه بِه سَببِ تَدْبِیرِ دَر غِذاها [۴۹] بَدنِ صَحِیحِ وَ سَالمِ مِی‌بَاشْدِ وَ دَر اَن عَافِیتِ وَ صَحْتِ زِیادِ مِی‌شُود. پَس مَلاحِظَه نَمایِ اَنچِه مَوافِقِ بَدنِ توستِ وَ مَوافِقِ مَعْدِه توستِ وَ قُوتِ دَاردِ بَرِ اَن بَدنِ بِه هِمَانِ اِکْتِفا نَمایِ وَ اِنْدازِهیِ اَن رَا بَگِیَرِ وَ اَن رَا غِذایِ خُودِ گَرْدانِ.

چهار طبیعت

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الطَّبَائِعِ تَحْتَ مَا يُشَاكِلُهَا فَاعْتَدِ مَا يُشَاكِلُ جَسَدَكَ يَعْنِي بَدانِ بِه تَحْقِيقِ کِه هِر یِکِ اَز چِهارِ طَبِیْعَتِ کِه گَرْمِی [صفحه ۳۵] وَ تَرِی وَ خَشْکِی وَ سَرْدِی بُوْدِه بَاشَنْدِ دُوستِ مِی‌دَاردِ وَ مِی‌طَلَبْدِ اَن غِذایِی رَا کِه مَناسِبِ طَبِیْعَتِ بُوْدِه بَاشْد. بِه اِیْنِ طَرِیْقِ کِه مَناسِبِ طَبِیْعَتِ گَرْمِ غِذایِ سَرْدِ اسْتِ وَ مَناسِبِ طَبِیْعَتِ سَرْدِ غِذایِ گَرْمِ وَ مَناسِبِ طَبِیْعَتِ تَرِ غِذایِ خَشْکِ وَ مَناسِبِ طَبِیْعَتِ خَشْکِ غِذایِ تَرِ. پَس غِذایِ خُودِ گَرْدانِ اَنچِه مَناسِبِ طَبِیْعَتِ توستِ.

طعام خوردن

وَ مَنْ أَخَذَ مِنَ الطَّعَامِ زِيَادَةً لَمْ يُعْذِهِ وَ مَنْ أَخَذَهُ بِقَدَرِ [الحاجه] لَا زِيَادَةَ عَلَيْهِ وَ لَا نَقْصَ فِي غِذَائِهِ نَفَعَهُ وَ كَذَلِكَ الْمَاءُ [ف] سَبِيلُهُ أَنْ تَأْخُذَ مِنَ الطَّعَامِ كَفَايَتِكَ فِي أَيَّامِهِ وَ ارْفَعْ يَدَيْكَ مِنْهُ وَ [يَكُ بِسُكِّ] إِلَيْهِ [بَعْضُ] الْقَرَمِ وَ عِنْدَكَ إِلَيْهِ مَيْلٌ فَإِنَّهُ أَصْلَحُ لِمَعِدَتِكَ وَ لِبَدَنِكَ وَ أَزْكَى لِعَقْلِكَ وَ أَحْفُ لِحَشِيمِكَ. يَعْنِي هِر کِه صَرَفِ نَمایِدِ اَز طَعَامِ زِیادِه بَرِ قَدَرِ حَاجَتِ، اَن غِذا غِذایِ او بِالْتَمَامِ نَمِی‌شُودِ وَ نَفْعِ نَمِی‌بَخُشْدِ وَ هِر کِه بَخُورْدِ بِه قَدَرِ حَاجَتِ نَه زِیادِ بَرِ اَن وَ نَه کَمْتَرِ نَفْعِ دَهدِ او رَا وَ طَرِیْقِ صَرَفِ نَمُودنِ غِذا اِیْنِ اسْتِ کِه اَنقَدَرِ صَرَفِ نَمایِی کِه تُو رَا اِحْتِیاجِ بِه اَن هَسْتِ دَر اَواقِتِ صَرَفِ نَمُودنِ غِذا وَ دَسْتِ اَز طَعَامِ بازِ داریِ وَ با تُو بُوْدِه بَاشْدِ بِه سُویِ طَعَامِ

بعضی از خواهش و میل به سوی طعام. که این روش صرف نمودن غذا مناسب‌تر است به واسطه‌ی معده تو و بدن تو و موجب زیادتی ادراک [۵۰] و عقل [۵۱] می‌شود و باعث سنگینی [۵۲] بدن نمی‌شود بلکه تو را سبک می‌سازد از ثقل خلطهای فاسد.

طعام خوردن در فصلهای مختلف

يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنِينَ كُلِ الْبَارِدِ فِي الصَّيْفِ وَالْحَارِّ فِي الشِّتَاءِ وَالْمُعْتَدِلَ فِي الْفَضْلِينِ عَلَى قَدْرِ قُوَّتِكَ وَ شَهْوَتِكَ [صفحه ۳۶] یعنی ای امیرالمؤمنین - و مقصود مأمون است از باب تقیه چنانچه گذشت - بخور غذای سرد در تابستان و غذای گرم در زمستان و غذای معتدل که نه سرد بوده باشد و نه گرم در بهار و پاییز به قدر قوت بدن و معده بر هضم [۵۳] آن و به قدر اشتها [۵۴] و خواهش.

چگونگی و زمان غذا خوردن

وَأَبْدًا فِي أَوَّلِ الطَّعَامِ بِأَخْفِّ الْأَعْدِيَةِ الَّتِي يَعْتَدِي بِهَا يَدُوكَ بِقَدْرِ عَادَتِكَ وَ بِحَسَبِ طَاقَتِكَ وَ نَشَاطِكَ وَ زَمَانِكَ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَكْلُكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ مَا يَمْضِي مِنَ النَّهَارِ ثَمَانِ سَاعَاتٍ أَكْلَهُ وَاحِدَةً أَوْ ثَلَاثَ أَكْلَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ تَتَغَدَّى بَاكِرًا فِي أَوَّلِ يَوْمٍ ثُمَّ تَتَعَشَّى فَإِذَا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي عِنْدَ مُضِيِّ ثَمَانِ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ أَكَلْتَ أَكْلَهُ وَاحِدَةً وَ لَمْ تَحْتَجِ إِلَى الْعِشَاءِ وَ كَذَا أَمْرَ جَدِّي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَجِبَةٍ وَ فِي عَدِهِ وَجِبَتَيْنِ وَ لِيَكُنْ ذَلِكَ بِقَدْرِ لَا يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ وَ أَرْفَعُ يَدَيْكَ مِنَ الطَّعَامِ وَ أَنْتَ تَشْتَهِيهِ عِنْدَ ابْتِدَائِهِ فِي خُورْدِنِ طَعَامِ بِسَبْكَ تَرِينِ غِذَائِهِ، بِقَدْرِ أَنْجِهِ بَدَنَ عَادَتِ [۵۵] بِهَ أَنْ غِذَا نَمُودَه بَاشَد وَ بِه حَسَبِ طَاقَتِ وَ قُوَّتِ بَدَنِ [۵۶] بِرِ هَضْمِ أَنْ وَ بِه قَدْرِ اشْتِهَائِهِ وَ زَمَانِي كِه لَازِمِ اسْتِ كِه غِذَا تَنَاولِ نَمَائِي دَرِ هَرِ رُوزِ بَعْدِ ازِ اَيْنِ اسْتِ كِه گِذِشْتَه بَاشَد ازِ رُوزِ هِشْتِ سَاعَتِ. يَا دَرِ دُو رُوزِ سَه مَرْتَبَه غِذَا صَرَفِ نَمَائِي. بِه اَيْنِ طَرِيقِ كِه دَرِ طَرَفِ صَبِيحِ غِذَا مِيلِ نَمَائِي. پَسِ دَرِ وَقْتِ عِشَاءِ بَارِ دِيگَرِ غِذَا تَنَاولِ نَمَائِي. پَسِ دَرِ رُوزِ دِيگَرِ كِه رُوزِ دُومِ بُوْدَه بَاشَد پَسِ وَقْتِي كِه گِذِشْتَه بَاشَد ازِ رُوزِ هِشْتِ سَاعَتِ لَازِمِ اسْتِ كِه بَخُورِي تُو غِذَا يَكِ خُورْدِنِ وَ اِحْتِيَاجِي نَمِي شُودِ بِه اَيْنَكِ طَرَفِ شَبِ غِذَا [صفحه ۳۷] صَرَفِ شُودِ. هَمچِنِينِ اَمْرَ فَرْمُودِ جَدِ بَزْرِ گُوارِمِ حَضْرَتِ پِيغْمَبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمِ مَرِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا، كِه دَرِ يَكِ رُوزِ يَكِ بَارِ غِذَا صَرَفِ كُنِ وَ دَرِ رُوزِ دِيگَرِ دُو بَارِ بِه قَدْرِي وَ اِنْدَازَه‌اي كِه زِيَادِ وَ كَمِ نَبُودَه بَاشَد. دَسْتِ ازِ طَعَامِ بَايَدِ كَشِيدِ وَ هَنُوزِ اشْتِهَائِهِ بَاقِي بُوْدَه بَاشَد.

آشامیدن

وَ لِيَكُنْ شَرَابُكَ عَلَى أَثَرِ طَعَامِكَ [هذا] مِنَ الشَّرَابِ الصَّافِي الْعَيْقِي مِمَّا يَحِلُّ شُرْبُهُ وَ الَّذِي أَنَا وَاصِفُهُ فِيمَا بَعْدُ. یعنی باید آشامیدن تو شراب [۵۷] را بعد از خوردن طعام که مذکور [باشد] از شراب صاف که نه از آن شرابی که حلال است آشامیدن آن و آن شرابی است که من وصف و بیان او را می‌نمایم بعد از این.

فصلهای سال

وَ نَذَكُرُ الْآنَ مَا يَتَّبَعِي ذِكْرُهُ مِنْ تَدْبِيرِ فُصُولِ السَّنَةِ وَ شَهْرِيهَا الرُّومِيَّةِ الْوَاقِعَةِ فِيهَا فِي كُلِّ فَصْلِ عَلَى حِدَةٍ وَ مَا يُسَيِّعَمَلُ مِنَ الْأَطْعَمَةِ وَ الْأَشْرِبَةِ وَ مَا يُجْتَنَّبُ مِنْهُ وَ كَيْفِيَّتَهُ حِفْظِ الصَّحَّةِ مِنْ أَقَاوِيلِ الْقَدَمَاءِ وَ نَعُودُ إِلَى قَوْلِ الْأَئِمَّةِ ع فِي صِفَةِ شَرَابِ يَحِلُّ شُرْبُهُ وَ يُسَيِّعَمَلُ بَعْدَ الطَّعَامِ عِنْدَ ذِكْرِ مِي نَمَائِمِ الْحَالِ أَنْجِهِ سَزَاوَارِ وَ لَاقِي اسْتِ ذِكْرِ نَمُودِنِ أَنْ، ازِ تَدْبِيرِي كِه بَايَدِ بَنَمَائِدِ دَرِ هَرِ فَصْلِي ازِ فَصْلِهَائِ سَالِ عَلِي حِدَه وَ دَرِ هَرِ مَاهِي ازِ مَاهِهَا بِه حَسَابِ تَارِيخِ رُومِي كِه آن مَاهِهَائِ رُومِي وَقَعِ مِي شُونَدِ دَرِ آن فَصْلِهَائِ سَالِ وَ تَدْبِيرِ هَرِ فَصْلِي رَا جَدَا بِيانِ كَنِيمِ وَ ظَاهِرِ سَازِيمِ كِه دَرِ هَرِ فَصْلِي ازِ فَصْلِهَا كِدَامِ غِذَائِهِ وَ شَرْبَتِهَا بَايَدِ خُورْدِ وَ كِدَامِ رَا نَبَايَدِ خُورْدِ وَ چگونگی باید صحت بدن را حفظ نمود از گفته‌های پیغمبران پیشین و باز می‌گردیم به [صفحه ۳۸] گفته‌ی امامان علیهم‌السلام در

باب وصف نمودن شرابی که حلال است آشامیدن آن و استعمال نموده می‌شود بعد از اطعام.

ذکر فصول السنه

فصل بهار

اشاره

أَمَّا فَصْلُ الرَّبِيعِ فَإِنَّهُ رُوحُ الْأَرْمَانِ وَأَوَّلُهُ آذَارُ وَعَدَدُ أَيَّامِهِ ثَلَاثُونَ يَوْمًا وَفِيهِ يَطْبُؤُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَتَلِينُ الْأَرْضُ وَيَذْهَبُ سُلْطَانُ الْبَلْغَمِ وَيَهْيِجُ الدَّمُ وَيَسْتَعْمَلُ فِيهِ مِنَ الْغِذَاءِ اللَّطِيفِ وَاللُّحُومِ وَالْبَيْضِ النَّيْمِرِشْتِ وَيُشْرَبُ الشَّرَابُ بَعْدَ تَعْدِيلِهِ بِالْمَاءِ وَيَتَّقَى فِيهِ أَكُلَ الْبَصَلِ وَالثُّومِ وَالْحَامِضِ وَيُحْمَدُ فِيهِ شُرْبُ الْمُسْهِلِ وَيَسْتَعْمَلُ فِيهِ الْفَصِيدُ وَالْحِجَامَةُ. یعنی بیان فصلهای سال بر این طریق است که از جمله‌ی فصلها، فصل بهار است و این بهار به منزله‌ی روح فصلهاست و از همه‌ی فصلها نیکوتر است. چه طبیعت روح گرم و تراست و در فصل بهار [۵۸] نیز مزاج آدمی مایل به گرمی و تری می‌گردد.

ماه آذار

ماه اول بهار را به زبان رومی آذار [۵۹] گویند و عدد روزهای این ماه سی است و در این ماه شب و روز نیکو می‌باشد یعنی هوا معتدل می‌باشد و بسیار گرم و بسیار سرد نیست و زمین نرم می‌شود که از آن اقسام گلها و ریاحین و گیاهها می‌روید و بلغم [۶۰] کم می‌شود و خون در بدن شروع در زیادتی و حرکت می‌نماید. چه مزاج این فصل گرم است و مزاج بلغم سرد، پس بلغم [۶۱] گداخته می‌شود و مناسب مزاج خون [۶۲] است که گرم و تراست. پس خون در این فصل زیاد می‌شود و باید که استعمال نموده شود در این فصل غذاهای [صفحه ۳۹] لطیف و گوشتهای نازک [۶۳] و تخم مرغ نیم پخت و آشامیده شود در این فصل شراب حلالی که بیان نموده خواهد شد، بعد از آنی که پاره‌ای آب داخل آن نموده باشند و در این فصل از خوردن پیاز [۶۴] و سیر [۶۵] و ترشیا [۶۶] پرهیز باید نمود و نیکو و پسندیده است در این فصل خوردن مسهل [۶۷] [۶۸] و فصد [۶۹] [۷۰] و حجامت [۷۱] [۷۲] نمودن.

ماه نیشان

نَيْسَانُ [۷۳] ثَلَاثُونَ يَوْمًا فِيهِ يَطُولُ النَّهَارُ وَيَقْوَى مَزَاجُ الْفَضِيلِ وَيَتَحَرَّكُ الدَّمُ وَتَهْبُ فِيهِ الرِّيحُ الشَّرْقِيَّةُ وَيَسْتَعْمَلُ فِيهِ مِنَ الْمَاكُولِ الْمَشْوِيَّةِ وَمَا يُعْمَلُ بِالْخَلِّ وَلُحُومِ الصَّيْدِ وَيُعَالَجُ الْجَمَاعُ وَالتَّمْرِخُ بِالْأَدِهَانِ فِي الْحَمَامِ وَلَا يُشْرَبُ الْمَاءُ عَلَى الرَّيْقِ وَيُسَمُّ الرِّيحِينَ وَالطَّيْبُ. یعنی ماه دوم فصل بهار را به زبان رومی نیشان می‌گویند و این ماه سی روز است و در این ماه دراز می‌گردد روز و قوی می‌شود مزاج [۷۴] این فصل که گرمی و تری بوده باشد که عین فصل بهار است. پس در این ماه مزاج بهار و اثر آن به حد کمال خواهد بود و در این ماه به حرکت در می‌آید خون و بسیار می‌شود و در این ماه بادهای طرف مشرق می‌وزد و به کار باید برد در این ماه از خورشها و گوشتها آنچه بریان شده باشد و آنچه در آن سرکه [۷۵] داخل نموده باشند و گوشتهای شکار باید خورد و بسیار جماع می‌توان نمود و در حمام روغنها [۷۶] در بدن می‌باید مالید و با معده‌ی خالی به ناشتا آب نباید خورد و در [صفحه ۴۰] این ماه باید ریحانها [۷۷] بویید و بوی خوش به کار برد.

ماه ایار

أَيَّارَ أَحَدٌ وَ ثَلَاثُونَ يَوْمًا وَ تَضِيْفُو فِيهِ الرِّيحُ وَ هُوَ آخِرُ فَضْلِ الرَّبِيعِ وَ قَدْ نَهَى فِيهِ عَنِ أَكْلِ الْمُلُوحَاتِ وَ اللَّحُومِ الْغَلِيظَةِ كَالرَّؤُوسِ وَ لَحُومِ الْبَقَرِ وَ اللَّبَنِ وَ يَنْفَعُ فِيهِ دُخُولُ الْحَمَّامِ أَوَّلَ النَّهَارِ وَ يُكْرَهُ فِيهِ الرِّيَاضَةُ قَبْلَ الْعِدَاءِ. یعنی ماه سیم بهار که آن را در لغت رومی ایار گویند. سی و یک روز است. صاف و خالص می‌گردد در این ماه بادها [۷۸] از بخارهای فاسده [۷۹] و این ماه آخر فصل بهار است و نیکو نیست در این ماه خوردن غذاهای پر نمک و گوشت‌های غلیظ مثل گوشت کله و گوشت‌های گاو و آشامیدن شیر و نافع و نیکوست در این ماه به حمام رفتن اول روز و نیکو نیست در این ماه حرکت بسیار کردن و ریاضت کشیدن [۸۰] پیش از غذا.

فصل تابستان

ماه حزیران

حَزِيرَانٌ ثَلَاثُونَ يَوْمًا يَذْهَبُ فِيهِ سَيْطَانُ [الْبَلْغَمِ] وَ الدَّمِ [وَ يُقْبَلُ زَمَانُ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاوِيَّةِ] وَ نَهَى فِيهِ عَنِ التَّعَبِ وَ أَكْلِ اللَّحْمِ دَاسِمًا وَ الْإِكْتَارِ مِنْهُ وَ شَمِّ الْمِسْكِ وَ الْعُتْبِرِ وَ يَنْفَعُ فِيهِ أَكْلُ الْبُقُولِ الْبَارِدَةِ كَالْهَنْدَبَاءِ وَ بَقْلَةِ الْحَمَقَاءِ وَ أَكْلُ الْخَضِرِ كَالْخِيَارِ وَ الْفِتَاءِ وَ الشَّرِيخِشْتِ وَ الْفَاكِهَةِ الرُّطْبِيَّةِ وَ اسْتِعْمَالِ الْمُحَمَّصَاتِ وَ مِنَ اللَّحُومِ لَحْمُ الْمَعْرِزِ الثَّنِيِّ وَ الْجِدَاءِ وَ مِنَ الطُّيُورِ الدَّجَاجِ وَ الطُّيْهُوجِ وَ الدَّرَاجِ وَ الْأَلْبَانِ وَ السَّمَكِ الطَّرِيِّ. یعنی ماه اول تابستان که آن را به لغت رومی حزیران گویند، سی روز است. کم می‌شود در این ماه خون و شروع در زیادتی می‌نماید و نیکو نیست در این ماه حرکت بسیار [صفحه ۴۱] کردن [۸۱] و بدن را تعب [۸۲] فرمودن و گوشت‌های چرب [۸۳] بسیار خوردن و مشک [۸۴] و عنبر [۸۵] بوییدن و نفع می‌دهد در این ماه خوردن چیزهای خنک مثل برگ کاسنی [۸۶] و برگ خرفه [۸۷] و خوردن خیار بادرنگ [۸۸] [۸۹] و خیار شنگ [۹۰] [۹۱] و شیر خشت [۹۲] و میوه‌ی تازه پر رطوبت و خوردن ترشیاها و از گوشت‌ها، گوشت شیشک [۹۳] و بزغاله و از مرغان گوشت مرغ خانگی و طیهو و دراج [۹۴] و خوردن شیر و ماهی تازه.

ماه تموز

تَمُوزُ [۹۵] أَحَدٌ وَ ثَلَاثُونَ يَوْمًا فِيهِ شِدَّةُ الْحَرَارَةِ وَ تَعُورُ الْمِيَاءُ وَ يَسْتَعْمَلُ فِيهِ شُرْبُ الْمَاءِ الْبَارِدِ عَلَى الرَّيْقِ وَ يُؤْكَلُ فِيهِ الْأَشْيَاءُ الْبَارِدَةُ الرُّطْبِيَّةُ «۲» وَ يَكْثُرُ فِيهِ مَزَاجُ الشَّرَابِ وَ يُؤْكَلُ فِيهِ الْأَغْذِيَّةُ اللَّطِيفَةُ السَّرِيعَةُ الْهَضْمِ كَمَا ذَكَرَ فِي حَزِيرَانَ وَ يَسْتَعْمَلُ فِيهِ مِنَ السَّمُومِ وَ الرِّيَاحِينَ الْبَارِدَةَ الرُّطْبِيَّةَ الطَّبِيبِيَّةَ الرَّائِحَةَ. یعنی تموز سی و یک روز است. در آن سخت می‌شود گرما و کم می‌شود آب چشمه‌ها و در این ماه آب خنک باید آشامید به ناشتا و در این ماه چیزهای سرد و تر باید خورد و آب داخل شراب حلالی که ذکر خواهد شد بسیار باید نمود تا حرارت آن پاره‌ای کم شود آنگاه آشامید و غذاهای لطیف زود هضم، باید خورد مثل گوشت شیشک و بزغاله و گوشت تیهو و دراج و شیر باید آشامید چنانچه در حزیران بیان نموده شد و باید بویید در این ماه از شکوفه‌ها و گلها، آنچه سرد و تر و خوشبو باشد. [صفحه ۴۲]

ماه آب

اب احد و ثلثون یوما فیہ یشتد السموم و هیج الزکام باللیل و یهب الشمال و یصلح المزاج بالتبرید و الترطیب و ینفع شرب اللبن الرائب و یجتنب فیہ الجماع و المسهل و یقل فیہ الریاضة و یشم من الریاحین الباردة. آب احد و ثلاثون یوما فیہ تشتد السموم و یهب الزکام باللیل و یهب الشمال و یصلح المزاج بالتبرید و الترطیب و ینفع فیہ شرب اللبن الرائب و یجتنب فیہ الجماع و المسهل و یقل من الریاضة و یشم من الریاحین الباردة. یعنی ماه آب سی و یک روز است. در این ماه بسیار می‌وزد بادهای گرم سموم که کشنده است و زکام [۹۶] به هم می‌رسد در شب و باد شمال می‌وزد و مزاج [۹۷] را به اصلاح باید آورد به خوردن چیزهای سرد و تر و

نفع می‌دهد خوردن ماست [۹۸] و جماع [۹۹] ضرر می‌رساند و مسهل نباید خورد و حرکتهای سخت که باعث آزار بدن شود کم باید نموده و گلها و ریحانهای سرد باید بویید.

فصل پاییز

ماه ایلول

أَيُّلُولُ [۱۰۰] ثَلَاثُونَ يَوْمًا فِيهِ يَطِيبُ الْهَوَاءُ وَيَقْوَى سُلْطَانُ الْمِرَّةِ السَّوْدَاءِ وَيَصِلُحُ شُرْبُ الْمُسِيهِلِ وَيَنْفَعُ فِيهِ أَكْلُ الْحَلَاوَاتِ وَأَصْرِنَافِ اللَّحُومِ الْمُعْتَدِلَةِ كَالْجِدَاءِ وَالْحِرْوَلِيِّ مَنَ الضَّانِ وَيُجْتَنَّبُ فِيهِ لَحْمُ الْبَقْرِ وَالْإِكْشَارُ مِنَ الشَّوَاءِ وَدُخُولُ الْحَمَامِ وَيُسَيِّتَعْمَلُ فِيهِ الطَّيْبُ الْمُعْتَدِلُ الْمِزَاجِ وَيُجْتَنَّبُ فِيهِ أَكْلُ الْبَطِيخِ وَالْقَتَاءِ. یعنی ایلول سی روز است. در این ماه هوا نیکو می‌شود. سودا زیاد می‌شود و نیکوست خوردن مسهل و نفع می‌دهد خوردن شیرینی‌ها و اقسام گوشتهای معتدل مثل گوشت بزغاله و بره‌ی یک ساله و نباید خورد گوشت گاو و بریان نیز کم باید خورد و حمام کمتر باید رفت و بوی خوش معتدل به کار باید برد و از خربزه [۱۰۱] و خیار [۱۰۲] اجتناب باید کرد. [صفحه ۴۳]

ماه تشرین الاول

تَشْرِينُ الْأَوَّلُ أَحَدٌ وَ ثَلَاثُونَ يَوْمًا فِيهِ تَهَبُ الرِّيَّاحُ الْمُخْتَلِفَةُ وَيَتَنَفَّسُ فِيهِ رِيحُ الصَّبَا وَيُجْتَنَّبُ فِيهِ الْفَصِيدُ وَ شُرْبُ الدَّوَاءِ وَيُحْمَدُ فِيهِ الْجِمَاعُ وَيَنْفَعُ فِيهِ أَكْلُ اللَّحْمِ السَّمِينِ وَالرُّمَانَ الْمُرَّ وَالْفَاكِهَةَ بَعْدَ الطَّعَامِ وَيُسَيِّتَعْمَلُ فِيهِ أَكْلُ اللَّحُومِ بِالتَّوَابِلِ وَيَقَلُّ فِيهِ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ وَيُحْمَدُ فِيهِ الرِّيَاضَةُ. یعنی ماه تشرین الاول سی و یک روز است. می‌وزد در این ماه بادهای مختلف و می‌وزد در این ماه باد صبا. اجتناب باید نمود در این ماه از فصد و نباید آشامید دوی مسهل و نیکو و پسندیده است در این ماه جماع و نافع است خوردن گوشت فربه و انار میخوش [۱۰۳] و میوه بعد از طعام و در این ماه گوشتها را با سبزیها و داروهای گرم به کار باید برد و آب کمتر باید آشامید و نیکو است در این ماه حرکتهای سخت.

تشرین الثانی

تَشْرِينُ الثَّانِي [ثَلَاثُونَ] يَوْمًا فِيهِ يَقْطَعُ الْمَطَرُ الْوَسِيمِي وَيُنْهَى فِيهِ عَنِ شُرْبِ الْمَاءِ بِاللَّيْلِ وَيَقَلُّ فِيهِ مِنْ دُخُولِ الْحَمَامِ وَالْجِمَاعِ وَيُشْرَبُ بُكْرَةً [فِي] كُلِّ يَوْمٍ جُرْعَةً مَاءٍ حَارًّا وَيُجْتَنَّبُ أَكْلُ الْبُقُولِ [ك] الْكَرْفَسِ وَ النَّعْنَاعِ وَ الْجِرْجِيرِ. یعنی ماه تشرین الثانی سی روز است. در این ماه برطرف می‌شود بارانی که در ماه بهار بود و نیکو نیست آشامیدن آب در شب و به حمام کمتر باید رفت و جماع کمتر باید نمود. باید آشامید اول هر روز جرعه‌ای از آب گرم و نباید خورد سبزیها [۱۰۴] و کرفس [۱۰۵] و نعناع [۱۰۶] و جرجیر [۱۰۷] که آن را ککج [۱۰۸] می‌گویند. [صفحه ۴۴]

فصل زمستان

کانون الاول

كَانُونُ الْأَوَّلُ [۱۰۹] أَحَدٌ وَ ثَلَاثُونَ يَوْمًا يَقْوَى فِيهِ الْعَوَاصِفُ وَ تَشْتَدُّ فِيهِ الْبُرْدُ وَ يَنْفَعُ فِيهِ كُلُّ مَا ذَكَرْنَا فِي تَشْرِينِ الْأَخْرِ وَيُحْدَرُ فِيهِ مِنْ أَكْلِ الطَّعَامِ الْبَارِدِ وَيُنْفَى فِيهِ الْحِجَامَةُ وَالْفَصِيدُ وَيُسَيِّتَعْمَلُ فِيهِ الْأَعْدِيَّةُ الْحَارَّةُ بِالْقُوَّةِ وَالْفِعْلِ. یعنی ماه کانون الاول سی و یک روز است. سخت می‌شود در این ماه بادهای تند و سرما و نفع دارد در این ماه آنچه در تشرین الثانی مذکور شد و اجتناب باید نمود در

این ماه از خوردن طعام سرد و از حجامت و فصد و استعمال باید نمود در این ماه غذاهای گرم به حسب قوت را که به آتش بالفعل نیز گرم ساخته باشند.

کانون الثانی

كَانُونُ الثَّانِي [۱۱۰] أَحَدٌ وَ ثَلَاثُونَ يَوْمًا يَقْوَى فِيهِ عَبَثُ الْبَلْعِمْ وَ يَنْبَغِي أَنْ يَنْجَرَعَ فِيهِ الْمَاءُ الْحَارُّ عَلَى الرَّيْقِ وَ يُحْمَدُ فِيهِ الْجَمَاعُ وَ يَنْفَعُ فِيهِ الْإِحْسَاءُ مِثْلُ الثُّبُولِ الْحَارَّةِ كَالْكَرْفَسِ وَ الْجِرْجِيرِ وَ الْكُرَاثِ وَ يَنْفَعُ فِيهِ دُخُولُ الْحَمَامِ أَوَّلَ النَّهَارِ وَ التَّمْرِ يَخُ بِدُهْنِ الْخَيْرِيِّ وَ مَا نَاسَبَهُ وَ يُحَذَرُ فِيهِ الْحُلُوُّ وَ أَكْلُ السَّمَكِ الطَّرِيِّ. یعنی ماه کانون الثانی سی و یک روز است. بسیار زیاد می‌شود در این ماه بلغم [۱۱۱] و سزاوار این است که آشامیده شود در این ماه آب گرم اول روز به ناشتا و نیکو و پسندیده است در این ماه جماع و نفع می‌رساند خوردن کاجیهای [۱۱۲] گرم و سبزیهای گرم مثل کرفس و ککج [۱۱۳] و گندنا [۱۱۴] و نافع است در این ماه داخل شدن حمام اول روز و بر بدن مالیدن روغن خیری [۱۱۵] که گل شب بو است و آنچه مثل این بوده باشد و حذر باید نمود در این ماه از خوردن شیرینیا و خوردن ماهی تازه. [صفحه ۴۵]

ماه شباط

شُبَّاطُ [۱۱۶] ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ يَوْمًا تَخْتَلِفُ فِيهِ الرِّيَّاحُ وَ تَكْتُرُ الْأَمْطَارُ وَ يَظْهَرُ فِيهِ الْعُسْبُ وَ يَجْرِي فِيهِ الْمَاءُ [فِي الْعُودِ] وَ يَنْفَعُ فِيهِ أَكْلُ الثُّومِ وَ لَحْمِ الطَّيْرِ وَ الصُّيُودِ وَ الْفَاكِهَةِ الْيَابِسَةِ وَ يُقَلُّ مِنْ أَكْلِ الْحَلَاوَاتِ وَ يُحْمَدُ فِيهِ كَثْرَةُ الْجَمَاعِ وَ الْحَرَكَهَ وَ الرِّيَاضَةَ. یعنی ماه شباط بیست و هشت روز است و در این ماه بادهای مختلف می‌وزد و بسیار می‌باشد بارانها و ظاهر می‌شود گیاه صحرا [۱۱۷] و جاری و بسیار می‌شود آبها و نفع می‌رساند خوردن سیر و گوشت جانوران پرند و گوشت شکار و میوه‌ی خشک [۱۱۸] کرده و کمتر باید خورد در این ماه شیرینی‌ها و نیکو و پسندیده است در این ماه جماع بسیار نمودن و حرکتهای سخت کردن و بدن را ریاضت فرمودن.

طریقه‌ی ساختن شراب حلال

صِفَةُ الشَّرَابِ الَّذِي يَحِلُّ شُرْبُهُ وَ اسْتِعْمَالُهُ بَعِيدَ الطَّعَامِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُ نَفْعِهِ فِي ابْتِدَائِنَا بِالْقَوْلِ عَلَى فُصُولِ السَّنَةِ وَ مَا يَعْتَمَدُ [عَلَيْهِ] فِيهَا مِنْ حِفْظِ الصَّحَّةِ. یعنی صفت شرابی که حلال است آشامیدن و به کار بردن آن بعد از طعام و به تحقیق که بیشتر مذکور شد منفعتهای این شراب در وقتی که شروع نمودیم ما به گفتن آنچه در فصلهای سال باید به کار برد و آنچه عمده است در این فصلها از حفظ نمودن صحت. وَ صِفَتُهُ أَنْ يُؤْخَذَ مِنَ الرَّيْبِ الْمُنْقَى عَشْرَةَ أَرْطَالٍ فَيُعَسَّلَ وَ يَنْفَعُ فِي مَاءِ صَافٍ فِي غَمْرَةٍ وَ زِيَادَةٍ عَلَيْهِ أَرْبَعِ أَصَابِعَ وَ يُتْرَكُهُ فِي ذَلِكَ إِنَانِهِ ذَلِكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الشِّتَاءِ وَ فِي الصَّيْفِ يَوْمًا وَ لَيْلَةً ثُمَّ يُجْعَلُ فِي قِدْرِ نَظِيفَةٍ وَ لِيَكُنِ الْمَاءُ مَاءَ السَّمَاءِ إِنْ قُدِرَ عَلَيْهِ وَ إِلا فَمِنَ الْمَاءِ الْعَذْبِ الَّذِي يَنْبُوغُهُ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ مَاءَ بَرَّاقًا [صفحه ۴۶] أبيض خفيفاً وَ هُوَ الْقَابِلُ [لِما يَعْتَرِضُهُ] عَلَى سُرْعَةٍ مِنَ السُّخُونَةِ وَ الْبُرُودَةِ وَ تِلْكَ دَلَالَةٌ عَلَى خِفَةِ الْمَاءِ وَ يُطْبَخُ حَتَّى يَنْفَخَ الرَّيْبُ وَ يَنْضَجَ ثُمَّ يُعَصَّرُ وَ يُصْفَى مَاؤُهُ وَ يُبْرَدُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى الْقَدْرِ ثَانِيًا وَ يُؤْخَذُ مِقْدَارُهُ بَعُودٍ وَ يُغَلَى بِنَارٍ لَيِّنَةٍ غَلِيَانًا لَيِّنًا رَقِيقًا حَتَّى يَمْضَى ثَلَاثًا وَ يَبْقَى ثَلَاثَةً. ثُمَّ يُؤْخَذُ مِنْ عَسَلِ النَّحْلِ الْمَصْفَى رِطْلٌ فَيُلْقَى عَلَيْهِ وَ يُؤْخَذُ مِقْدَارُهُ وَ مِقْدَارَ الْمَاءِ إِلَى أَيْنِ كَانِ مِنَ الْقَدْرِ وَ يُغَلَى حَتَّى يَذْهَبَ قَدْرُ الْعَسَلِ وَ يَعُودُ إِلَى حِدِّهِ وَ يُؤْخَذُ خِرْقَةً صَفِيحَةً فَيُجْعَلُ فِيهَا زَنْجَبِيلٌ وَ زَنْ دَرَهَمٍ وَ مِنَ الْقَرْنَفَلِ نِصْفُ دَرَهَمٍ وَ مِنَ الدَّارِ صِينِي مِثْلَهُ وَ مِنَ الزَّعْفَرَانِ دَرَهَمٌ وَ مِنَ سُبُلِ الطَّيْبِ نِصْفُ دَرَهَمٍ وَ مِنَ الْهِنْدَبَاءِ مِثْلُهُ وَ مِنْ مَصِطَاطِكِي نِصْفُ دَرَهَمٍ بَعْدَ أَنْ يُسْحَقَ كُلُّ وَاحِدٍ عَلَى حِدِّهِ وَ يُنْحَلَ وَ يُجْعَلُ فِي الْخِرْقَةِ وَ يُشَدُّ بِخَيْطٍ شَدًّا جَيِّدًا وَ تُلْقَى فِيهِ وَ تُمْرَسَ الْخِرْقَةُ فِي الشَّرَابِ بِحَيْثُ تَنْزِلُ قُوَى الْعَصَاقِيرِ الَّتِي فِيهَا وَ لَا يَزَالُ يُعَاهَدُ بِالتَّحْرِيكِ عَلَى نَارٍ لَيِّنَةٍ بَرَفِقٍ حَتَّى يَذْهَبَ

عَنْهُ مِقْدَارُ الْعَسَلِ وَ يُزْفَعُ الْقِدْرُ وَ يُبْرَدُ وَ يُؤْخَذُ مُدَّةً ثَلَاثَةَ شَهْرٍ حَتَّى يَتَدَاخَلَ مِزَاجُهُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ. یعنی طریق ساختن و به عمل آوردن شراب حلال این است که گرفته شود از مویز [۱۱۹] منقی [۱۲۰] ده رطل [۱۲۱] - که هر رطلی یکصد و سی درهم بوده باشد یعنی شصت و پنج مثقال صیرفی [۱۲۲] بوده باشد - پس بشویند و بخیسانند در آب صاف، چنانکه آب تمام مویز را فرو گرفته باشد و بر روی آن چهار انگشت نیز ایستاده باشد و گذاشته شود در همین ظرف سه روز، اگر این عمل در فصل زمستان واقع شود و یک روز و یک شب در فصل تابستان. پس بگردانند آن را در دیگ پاکیزه و باید که بوده باشد این آبی که مویز را در آن می‌خیسانند آب باران، اگر مقدور شود و اگر باران ممکن [صفحه ۴۷] نشود پس از آب شیرین خوشگواری که سرچشمه‌ی آن از طرف مشرق بوده باشد. آب صاف درخشنده‌ی سفید، که سبک وزن [۱۲۳] باشد و این آب سبک، آن آبی است که زود قبول می‌نماید سرد شدن و گرم شدن را و این علامت سبکی آب است. بعد از آن جوشانیده شود این مویز خیسانیده تا آنکه بزرگ و برآمده شود و دانه‌هایش پخته شود. پس بفشردند و صاف نمایند و سرد کند آب آن را بس بار دیگر در دیگ کنند و معلوم نمایند مقدار آن شیریه‌ی مویز را به علامت چوبی و بجوشانند به آتش ملایم جوشانیدن ملایم همواری، تا آنکه از سه حصه [۱۲۴] [۱۲۵] دو حصه برود و یک حصه باقی ماند از آن علامت چوبی که کرده بودند. پس گرفته شود از عسل [۱۲۶] زنبور آنچنان عسلی که صاف نموده باشند یک رطل. پس ریخته شود آن عسل بر آن شیریه‌ی مویز و معلوم نمایند مقدار آن عسل را مقدار آن آب مویز را که تا کجای دیگ هست و جوشانیده شود تا آنکه برطرف شود مقدار عسل و عود کند آنچه در میان دیگ است به آن حدی و مقداری که شیریه‌ی مویز پیش از ریختن عسل بود و در اثنای همین جوشانیدن بگیرند پارچه‌ی کرباسی که چشمهای آن تنگ و کوچک باشد. پس بگردانند در آن پارچه، زنجبیل [۱۲۷] به قدر یک درهم [۱۲۸] - شرعی که نصف مثقال صیرفی بوده باشد - و از قرنفل [۱۲۹] [۱۳۰] نصف درهم و از دارچینی [۱۳۱] مثل قرنفل - یعنی نیم درهم - و از سنبل الطیب [۱۳۲] نصف [صفحه ۴۸] درهم و از تخم کاسنی نیم درهم و از مصطکی [۱۳۳] نصف درهم، بعد از آنی که کوبیده شده باشد هر یک از اینها به تنهایی، بیخته شود و گردانیده شود در پارچه‌ای و بسته شود سر آن پارچه به رشته‌ای، بستن نیکو و انداخته شود این پارچه در آن دیگ و حل نموده شود و مالیده شود آن پارچه در آن شراب تا به حدی که داخل شود قوتها و خاصیتهای اجزایی که در میان پارچه است بالتمام در شراب و همیشه حرکت داده شود این پارچه در میان شراب به آتش ملایم هموار تا آنکه برطرف شود از آن شراب مقدار عسل و بردارند دیگ از روی آتش و خنک سازند و ذخیره نمایند آن شراب را و نگاه دارند مدت سه ماه تا آنکه داخل شود خاصیت و قوت بعضی از اجزا در خاصیت بعضی از اجزاء دیگر. وَ حِينَئِذٍ يُسْتَعْمَلُ وَ مِقْدَارُ مَا يُشْرَبُ مِنْهُ أَوْقِيَةٌ إِلَى أَوْقِيَّتَيْنِ مِنَ الْمَاءِ الْقَرَّاحِ فَإِذَا أَكَلْتَ مِقْدَارَ مَا وَصَفْتُ لَكَ مِنَ الطَّعَامِ فَاشْرَبْ مِنْ هَذَا الشَّرَابِ [مِقْدَارَ] ثَلَاثَةَ أَقْدَاحٍ بَعْدَ طَعَامِكَ فَإِذَا فَعَلْتَ [ذَلِكَ] فَقَدْ أَمِنْتَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَئِذٍ وَ لَيْلَتِكَ مِنَ الْأَوْجَاعِ الْبَارِدَةِ الْمُزْمِنَةِ كَالْقُرْسِ وَ الرِّيَّاحِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَوْجَاعِ الْعَصَبِ وَ الدَّمَاغِ وَ الْمَعِدَةِ وَ بَعْضِ أَوْجَاعِ الْكَبِدِ وَ الطَّحَالِ وَ الْمِعَاءِ وَ الْأَحْشَاءِ فَإِنْ صَدَقَتْ بَعْدَ ذَلِكَ شَهْوَةٌ الْمَاءِ فَلْيُشْرَبْ مِنْهُ مِقْدَارَ النُّصْفِ مِمَّا كَانَ يُشْرَبُ قَبْلَهُ فَإِنَّهُ أَضِلَّحَ لِبَدَنِ الْمُؤْمِنِ وَ أَكْثَرَ لِجَمَاعِهِ وَ أَشَدُّ لَضَرْبِهِ وَ حَفِظَهُ فَإِنَّ صِلَاحَ الْبَدَنِ وَ قِيَامَهُ يَكُونُ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ فَسَادَهُ يَكُونُ بِهِمَا فَإِنْ أَضِلَّحْتَهُمَا صَلَّحَ الْبَدَنُ وَ إِنْ أَفْسَدْتَهُمَا فَسَدَ الْبَدَنُ. [صفحه ۴۹] یعنی و بعد از سه ماه صرف نمایند قدر آنچه آشامیده می‌شود از آن شراب، یک اوقیه [۱۳۴] - که ده درهم و پنج هفت یک درهم است که به حساب مثقال پنج مثقال و دو هفت یک و نصف هفت یک مثقال بوده باشد - با دو اوقیه از آب خالص - که ده مثقال و پنج هفت یک مثقال بوده باشد - پس هر گاه خوردی مقدار آنچه وصف نمودیم از برای تو از طعام، پس بیاشام از این شراب سه قدح بعد از طعام. پس هر گاه این کار نمودی به تحقیق که ایمن شوی به اذن خدای تعالی در این روز و شبش از دردهای سرد [۱۳۵] که این کس را افتاده و زمین گیر سازد مثل نقرس [۱۳۶] و کوفتها که از بادها به هم رسد و غیر اینها از المهای پی [۱۳۷] [۱۳۸] و مغز سر و معده و بعضی از دردهای جگر [۱۳۹] و سپرز و روده [۱۴۰] و آلائت اندرون [۱۴۱] [۱۴۲] پس اگر اشتهای صادقی بوده باشد بعد از خوردن این شراب از برای آب، باید که

آشامیده شود از آن به قدر نصف آنچه آشامیده بیشتر از این. به درستی که این طریق بهتر است از برای بدن مؤمن و باعث این می‌شود که جماع بیشتر تواند نمود و بیشتر مضبوط و محفوظ بوده باشد و به درستی و به تحقیق که صلاح بدن و بر پای بودن آن می‌باشد به سبب طعام و شراب است و اگر موافق مصلحت صرف نمودی طعام و شراب را، صحیح و سالم می‌ماند بدن تو و اگر فاسد ساختی و به طریق مصلحت صرف نمودی طعام و شراب را فاسد و ضایع می‌شود بدن تو. [صفحه ۵۰]

قوت‌های نفسانی انسان

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ قُوَّةَ النَّفْسِ تَابِعَةٌ لِأَمْرِجِهِ الْأَبْدَانِ وَ أَنَّ الْأَمْرِجَةَ تَابِعَةٌ لِلْهَوَاءِ وَ تَتَغَيَّرُ بِحَسَبِ [ما] تَغْيِيرِ الْهَوَاءِ فِي الْأَمْكِنَةِ فَإِذَا بَرَدَ الْهَوَاءُ مَرَّةً وَ سَخُنَ أُخْرَى تَغْيِيرَتْ بِسَبَبِهِ أَمْرِجَةُ الْأَبْدَانِ وَ أَثَرُ ذَلِكَ [التَّغْيِيرُ] فِي الصُّورِ فَإِذَا كَانَ الْهَوَاءُ مُعْتَدِلًا مُعْتَدِلًا أَمْرِجَةُ الْأَبْدَانِ وَ صَيِّمَتْ تَصَيِّمَتْ أَمْرِجَةَ فِي الْحَرَكَاتِ الطَّبِيعِيَّةِ كَالْهَضْمِ وَ الْجَمَاعِ وَ النَّوْمِ وَ الْحَرَكَهَ وَ سَائِرِ الْحَرَكَاتِ. یعنی بدان به درستی و تحقیق که قوت نفس‌های انسانی در تدبیر بدن تابع و پیرو بدن‌هاست. به درستی که مزاجها تابعند هوا را و متغیر می‌شوند در وقتی که تغییر یافت هوا در مکانها. پس هرگاه سرد شود هوا و گرم شود مرتبه‌ای دیگر؛ متغیر می‌شود به سبب این اختلاف هواها [۱۴۳]، بدن‌ها و تأثیر می‌کند این تغییر یافتن مزاج در قوتها و افعال نفس. پس هرگاه بوده باشد هوا معتدل و بر یک قرار، معتدل می‌ماند مزاجهای بدن‌ها و صالح و نیکو می‌باشد تصرفهای مزاجها در حرکتهای طبیعی مثل هضم نمودن غذا و جماع [۱۴۴] و خواب و حرکت طبیعی [۱۴۵] و باقی حرکتهای.

چهار طبیعت و اخلاط

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَنَى الْأَجْسِيَامَ عَلَى أَرْبَعِ طَبَائِعٍ وَ هِيَ الْمِرَّتَانِ وَ الدَّمُ وَ الْبَلْغَمُ وَ بِالْجُمْلَةِ حَارَّانِ وَ يَارِدَانِ قَدْ خُولِفَ [ما] بَيْنَهُمَا فَجَعَلَ الْحَارَّانِ لَيْثًا وَ يَابِسًا وَ كَذَلِكَ الْبَارِدَيْنِ رَطْبًا وَ يَابِسًا ثُمَّ فَرَّقَ ذَلِكَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مِنَ الْجَسَدِ [وَ] عَلَى الرَّأْسِ وَ الصَّدْرِ وَ الشَّرَاسِيفِ وَ أَسْفَلِ الْبَطْنِ. یعنی به واسطه‌ی اینکه خدای تعالی بنا نهاده و قرار داده. [صفحه ۵۱] جسمها را بر چهار طبیعت که آنها مره‌ی سودا [۱۴۶] و مره‌ی صفرا [۱۴۷] و خلط [۱۴۸] [۱۴۹] خون و خلط بلغم است و مجملات دو خلط گرم که صفرا و خون بوده باشد و دو خلط سرد که سودا و بلغم بوده باشد و مخالفت شده است در طبیعت میان این دو و میان آن دو. پس گردانیده شده است دو خلط گرم که یکی تر و گرم که آن خون بوده باشد و دیگری گرم و خشک که آن صفرا بوده باشد و همچنین دو خلط سرد که یکی تر گردانیده شد که آن بلغم است و خلط دیگر خشک که آن سودا بوده باشد. پس پراکنده و بخش نموده شده این چهار خلط بر چهار جزو از بدن که آن چهار جزو سر و سینه و سر استخوانهای [۱۵۰] پهلو - که آن را به زبان ترکی قبرغه گویند - و جانب زیر شکم. وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الرَّأْسَ وَ الْأَذْنَيْنِ وَ الْعَيْنَيْنِ وَ الْمَنْخَرَيْنِ وَ الْقَمَّ وَ الْأَنْفَ مِنَ الدَّمِ وَ أَنَّ الصَّدْرَ مِنَ الْبَلْغَمِ وَ الرِّيحَ وَ الشَّرَاسِيفَ مِنَ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاءِ وَ أَنَّ [أَسْفَلَ] الْبَطْنِ مِنَ الْمِرَّةِ السُّودَاءِ. یعنی به درستی که سر و دو گوش و دو چشم و دو سوراخ بینی و دهن [۱۵۱] و بینی [۱۵۲] از خون است. یعنی جزو غالب‌ترین اجزا خون [۱۵۳] است و سینه از بلغم است و هوا و قبرغه از صفراست و شکم [۱۵۴] از سوداست.

خواب

[وَ] اعْلَمَنَّ أَنَّ النَّوْمَ سُلْطَانُ الدِّمَاغِ وَ هُوَ قِوَامُ الْجَسَدِ وَ قُوَّتُهُ فَإِذَا أَرَدْتَ النَّوْمَ فَلْيَكُنْ اضْطِجَاعُكَ أَوْلًا عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ ثُمَّ انْقَلِبْ عَلَى الْأَيْسَرِ وَ كَذَلِكَ فَقَمٌ مِنْ مَضْجَعِكَ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ [صفحه ۵۲] كَمَا يَدَأْتُ بِهِ عِنْدَ نَوْمِكَ. وَ عَوْدُ نَفْسِكَ الْقُعُودَ مِنَ اللَّيْلِ سَاعَتَيْنِ مِثْلَ مَا تَنَامُ فَإِذَا بَقِيَ مِنَ اللَّيْلِ وَ ادْخُلِ الْخَلَاءَ لِحَاجَةِ الْإِنْسَانِ وَ الْبُثِّ فِيهِ بِقَدْرِ مَا تَقْضِي حَاجَتَكَ وَ لَا تُطَلِّ فِيهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُورِثُ دَاءً

الفیل. یعنی بدان به تحقیق که خواب، پادشاه دماغ است. یعنی بر دماغ که مغز سر بوده باشد غالب است و این خواب قوام جسد است یعنی قوت بدن به خواب است. پس هرگاه اراده‌ی خواب نمایی باید که بوده باشد خوابیدن تو اول بار بر پهلوئی راست. بعد از آن بگرد، و به پهلوئی چپ بخواب و همچنین در وقت بیداری از پهلوئی چپ به پهلوئی راست بگرد، تا در وقت برخاست برخیزی از خوابگاه بر پهلوئی که ابتدا نموده بودی به آن پهلو نزد خوابیدن که آن پهلوئی راست بوده باشد و عادت فرمای نفس خود را به نشستن و بیداری در دو ساعت از شب.

بیت الخلاء رفتن

آنگاه داخل شو بیت الخلا [۱۵۵] را به واسطه‌ی حاجتی که آدمی را می‌باشد به رفتن بیت الخلا و درنگ نما و مکث کن در آن به قدر حاجت و بسیار توقف نمای. به جهت آنکه بسیار ماندن باعث کوفت داء الفیل [۱۵۶] می‌شود.

مسواک زدن

اشاره

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ أَجْوَدَ مَا اسْتَكْتَبَ بِهِ لَيْفُ الْأَرَاكِ فَإِنَّهُ يَجْلُو الْأَسْنَانَ وَيُطَيِّبُ النَّكْهَةَ وَيَشُدُّ اللَّثَّةَ وَيُسَنِّنُهَا وَ هُوَ نَافِعٌ مِنَ الْحَفْرِ إِذَا كَانَ بِاعْتِدَالٍ وَ الْأَكْثَارُ مِنْهُ يَرْقُّ الْأَسْنَانَ وَ يَزَعِرُهَا وَ يُضَعِّفُ أُصُولَهَا یعنی به درستی آنچه مسواک نمایی به آن، ریشه‌ی درخت اراک است - که همین مسواک مشهور است که از مکه‌ی معظمه می‌آورند - به جهت آنکه این ریشه‌ی اراک جلا - [صفحه ۵۳] می‌دهد و روشن می‌سازد دندانها را. خوشبو می‌سازد دهن را و سخت می‌سازد گوشت بن دندانها [۱۵۷] [۱۵۸] را و می‌رویانند گوشت آن را و این مسواک نفع می‌رساند و برطرف می‌سازد حفر را که جسمی است مثل سنگ‌ریزه [۱۵۹] و سفال [۱۶۰] که از بخار در بن دندانها به هم می‌رسد، در صورتی که مسواک به اعتدال نموده شود و بسیار نمودن مسواک نازک می‌سازد دندانها [را] و می‌جنبانند آنها را و ضعیف و سست می‌سازد بیخ آنها را.

حفظ دندانها

فَمَنْ أَرَادَ حِفْظَ الْأَسْنَانِ فَلْيَأْخُذْ قَرْنَ الْأَيْلِ مُحْرَقًا وَ كَرْمَازَجًا وَ سَعْدًا وَ وَرْدًا وَ سُبُلَ الطَّيْبِ وَ حَبَّ الْأَثَلِ أَجْزَاءً سَوَاءً وَ مِلْحًا أُنْدَرَانِيًّا رُبْعَ جُزْءٍ فَيَدُقُّ الْجَمِيعَ نَاعِمًا وَ يَسْتَنْ بِهَ فَإِنَّهُ يُمْسِكُ الْأَسْنَانَ وَ يَحْفَظُ أُصُولَهَا مِنَ الْأَفَاتِ الْعَارِضَةِ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَبَيِّضَ أَسْنَانَهُ فَلْيَأْخُذْ جُزْءًا مِنْ مِلْحِ أُنْدَرَانِيٍّ وَ مِثْلَهُ زَبِيدَ الْبَحْرِ فَيَسِدْ حَقَّهُمَا نَاعِمًا وَ يَسْتَنْ بِهَ یعنی پس آن کسی که اراده نماید حفظ دندانها را باید بگیرد شاخ گوزن [۱۶۱] سوخته و کرم‌ازج - که بار درخت گز بوده باشد - و سعد کوفی [۱۶۲] و برگ گل سرخ و سنبل الطیب و حب الاثل - که آن نیز باری است از درخت گز - اجزا مساوی هم. نمک اندرانی - که قسمی است از نمک سفید - به قدر یک حصه از چهار حصه هر یک از اجزا. پس کوبیده شود جمیع نرم و به دندانها پاشند که نگاه می‌دارد دندانها و بیخ آنها را از آفتی چند که عارض دندانها می‌شود.

سفیدی دندانها

و آنکس که اراده نماید که سفید شود دندانهای او باید که بگیرد یک مقداری [صفحه ۵۴] از نمک اندرانی و مثل آن مقدار زبد البحر [۱۶۳] پس بکوبد هر دو را نرم و به بیخ دندانها پاشد.

دوره های چهارگانه‌ی عمر آدمی

اشاره

اعْلَمَ أَنَّ أَحْوَالَ الْإِنْسَانِ الَّتِي بَنَاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهَا وَجَعَلَهُ مُتَصَرِّفًا بِهَا فَإِنَّهَا أَرْبَعَةٌ أَحْوَالِ الْحَالَةِ الْأُولَى خَمْسَةُ عَشْرَةَ سِنَةً وَ فِيهَا شَبَابُهُ وَ حُسْنُهُ وَ بَهَاؤُهُ وَ سُلْطَانُ الدَّمِ فِي جِسْمِهِ. یعنی بدان به تحقیق که حالت‌های آدمی که بناء بدن او را خدای تعالی بر آن حالت گذاشته است و گردانیده او را متصرف به آن حالتها، چهار حالت است.

تا پانزده سالگی

حالت اولی از این چهار سن پانزده سالگی است و در این حالت جوانی آدمی و نیکویی و تازگی او است و در این سن خون غالب است در بدن او.

پانزده تا سی سالگی

ثُمَّ الْحَالَةُ الثَّانِيَةُ مِنْ خَمْسَةِ عَشْرَ سِنَةً إِلَى خَمْسٍ وَ ثَلَاثِينَ سِنَةً وَ فِيهَا سُلْطَانُ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاءِ وَ [قُوَّةُ] غَلَبَتِهَا عَلَى الشَّخْصِ وَ هِيَ أَقْوَى مَا يَكُونُ وَ لَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَسْتَوْفِيَ الْمُدَّةَ الْمَذْكُورَةَ وَ هِيَ خَمْسٌ وَ ثَلَاثُونَ سِنَةً. یعنی پس حالت دوم است که از پانزده سالگی است تا سی و پنج سالگی. در این حالت صفرا بر بدن غالب و قوت تمام دارد و آن شخص نیز در این حالت قوتش بیشتر است از حالت‌های دیگر و همیشه از این قرار است تا آنکه تمام شود مدت مذکوره.

سی و پنج تا شصت سالگی

ثُمَّ يَدْخُلُ فِي الْحَالَةِ الثَّلَاثِيَةِ إِلَى أَنْ تَتَكَمَّلَ مُدَّةُ الْعُمْرِ سِتِينَ سِنَةً فَيَكُونُ فِي سُلْطَانِ الْمِرَّةِ السَّوْدَاءِ وَ هِيَ سِنُ الْحِكْمَةِ [وَ الْمَوْعِظَةِ] وَ الْمَعْرِفَةِ وَ الدَّرَائِيهِ وَ انْتِظَامِ الْأُمُورِ وَ صِحَّةِ النَّظْرِ فِي الْعَوَاقِبِ وَ صِدْقِ الرَّأْيِ وَ ثَبَاتِ الْجَأْشِ فِي التَّصَرُّفَاتِ. یعنی پس از این حالت داخل می‌شود آدمی در حالت سیم، تا آنکه کامل شود مدت شصت سال. پس غالب [صفحه ۵۵] می‌باشد در این سن سودا بر بدن و این سن، سن علم و تدبیر در کارهاست و شناختن چیزها و شعور و فهمیدن و انتظام کار و دوران‌دیشی و درست بینی و برقرار بودن دل و جمع بودن خاطر در کارها.

شصت سالگی به بعد

ثُمَّ يَدْخُلُ فِي الْحَالَةِ الرَّابِعَةِ وَ هِيَ سُلْطَانُ الْبُلْغَمِ وَ هِيَ الْحَالَةُ الَّتِي لَا يَتَحَوَّلُ عَنْهَا مَا بَقِيَ إِلَّا إِلَى الْهَرَمِ وَ نَكِدِ عَيْشٍ وَ ذُبُولٍ وَ نَقْصٍ فِي الْقُوَّةِ وَ فَسَادٍ فِي كَوْنِهِ وَ نُكُوتِهِ أَنْ كُلَّ شَيْءٍ كَانَ لَا يَعْرِفُهُ حَتَّى [يعود] يَنَامَ عِنْدَ الْقُوَّةِ وَ يَسْهَرُ عِنْدَ النَّوْمِ وَ [لَا] يَتَذَكَّرُ مَا تَقَدَّمَ وَ يَنْسَى مَا يَحْدُثُ فِي [هذه] الْأَوْقَاتِ وَ يَذْبُلُ عُدُوهُ وَ يَتَغَيَّرُ مَعْهُدُهُ وَ يَجِفُّ مَاءُ رَوْقِهِ وَ بَهَائِهِ وَ يَقُلُّ نَبْتُ شَعْرِهِ وَ أَظْفَارِهِ وَ لَا يَزَالُ جِسْمُهُ فِي انْعِكَاسٍ وَ إِذْبَارٍ مَا عَاشَ لِأَنَّهُ فِي سُلْطَانِ [الْمِرَّةِ] الْبُلْغَمِ وَ هُوَ بَارِدٌ وَ جَامِدٌ فَيَجْمُودُهُ وَ بَزْدِهِ [يَكُونُ] فَنَاءُ كُلِّ جِسْمٍ يَسْتَوْفِي عَلَيْهِ فِي آخِرِ الْقُوَّةِ الْبُلْغَمِيَّةِ. یعنی پس داخل می‌شود در حالت چهارم و در این حالت بلغم زیادتی می‌نماید در بدن و این حالتی است که منتقل نمی‌شود از این حالت مادام که باقی هست مگر به سوی پیری و تیره شدن عیش و کاهیدن و کم شدن قوه و فساد و زبونی هستی و نکته و بیان این مطلب آن است که هر چیزی که بیشتر بوده درک نمی‌کند آن را تا عود نماید و خوب ملاحظه کند و به خاطر رساند. می‌خوابد وقتی که مردمان مشغول صحبتند و بیدار می‌باشد وقتی که مردمان می‌خوابند و به خاطرش می‌رسد آنچه پیش

گذشته و در جوانی او را روی داده و فراموش می‌کند آنچه در این اوقات فهمیده و درک کرده و کم می‌باشد بازگشت او و حافظه‌ی او. متغیر می‌شود آب رونق بشره‌ی او و برطرف می‌شود حسن [۱۶۴] [او] و کم می‌شود رویدن موی او و ناخنهای او و [صفحه ۵۶] همیشه جسم او در کاهیدن است تا زنده است. به جهت آنکه این بلغمی که غالب شده بر مزاج او سرد و خشک است پس به سبب سردی و خشکی آن برطرف می‌شود هر جسمی که مستولی و غالب بوده باشد این بلغم بر آن جسم در آخر وقت زیادتی بلغم.

حجامت و فصد

زمان حجامت

وَقَدْ ذَكَرْتُ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ [فِي] سَيَاسَةِ الْمِرْجِ وَأَحْوَالِ جِسْمِهِ [وَعِلَاجِهِ] وَأَنَا أَذْكَرُ مَا يَحْتَاجُ إِلَى تَنَاوُلِهِ مِنَ الْأَغْذِيَةِ وَالْأَدْوِيَةِ وَ مَا يَجِبُ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي أَوْقَاتِهِ فَإِذَا أَرَدْتَ الْحِجَامَةَ فَلْيَكُنْ فِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مِنَ الْهَلَالِ إِلَى خَمْسِ عَشْرَةَ فَإِنَّهُ أَصْحَحُ لِبَدْنِكَ فَإِذَا انْقَضَى الشَّهْرُ فَلَمَّا تَحْتَجِمُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ مُضْطَرًّا إِلَى ذَلِكَ وَ هُوَ لِأَنَّ الدَّمَ يَنْقُصُ فِي نَقْصَانِ الْهَلَالِ وَيَزِيدُ فِي زِيَادَتِهِ. یعنی به تحقیق که ذکر نمودم از برای تو جمیع آنچه احتیاج دارد به سوی او در تدبیر مزاج و احوال بدن و علاج آن و من ذکر می‌کنم و بیان می‌نمایم آنچه احتیاج به خوردن آن هست از غذاها و دواها و آنچه لازم است که کرده شود در اوقات عمر. پس هرگاه اراده نمایی حجامت را، باید که بوده باشد این حجامت بعد از شب دوازدهم ماه تا پانزدهم. زیرا که این طریق بهتر است از برای بدن تو و موافق مصلحت است و هرگاه کم شود ماه یعنی از پانزدهم درگذرد پس حجامت مکن مگر اینکه مضطر بوده باشی به سوی حجامت و کمال احتیاج داشته باشی. به جهت اینکه خون در بدن کم می‌شود وقتی که ماه شروع در کمی می‌کند و خون زیاد می‌شود وقتی که جرم ماه زیاد می‌شود.

سن حجامت

وَلْتَكُنِ الْحِجَامَةُ بِقَدْرِ مَا يَمْضِي مِنَ السَّنِينَ ابْنُ عَشْرِينَ سَنَةً يَحْتَجِمُ فِي كُلِّ عَشْرِينَ يَوْمًا وَ ابْنُ الثَّلَاثِينَ فِي كُلِّ ثَلَاثِينَ [صفحه ۵۷] يَوْمًا مَرَّةً وَاحِدَةً وَ كَذَلِكَ مَنْ بَلَغَ مِنَ الْعُمُرِ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَحْتَجِمُ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا [مَرَّةً] وَ مَا زَادَ [ف] بِحَسَبِ ذَلِكَ. یعنی و باید که بوده باشد حجامت به قدر گذشته از سالها. به این طریق که شخص بیست ساله حجامت نماید در هر بیست روز یک مرتبه و شخصی که در سن سی سالگی بود در هر سی روز یک مرتبه. همچنین آن کسی که رسیده باشد عمر او به چهل سال حجامت کند در هر چهل روز و آنچه زیاد می‌شود از عمر، به این طریق به آن حساب نماید.

محل برداشت خون حجامت

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْحِجَامَةَ [إِنَّمَا] تَأْخُذُ دَمَهَا مِنْ صِغَارِ الْعُرُوقِ الْمَبْثُوثَةِ فِي اللَّحْمِ وَ مُصْدَاقُ ذَلِكَ مَا أَذْكَرُهُ أَنَّهَا لَا تُضَعَّفُ الْقُوَّةَ كَمَا يُوجَدُ مِنَ الضَّعْفِ عِنْدَ الْفُصْدِ. یعنی بدان به تحقیق که خون حجامت کشیده می‌شود از رگهای کوچک [که] پهن و پراکنده شده‌اند در میان گوشت بدن و بیان این مطلب و نکته در این آن است که می‌دانی تو که حجامت ضعیف و کم نمی‌سازد قوت را همچنانکه ظاهر می‌شود ضعف و سستی در وقت فصد. به جهت آنکه فصد، خون را از رگهای بزرگ می‌کشد.

مکانهای حجامت و منافع آن

حِجَامَةُ الْفُقْرَةِ تَنْفَعُ مِنْ ثَقَلِ الرَّأْسِ وَ حِجَامَةُ الْأَخْدَعَيْنِ تُخَفِّفُ عَنِ الرَّأْسِ وَالْوَجْهِ وَالْعَيْنَيْنِ وَ هِيَ نَافِعَةٌ لَوَجْعِ الْأَسْنَانِ وَ رُبَّمَا نَابَ [عنها] الْفُضَيْدُ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ وَ قَدْ يُحْتَجَمُ تَحْتَ الذَّقْنِ لِعِلَاجِ الْقَلَاعِ فِي الْفَمِ يَعْنِي حِجَامَتِ گودی و طرف بالای پشت سر و گردن، نفع می‌رساند و سبک می‌کند ثقل و سنگینی سر را و حجامت دو طرف گردن سبک می‌سازد سر و روی و دو [صفحه ۵۸] چشم را و این حجامت نفع می‌رساند به درد دندانها [۱۶۵] و بسا باشد که این کارها از فصد نیز بیاید و گاه باشد که حجامت کنند زیر ذقن [۱۶۶] [۱۶۷] را به واسطه‌ی علاج قلاع [۱۶۸] [۱۶۹] که عبارت است از جوشش و دانه‌های کوچک که میان دهن و روی زبان به هم می‌رسد سرخ رنگ یا سفید رنگ و این قلاع در طفلان بیشتر به هم می‌رسد. وَ مِنْ فَسَادِ اللَّشَّةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَوْجَاعِ الْفَمِ وَ كَذَلِكَ الْحِجَامَةُ بَيْنَ الْكِنْفَيْنِ تَنْفَعُ مِنَ الْخَفَقَانِ الَّذِي يَكُونُ مِنَ الْإِمْتِلَاءِ وَ الْحَرَارَةِ يَعْنِي گاه است که حجامت زیر ذقن می‌کنند تا نفع به گوشت ته دندانها بدهد و به واسطه‌ی غیر این کوفتها [۱۷۰] از دردهای دهن و همچنین حجامت میان دو شانه نفع می‌رساند به خفقانی [۱۷۱] که از امتلا‌ی خون و بسیاری حرارت باشد که در مزاج است. وَ الَّذِي يُوَضَّعُ عَلَى السَّاقَيْنِ قَدْ يَنْفُصُ مِنَ الْإِمْتِلَاءِ نَفْصًا بَيِّنًا وَ يَنْفَعُ مِنَ الْأَوْجَاعِ الْمُزْمِنَةِ فِي الْكُلَى وَ الْمَثَانَةِ وَ الْأَرْحَامِ وَ يَدْرُ الطَّمْثُ غَيْرَ أَنَّهَا تَنْهَكُ الْجَسَدَ. وَ قَدْ يَعْزِضُ مِنْهَا الْعُشِيُّ الشَّدِيدُ إِلَّا أَنَّهَا تَنْفَعُ ذَوِي الْبُثُورِ وَ الدَّمَامِيلِ. يَعْنِي حِجَامَتِي که هر دو ساق را بکنند، گاه هست که بسیار کم می‌نماید خون را در وقتی که رگها از خون پر شده باشد و نفع می‌رساند و برطرف می‌سازد دردهایی که این کس را افتاده و زمین گیر می‌کنند که آنها درد کرده [۱۷۲] [۱۷۳] و مثانه [۱۷۴] و [صفحه ۵۹] رحم [۱۷۵] است و گاه هست که روان می‌سازد خون حیض [۱۷۶] زنان را هرگاه بسته شده باشد و اما این حجامت بدن را لاغر می‌سازد و گاه هست که از این حجامت غشی و بیهوشی سخت به هم می‌رسد. اما این حجامت نفع می‌رساند جمعی را که در بدن ایشان جوششها [۱۷۷] و دملها [۱۷۸] بوده باشد.

شیوه‌ی کم ساختن آزار حجامت

وَ الَّذِي يُخَفِّفُ مِنَ أَلَمِ الْحِجَامَةِ تَخْفِيفُ الْمَصِّ عِنْدَ أَوَّلِ مَا يَضَعُ الْمَحَاجِمَ ثُمَّ يُدْرَجُ الْمَصُّ قَلِيلًا قَلِيلًا وَ التَّوَانِي أَزِيدُ فِي الْمَصِّ مِنَ الْأَوَائِلِ وَ كَذَلِكَ التَّوَالِثُ فَصَاعِدًا وَ يَتَوَقَّفُ عَنِ الشَّرْطِ حَتَّى يَحْمَرَ الْمَوْضِعُ جَيِّدًا بِتَكَرُّرِ الْمَحَاجِمِ عَلَيْهِ وَ يُلَيِّنُ الْمَشْرَاطَ عَلَى جُلُودِ لَيِّنِهِ يَعْنِي چیزی که کم می‌سازد آزار حجامت را، آهسته مکیدن است در اول گذاردن آلت حجامت. پس کم کم زیاد نمایند مکیدن را. به این طریق که مکیدنهای مرتبه‌ی دوم زیاد باشد از اول، و همچنین مکیدنهای مرتبه‌ی سیم از دوم و در تیغ زدن صبر کنند تا سرخ شود موضع حجامت خون. به این طریق که مکرر بگذارند آلت حجامت بر موضع حجامت و نرم سازند تیغ حجامت را به این طریق که پوستهای نرم ملایم را پیش از تیغ زدن ببرند. وَ يَمْسُحُ الْمَوْضِعَ قَبْلَ شَرْطِهِ بِالذَّهْنِ. وَ كَذَلِكَ الْفُضْدُ [و] يُمْسَحُ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُفْصَدُ فِيهِ بِالذَّهْنِ فَإِنَّهُ يُقَلِّلُ أَلَمَهُ وَ كَذَلِكَ يُلَيِّنُ الْمَشْرَاطَ وَ الْمَبْضَعُ بِالذَّهْنِ عِنْدَ الْحِجَامَةِ وَ عِنْدَ الْفِرَاقِ مِنْهَا يُلَيِّنُ الْمَوْضِعَ بِالذَّهْنِ يَعْنِي موضع حجامت را پیش از تیغ زدن روغن بمالند. [صفحه ۶۰] و همچنین در فصد، موضعی را که فصد می‌کنند روغن بمالند. به جهت آنکه آزار را کم می‌نماید و همچنین نرم سازند تیغ و نیستر [۱۷۹] را به روغن وقت حجامت کردن، و نزد فارغ شدن از حجامت و فصد [موضع را روغن بمالند].

فصد

وَ لِيُقَطَّرَ عَلَى الْعُرُوقِ إِذَا فَصِدَ شَيْئًا مِنَ الذَّهْنِ لِنَلَا يَحْتَجِبُ فَيَضَرُّ ذَلِكَ بِالْمَفْصُودِ. وَ لِيَعْمَلَ (لِيُعْمِدَ) الْفَاصِدُ أَنْ يُفْصَدَ مِنَ الْعُرُوقِ مَا كَانَ فِي الْمَوَاضِعِ الْقَلِيلَةِ اللَّحْمِ لِأَنَّ فِي (قِلَّةِ) اللَّحْمِ مِنَ الْعُرُوقِ [توجب] قِلَّةَ الْأَلَمِ. يَعْنِي باید که چکانیده شود بر رگها پیش از فصد اندکی روغن تا آنکه رگ پنهان نشود پس ضرر رساند پنهان شدن رگ به مطلب که آن فصد نمودن باشد و باید که فصد کننده [فصد کند] از رگها، رگی را که بوده باشد در جای کم گوشت به جهت آنکه کمی گوشت بر روی رگ باعث کمی آزار

می‌شود.

مکانهای فصد

وَ أَكْثَرَ الْعُرُوقِ أَلَمًا إِذَا فَصِدَ حَبْلُ الذَّرَاعِ [۱۸۰] وَالْقَيْفَالِ لِاتِّصَالِهِمَا بِالْعَضَلِ وَ صَيِّمَاءَ الْجِلْدِ فَأَمَّا النَّبَاتِيُّ وَ الْأَكْحَلُ فَإِنَّهُمَا فِي الْفُصْدِ أَقْلُ أَلَمًا إِذَا لَمْ يَكُنْ فَوْقَهُمَا لَحْمٌ. یعنی آزار حبل الذراع و قیفال [۱۸۱] [۱۸۲] در وقت فصد نمودن بیشتر از رگهای دیگر است. به واسطه‌ی آنکه این دو رگ به عضله چسبیده‌اند و پوست روی این هر دو رگ سخت و صلب است اما آزار رگ باسلیق [۱۸۳] [۱۸۴] و رگ [ساعد] [۱۸۵] بدن در فصد کمتر است هر گاه نبوده باشد بر روی این دو رگ گوشت. وَ الْوَاجِبُ تَكْمِيدُ مُؤَضِّعِ الْفُصْدِ بِالْمَاءِ الْحَارِّ لِيُظْهِرَ الدَّمَ وَ خَاصَّةً فِي الشِّتَاءِ فَإِنَّهُ يُلَيِّنُ الْجِلْدَ وَ يُقَلِّلُ الْأَلَمَ وَ يَسَهِّلُ الْفُصْدَ [صفحه ۶۱] وَ يَجِبُ فِي كُلِّ مَا ذَكَرْنَا مِنْ إِخْرَاجِ الدَّمِ اجْتِنَابُ النَّسَاءِ قَبْلَ ذَلِكَ بِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَاعَةً وَ يَحْتَجُّمُ فِي يَوْمٍ صَاحٍ صَافٍ لَا غَيْمٍ فِيهِ وَ لَا رِيحٍ شَدِيدَةٍ یعنی واجب است کما [۱۸۶] نمودن [۱۸۷] موضع فصد را. یعنی پارچه‌ای را به آب گرم تر نمودن و به آن جا گذاشتن تا آنکه خون میل به ظاهر بدن کند خصوصا در فصل زمستان که باعث نرمی پوست بدن می‌شود و کم می‌سازد آزار را و آسان می‌گرداند فصد نمودن را و واجب است در جمیع آنچه ذکر نمودیم از اقسام بیرون کردن خون از بدن - خواه به فصد و خواه به حجامت - پرهیز کردن از جماع زمان پیش از خون گرفتن به دوازده ساعت و حجامت را روز روشن صافی که ابر و باد سخت نبوده باشد باید نمود. وَ يَخْرُجُ مِنَ الدَّمِ بِقَدَرٍ مَا تَرَى مِنْ تَغْيِيرِهِ وَ لَا تَدْخُلُ يَوْمَكَ ذَلِكَ الْحَمَامُ فَإِنَّهُ يُورِثُ الدَّاءَ وَ صَبَّ عَلَى رَأْسِكَ وَ جَسَدِكَ الْمَاءَ الْحَارَّ وَ لَا تَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْ سَاعَتِكَ. وَ إِيَّاكَ وَ الْحَمَامَ [إِذَا احْتَجَمْتَ] فَإِنَّ الْحُمَى الدَّائِمَةَ يَكُونُ فِيهِ یعنی باید که گرفته شود خون به قدر آنچه دیده شود و ظاهر گردد تغییر در رنگ آن و داخل مشو در روزی که فصد و حجامت نمودی حمام را. به واسطه‌ی آنکه حمام در این روز باعث درد و آزار می‌شود و بریز بر سر و بدن آب گرم بعد از فصد و حجامت. اما بی‌فاصله همان ساعت که خون گرفتی آب بر سر و بدن مریز و حذر نمای از اینکه همان روز داخل حمام شوی. به جهت اینکه تب دایمی از این به هم می‌رسد. [صفحه ۶۲]

اعمال پس از فصد

فَإِذَا اغْتَسَلْتَ مِنَ الْحِجَامَةِ فَخُذْ خِرْقَةً قَرِ عُونِي فَأَلْقِهَا عَلَى مَحَاجِمِكَ أَوْ تَوْبًا لِيْنَا مِنْ قَرٍّ أَوْ غَيْرِهِ وَ خُذْ قَدْرَ حِمَّصِهِ مِنَ التَّرِيَاقِ الْأَكْبَرِ [وَ اشْرَبْهُ إِنْ كَانَ شِتَاءً وَ إِنْ كَانَ صَيْفًا فَاشْرَبِ السَّكَنْجَبِينَ الْعُنْصَلِيَّ] وَ امْرُجْهُ بِالشَّرَابِ الْمَفْرَحِ الْمُعْتَدِلِ وَ تَنَاوَلْهُ أَوْ بِشَرَابِ الْفَاكِهَةِ. وَ إِنْ تَعَدَّرَ ذَلِكَ فَشَرَابُ الْأُتْرُجِّ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَتَنَاوَلْهُ بَعْدَ مَحْرَكَةٍ نَاعِمًا تَحْتَ الْأَسْنَانِ وَ اشْرَبْ عَلَيْهِ جُرْعَ مَاءٍ فَاتِرٍ. وَ إِنْ كَانَ فِي زَمَانِ الشِّتَاءِ وَ الْبُرْدِ فَاشْرَبْ عَلَيْهِ سَكَنْجَبِينَ عُنْصَلِيَّ عَسَلِيَّ فَإِنَّكَ مَتَى فَعَلْتَ ذَلِكَ أَمِنْتَ مِنَ اللَّقْوَةِ وَ الْبَرَصِ وَ الْبُهْقِ وَ الْجَذَامِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى یعنی هر گاه غسل نمودی از حجامت پس پارچه کج [۱۸۸] [۱۸۹] که عونی نام دارد - که این عون نام دهی است در حوالی فرات و این پارچه را در آن ده می‌بافند - پس بینداز این کج را هر موضعی که حجامت کرده‌ای یا جامه نرمی خواه از کج و خواه از غیر کج و بگیر قدر یک نخود تریاق [۱۹۰] [۱۹۱] اکبر و ممزوج ساز آن را به شراب حلالی - که مذکور شد، که این شراب خاصیتش این است - که فرح می‌آورد و مزاجش معتدل است. پس تناول نمای آن تریاق ممزوج به این شراب را، یا ممزوج ساز به شراب اترج [۱۹۲] [۱۹۳] و اگر این مقدور نشود تناول نمای این تریاق را بعد از آنی که حرکت نرم در زیر دندانها داده باشی و بیاشام بعد از آن چند جرعه‌ی آب نیم گرم و اگر در فصل زمستان بوده باشد پس بیاشام بعد از آن سکنجبین عنصلی [۱۹۴] را که از عسل ساخته باشند. به درستی که تو هر گاه اینها کردی ایمن می‌شوی از کوفت لقوه [۱۹۵] [۱۹۶] که کج شدن دهن [صفحه ۶۳] بوده باشد و از برص [۱۹۷] و بهق [۱۹۸] و جذام [۱۹۹] [۲۰۰] به اذن خدای تعالی.

اعمال پس از حجامت

وَ امْتَصَّ مِنَ الزُّمَانِ الْمُرَّ فَإِنَّهُ يُقَوِّي النَّفْسَ وَيُحْيِي الدَّمَ وَ لَا تَأْكُلْ طَعَامًا مَالِحًا بَعْدَ ذَلِكَ بِثَلَاثِ سَاعَاتٍ فَإِنَّهُ يُخَافُ أَنْ يَعْرِضَ مِنْ ذَلِكَ الْجَرَبُ. وَ إِنْ كَانَ الشِّتَاءَ فَكُلْ مِنَ الطَّبَاهِيحِ إِذَا اخْتَجَمْتَ وَ اشْرَبْ [عَلَيْهِ] مِنَ الشَّرَابِ الْمَذَكِّي الَّذِي ذَكَرْتَهُ أَوَّلًا دُهْنُ بَدُهْنِ الْخَيْرِيِّ وَ شَيْءٍ مِنَ الْمَسِيكِ وَ مَاءٍ وَرَدٍ وَ صَبَّ مِنْهُ عَلَى هَامَتِكَ سَاعَةً فَرَاغِكَ مِنَ الْحِجَامَةِ. یعنی بخور انار ترش شیرین [۲۰۱] به جهت آنکه خوردن این انار قوت می‌دهد نفس را و زنده و قوی می‌سازد خون را و مخور طعام شور بعد از گرفتن خون به سه ساعت. که اگر طعام شور پیش از سه ساعت بخوری احتمال این است که کوفت جرب [۲۰۲] بهم رسد و اگر فصل زمستان بوده باشد بخور گوشت تیهوج هرگاه حجامت نمودی و بیاشام بعد از آن از شراب حلالی که بیان نمودم اول مرتبه و بر موضع حجامت بمال روغن خیری که آن را شب بوی گویند و اندکی از مشک و آب سرد و بریز از این آب بر مغز سر همان ساعت که فارغ شدی از حجامت. وَ أَمَّا فِي الصَّيْفِ فَإِذَا اخْتَجَمْتَ فَكُلِ السَّكْبَاجَ وَ الْهَلَامَ وَ الْمَصُوصَ أَيْضًا وَ الْحَامِضَ وَ صَبَّ عَلَى هَامَتِكَ دُهْنُ بَنْفَسِيحِ بِمَاءِ الْوَرْدِ وَ شَيْءٍ مِنَ الْكَافُورِ وَ اشْرَبْ ذَلِكَ الشَّرَابَ الَّذِي وَصَفْتُهُ لَكَ بَعِيدَ طَعَامِكَ وَ إِيَّاكَ وَ كَثْرَةَ الْحَرَكَهَ وَ الْغَضَبَ وَ مُجَامَعَةَ النِّسَاءِ لِيَوْمِكَ. یعنی و اما در تابستان پس هرگاه حجامت نمودی، بخور آش سرکه و آش هلام [۲۰۳] - که صفت و کیفیت آن در کتب [صفحه ۶۴] طیبیه مذکور است - و مصوص [۲۰۴] - که نوعی است از آش سرکه که گوشت داخل دارد - و بخور ترشی و بریز بر مغز سرت روغن بنفشه [۲۰۵] با گلاب و اندکی از کافور [۲۰۶] و بیاشام از آن شراب - حلالی - که بیان نمودم از برای تو بعد از خوردن طعام و حذر نمای از حرکت بسیار نمودن و غضب و مجامعت با زنان نمودن در روزی که حجامت نمودی.

جمع نمودن میان‌های تخم مرغ و ماهی

وَ اخِذْ أَنْ تَجْمَعَ بَيْنَ الْبَيْضِ وَ السَّمَكِ فِي الْمَعِدَةِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ فَإِنَّهُمَا مَتَى اجْتَمَعَا فِي جَوْفِ الْإِنْسَانِ وُلِدَ عَلَيْهِ النَّقْرُسُ وَ الْقَوْلَنْجُ وَ الْبُؤَاسِيرُ وَ وَجَعُ الْأَضْرَاسِ وَ اللَّبْنُ وَ النَّيْدُ الَّذِي يَشْرَبُهُ أَهْلُهُ إِذَا اجْتَمَعَا وُلِدَ النَّقْرُسُ وَ الْبَرَصُ وَ مُدَاوَمَةُ أَكْلِ الْبَيْضِ يَعْرِضُ مِنْهُ الْكَلْفُ فِي الْوَجْهِ وَ أَكْلُ الْمَمْلُوحَةِ وَ اللَّحْمِ الْمَمْلُوحَةِ وَ أَكْلُ السَّمَكِ الْمَمْلُوحِ بَعْدَ الْفُصْدِ وَ الْحِجَامَةِ يَعْرِضُ مِنْهُ الْبَهَقُ وَ الْجَرَبُ وَ أَكْلُ كَلْبِيَّةِ الْغَنَمِ [وَ أَجْوَافِ الْغَنَمِ] يُغَيِّرُ الْمَثَانَةَ. یعنی و حذر کن از اینکه جمع نمایی میان‌های تخم مرغ و ماهی در یک وقت. زیرا که از جمع شدن این هر دو در شکم آدمی، به هم می‌رسد کوفت نقرس و بواسیر [۲۰۷] و قولنج [۲۰۸] و درد دندانها [۲۰۹] و شیر [۲۱۰] و نیبذ [۲۱۱] - که عبارت از شیرهای جوشیده‌ی خرما باشد - که می‌خورند این نیبذ را فساق، [۲۱۲] هرگاه جمع شوند این هر دو در معده به هم می‌رسد کوفت نقرس و برص.

بسیار خوردن تخم مرغ

و از بسیار خوردن تخم مرغ به هم می‌رسد در روی لکهای مخالف رنگ بدن.

خوردن چیز شور بعد از فصد و حجامت

و خوردن چیزهای شور [صفحه ۶۵] و گوشتهایی که شور نموده باشند و خوردن ماهی شور بعد از فصد حجامت باعث کوفت بهق و جرب [۲۱۳] می‌شود.

خوردن گرده‌ی گوسفند

و خوردن گرده‌ی گوسفند باعث این می‌شود که در مثانه که مجرای بول است درد هم رسد و باعث سنگ مثانه [۲۱۴] می‌شود.

داخل شدن حمام با شکم پر

وَدْخُولُ الْحَمَّامِ عَلَى الْبِطْنَةِ يُؤَلِّدُ الْقَوْلَجَ وَالْإِعْتِسَالَ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ بَعْدَ أَكْلِ السَّمَكِ يُورِثُ الْفَالِجَ وَأَكْلُ الْأُتْرُجِ بِاللَّيْلِ يَقْلِبُ الْعَيْنَ وَ يُوجِبُ الْحَوْلَ وَ إِيْتِيَانُ الْمَرْأَةِ الْحَائِضِ يُورِثُ الْجِدَامَ فِي الْوَلَدِ وَالْجِمَاعُ مِنْ غَيْرِ إِهْرَاقِ الْمَاءِ عَلَى أَثَرِهِ يُوجِبُ الْحَصَاةَ وَالْجِمَاعُ بَعْدَ الْجِمَاعِ مِنْ غَيْرِ فَضِيلٍ بَيْنَهُمَا بِغُشْلِ يُورِثُ لِلْوَلَدِ الْجُنُونَ يَعْنِي دَاخِلَ شَدْنِ دَرِ حَمَامٍ بِمَعْدَى پَرِ اَزْ عِذَا بَاعِثٍ بِهٖ هَمَّ رَسِيدِنِ قَوْلَجٍ مِیْ شُود.

غسل کردن با آب سرد

و غسل کردن [به آب سرد بعد از خوردن ماهی باعث فلج می‌شود و خوردن ترنج] در شب باعث این می‌شود که چشم بگردد و کج شود و احوال [۲۱۵] [۲۱۶] می‌گرداند چشم را.

نزدیکی با زن حایض

و نزدیکی نمودن با زنان حایض باعث این می‌شود که فرزندی که بهم رسد مجذوم [۲۱۷] بوده باشد.

بول نکردن بعد از جماع

و جماع نمودن و بول نکردن بعد از جماع باعث این می‌شود که در راه بول سنگ گرده [۲۱۸] و مثانه بهم رسد و جماع بعد از جماع بی‌آنکه در میانه‌ی غسل نموده باشد باعث این می‌شود که فرزندی که به هم رسد دیوانه [۲۱۹] بوده باشد.

بسیار خوردن تخم مرغ

وَ كَثْرَةُ أَكْلِ الْبَيْضِ وَ إِذْمَانُهُ يُؤَلِّدُ [مَرَضَ] الطُّحَالِ وَ رِيَاحًا فِي رَأْسِ الْمَعِدَةِ وَ الْإِمْتِلَاءَ مِنَ الْبَيْضِ الْمَسْلُوقِ يُورِثُ [صَفْحَهُ ۶۶] الرَّبْوَ وَ الْإِنْبَهَارَ وَ أَكْلُ اللَّحْمِ الَّتِي لَمْ يَطْبَخَ يُؤَلِّدُ الدُّودَ فِي الْبَطْنِ. وَ أَكْلُ التَّيْنِ يَقْمَلُ مِنْهُ الْجَسِدُ إِذَا أُذْمِنَ [عَلَيْهِ] وَ شَرَبُ الْمَاءِ الْبَارِدِ عَقِيبَ الشَّيْءِ الْحَارِّ أَوْ الْحَلَاوَةِ يَذْهَبُ بِالْأَشْيَانِ وَ الْإِكْتَارُ مِنْ أَكْلِ لُحُومِ الْوَحْشِ وَ الْبَقْرِ يُورِثُ تَغْيِيرَ الْعَقْلِ وَ تَحْيِيرَ الْفَهْمِ وَ تَبَلُّدَ الدَّهْنِ وَ كَثْرَةَ النَّسِيَانِ. يَعْنِي وَ بَسِيَارَ خُورْدِنِ تَخْمِ مَرْغٍ وَ مَدَاوْمَتِ نَمُودِنِ بِهٖ اَنِّ بَاعِثٍ بِهٖ هَمَّ رَسِيدِنِ كُوفْتِ سِپَرِزِ وَ بَادِهَا دَرِ سَرِّ مَعْدَى مِیْ شُود. تَخْمِ مَرْغِ جُوشَانِيدَهٗ بَاعِثِ تَنگِیِ نَفْسِ [۲۲۰] وَ اِنْقِطَاعِ اَنِّ مِیْ شُود.

خوردن گوشت خام

و خوردن گوشت خام باعث به هم رسیدن کرم [۲۲۱] در شکم می‌شود.

خوردن انجیر

و از خوردن انجیر، شپش در بدن به هم می‌رسد، [اگر در خوردن آن زیاده‌روی کند].

خوردن آب سرد بر گرم

و خوردن آب سرد بعد از خوردن چیزهای گرم یا بعد از خوردن شیرینی برطرف و ضایع می‌سازد دندانها را.

بسیار خوردن گوشت حیوانات وحشی

و بسیار خوردن گوشت حیوانات وحشی [۲۲۲] مثل شکار و بسیار خوردن گوشت گاو باعث تغییر در عقل و حیرت فهم و کودنی ذهن و فراموشی بسیار [۲۲۳] می‌شود.

حمام رفتن

وَ إِذَا أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ وَ أَنْ لَا تَجِدَ فِي رَأْسِكَ مَا يُؤْذِيكَ فَابْدَأْ عِنْدَ دُخُولِ الْحَمَّامِ بِخَمْسِ جُرْعٍ مِنَ الْمَاءِ فَاتِرٌ فَإِنَّكَ تَسْلِمُ بَاذَنَ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ وَجَعِ الرَّأْسِ وَ الشَّقِيقَةِ وَ قِيلَ خَمْسَ مَرَّاتٍ يُصَبُّ [عليه] الْمَاءُ الْحَارُّ عَلَيْهِ عِنْدَ دُخُولِ الْحَمَّامِ. یعنی هرگاه اراده‌ی داخل شدن حمام نمایی و خواهی آنچه در سر باعث آزار است بهم نرسد پس ابتدا نمای نزد داخل شدن حمام به خوردن پنج جرعه‌ی آب نیم گرم. پس به درستی که تو سلامت و ایمن می‌کردی باذن الله تعالی از [صفحه ۶۷] درد سر [۲۲۴] و شقیقه [۲۲۵] [۲۲۶] و بعضی گفته‌اند پنج مرتبه بریز بر سر آب گرم نزد داخل شدن حمام. - ظاهراً که این فقره کلام حضرت امام نباشد بلکه عبارت آن کسی است که ذهبیه را جمع نموده زیرا که مناسب نیست که معصوم قول مجهول را نقل کند بلکه آنچه حق تعالی است خود می‌فرماید و دور نیست که امام علیه‌السلام از انبیا و اوصیا نقل فرموده باشد. اعْلَمْ يَا أَمِيرَ أَنْ الْحَمَّامَ رُكْبٌ عَلَى تَرْكِيبِ الْجَسَدِ [لِلْحَمَّامِ] أَرْبَعَةٌ يُبَوِّتُ مِثْلَ طَبَائِعِ الْجَسَدِ. الْبَيْتُ الْأَوَّلُ بَارِدٌ يَابِسٌ وَ الثَّانِي بَارِدٌ رَطْبٌ وَ الثَّلَاثُ حَارٌّ رَطْبٌ وَ الرَّابِعُ حَارٌّ يَابِسٌ یعنی بدان به تحقیق که حمام مرکب است و بنا شده مثل ترکیب و بناء بدن آدمی بر چهار خانه که طبیعت این خانه‌ها مثل طبیعت چهار خلطی است که در بدن آدمی است. خانه‌ی اول حمام که رخت کن بوده باشد سرد و خشک است و خانه‌ی دوم که پای شوی بوده باشد سرد و تراست و خانه‌ی سیم که فضای اندرون حمام بوده گرم و تراست و خانه‌ی چهارم که خانه آب گرم است گرم و خشک است. وَ مَنْفَعَةُ الْحَمَّامِ عَظِيمَةٌ يُؤَدِّي إِلَى الْإِعْتِدَالِ وَ يُنْقِي الدَّرَنَ وَ يُلَيِّنُ العَصَبَ وَ العُرْوَقَ وَ يُقَوِّي الأَعْضَاءَ الكِبَارَ وَ يُذِيبُ الفُضُولَ وَ يُذَهِّبُ العَقْنَ. یعنی نفع حمام عظیم است و بسیار و باعث این می‌شود که مزاج به اعتدال بیاید و پاک می‌سازد چرک [۲۲۷] و [صفحه ۶۸] کثافت را و نرم می‌سازد پی‌ها [۲۲۸] و رگها را و قوت می‌دهد اعضای بزرگ را مثل دستها و پایها و می‌گذارد رطوبتها و بلغمها را و برطرف می‌سازد عفونت [۲۲۹] و بوی ناخوش را.

نوره کشیدن

فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ لَا يَظْهَرَ فِي بَدَنِكَ بَثْرَةٌ وَ لَا غَيْرُهَا فَابْدَأْ عِنْدَ دُخُولِ الْحَمَّامِ تَدَهِّنُ بَدَنَكَ بِدُهْنِ البُنْفَسِجِ وَ إِذَا أَرَدْتَ اسْتِعْمَالَ النُّورَةِ وَ لَا يُصَيِّبُكَ قُرُوْحٌ وَ لَا شَقَاقٌ وَ لَا سُودًا فَاعْتَسِلْ بِالمَاءِ البَارِدِ قَبْلَ أَنْ تَتَنَوَّرَ. یعنی پس هرگاه اراده نمایی که ظاهر نشود و به هم نرسد از رفتن به حمام در بدن تو جوششی و نه غیر آن از امراض، پس ابتدا نمای نزد داخل شدن حمام؛ بر بدن بمال روغن بنفشه [۲۳۰] و هرگاه اراده‌ی استعمال نوره [۲۳۱] کنی و خواهی که به هم نرسد تو را از کشیدن نوره زخمها و شقاق [۲۳۲] و سیاهی در پوست بدن پس غسل نمای به آب سرد پیش از کشیدن نوره. وَ مَنْ أَرَادَ دُخُولَ الْحَمَّامِ لِلنُّورَةِ فَلْيَجْتَنِبِ الْجِمَاعَ قَبْلَ ذَلِكَ بِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَاعَةً وَ هُوَ تَمَامُ يَوْمٍ وَ لِيَطْرَحَ فِي النُّورَةِ شَيْئًا مِنَ الصَّبْرِ وَ الأَقَاقِيَا وَ الحُضْضِ «۶» أَوْ يَجْمَعُ ذَلِكَ وَ يَأْخُذُ مِنْهُ السِّيرَ إِذَا كَانَ مُجْتَمِعًا أَوْ مُتَفَرِّقًا یعنی و آن کسی که اراده نماید داخل شدن حمام را به سبب نوره، باید که اجتناب و ملاحظه نماید از مجامعت زنان پیش از نوره کشیدن به دوازده ساعت که یک رو تمام بوده باشد و باید که بریزد در نوره اندکی صبر [۲۳۳] و اقاکیا [۲۳۴] و [صفحه ۶۹]

حضض [۲۳۵] یا مجموع این سه چیز را در هم کرده و مجتمع ساخته، از آن اندکی برداشته داخل نوره نماید خواه از این مجتمع باشند یا جدا جدا. وَ لَمَّا يُلْقَى فِي النَّوْرِ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَمَاتَ [النُّورَةُ] بِالْمَاءِ الْحَارِّ الَّذِي طَبِخَ فِيهِ بَابُونَجٌ وَ مَرْزَنْجُوشٌ أَوْ وَرْدٌ بِنَفْسِحٍ يَابِسٍ أَوْ جَمِيعِ ذَلِكَ أَجْزَاءً يَسِيرَةً مَجْمُوعَةً أَوْ مُتَفَرِّقَةً بِقَدَرٍ مَا يَشْرَبُ الْمَاءَ رَائِحَتَهُ وَ لِيَكُنِ الزَّرْنِجُ بِقَدَرِ سُدُسِ النَّوْرِ. یعنی باید که نریزد و داخل نسازد در نوره چیزی از اجزای مذکوره را مگر بعد از آنی که تر نموده و خیسانیده باشد نوره را با آب گرمی که پخته شده باشد در آن آب بابونج [۲۳۶] و مرزنجوش [۲۳۷] و گل بنفشه خشک یا از مجموع اینها اندکی پخته شده باشند در آن آب. خواه از مجموع یا از هر یک آنقدر که از آب بوی آنچه در آن پخته شده ظاهر باشد و باید که نوره آن قدر باشد که زرنج [۲۳۸] به قدر شش یک نوره بوده باشد. وَ يَدْلُكَ الْجَسَدُ بَعْدَ الْخُرُوجِ مِنْهَا بِشَيْءٍ يَقْلَعُ رَائِحَتَهَا كَوَرَقِ الْخَوْخِ وَ ثَجِيرِ [الورد] الْعُصْفُرِ [و السعد] وَ الْحِنَاءِ وَ الْوَرْدِ وَ النَّيْلِ مُفْرَدَةً أَوْ مُجْتَمِعَةً وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَأْمَنَ إِخْرَاقَ النَّوْرِ فَلْيَقْلَلْ مِنْ تَقْلِيلِهَا وَ لِيَبَادِرُ إِذَا عَمِلَتْ فِي غَسْلِهَا وَ أَنْ يُمَسِّحَ الْيَدَيْنِ بِشَيْءٍ مِنْ دُهْنِ الْوَرْدِ يَعْنِي بِمَالِدٍ بَرِّدٍ بَعْدَ أَنْ يَبْرُونَ آمِدْنَ وَ فَارِغَ شَدْنَ مِنْ نَوْره چیزی که بکند و برطرف سازد بوی نوره را، مثل برگ شفتالو [۲۳۹] و ثفل ورد عصف [۲۴۰] که گل کافیشه گویند و مثل [صفحه ۷۰] سعد [۲۴۱] و حنا [۲۴۲] و گل سرخ [۲۴۳] و نیل [۲۴۴] یا یکی از اینها یا مجموع و کسی که خواهد محفوظ بوده باشد از سوزانیدن نوره بدن او را باید که کمتر آن را بر جلد بدن حرکت دهد تا در مسامات [۲۴۵] جلد خوب فرو نرود. یا آنکه نوره را خوب حرکت دهد و برهم زند و باید که وقتی که شروع در ساختن نوره می‌کند اولاً بشوید نوره را تا حدت و تندی او پاره‌ای کم شود و بر بدن بمالد پیش از نوره چیزی از روغن گل را. فَإِنْ أَحْرَقْتَ [الْبَدْنَ] وَ الْعِيَاذُ بِاللَّهِ يُؤَخِّدُ عَدَسٌ مُقَشَّرٌ يُسِيحُ نَاعِمًا وَ يَدَافُ فِي مَاءٍ وَرْدٍ وَ حَلٌّ يُطَلِّي بِهِ الْمَوْضِعَ الَّذِي أَتَتْ فِيهِ النَّوْرَةُ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى يَعْنِي پَسِ اِگَرِ بَسُوْرِدِ نَوْرهِ الْعِيَاذُ بِاللَّهِ، بگيرد عدس [۲۴۶] مقشر [۲۴۷] و نرم کوفته و بخيسانند و حل نماید در گلاب و سرکه و بمالد آن را بر موضعی که سوزانیده است نوره آن را. به درستی که این سوختن به می‌شود باذن الله تعالی. وَ الَّذِي يَمْنَعُ مِنْ آثَارِ النَّوْرِ فِي الْجَسَدِ هُوَ أَنْ يَدْلُكَ الْمَوْضِعَ بِحَلِّ الْعَنْبِ [الْعُنْصَلِ] التَّقْيِيفِ وَ دُهْنِ الْوَرْدِ دَلْكَاً جَيِّداً. یعنی چیزی که مانع می‌شود تأثیر نمودن و سوزانیدن نوره‌ی بدن را، این است که مالیده شود بر موضع نوره، سرکه‌ی انگور تند با روغن گل مالیدن نیکویی.

دردهای مثانه

وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَشْتَكِيَ مَثَانَتَهُ فَلَا يَحْبِسِ الْبُولَ وَ لَوْ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ وَ [مَنْ أَرَادَ] أَنْ لَا يُؤْذِيَهُ مَعِدَتُهُ فَلَا يَشْرَبُ عَلَى طَعَامٍ مَاءً حَتَّى يَفْرَغَ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ رَطَبَ بَدَنَهُ وَ ضَعْفَتْ مَعِدَتُهُ وَ لَمْ يَأْخُذِ الْعُرُوقُ قُوَّةَ الطَّعَامِ فَإِنَّهُ يَصِيرُ فِي الْمَعِدَةِ فِجْأً إِذَا صَبَّ الْمَاءُ [صفحه ۷۱] عَلَى الطَّعَامِ أَوْلاً فَأَوْلاً. یعنی آن کسی که خواهد مثانه او درد نکند باید که نگاه ندارد بول را، هر چند سوار [جنبنده‌ای] بوده باشد - که باید فرود آید و بول کند - و موقوف به فرود آمدن در منزل نکند

آزار معده

و کسی که خواهد آزار ننماید او را معده‌ی او باید که بعد از طعام [آب] نیشامد تا آنکه معده از طعام خالی شود و آن کسی که بعد از طعام - آب - نیشامد تر می‌شود بدن او و ضعیف و سست می‌شود معده‌ی او و نمی‌گیرد رگهای بدن او قوت طعام. به سبب آنکه می‌گردد آن طعام در معده او خام، هر گاه ریخته شود آب بر طعام پی در پی.

سنگ کرده و مثانه

وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَمَّا يَجِدَ الْحَصَاءَ وَ عَشِيرَ الْبُولِ فَلَا يَحْبِسِ الْمَنِيَّ عِنْدَ نُزُولِ الشَّهْوَةِ وَ لَا يُطِلُّ الْمَكْتَّ عَلَى النَّسَاءِ. وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَأْمَنَ [مِنْ]

وَجَعِ السُّفْلِ وَلَا يَظْهَرَ بِهِ رِيحَ الْبُؤَاسِ فَلْيَأْكُلْ كُلَّ لَيْلَةٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ بَرْنِيٍّ بِسَمَنِ الْبَقَرِ وَيَدَّهْنُ بَيْنَ أَنْثِيهِ بِدُهْنِ زَنْبِقٍ خَالِصٍ. یعنی کسی که خواهد که در مجرای بول او سنگ گرده و مثانه به هم نرسد و بول او به دشواری و مشقت نیاید، باید که نگاه ندارد منی [۲۴۸] را وقت آمدن و در نزدیکی با زنان صحبت را طول ندهد.

بواسیر مقعد

و آن کسی که خواهد که ایمن از آزار مقعد [۲۴۹] بوده ظاهر نشود در مقعد او بواسیر بادی، باید که بخورد هر شب هفت دانه خرما برنی - که قسمتی است از خرما [۲۵۰] که بسیار نیکوست - با روغن گاو و روغن زنبق [۲۵۱] بر [میان] رانهای خود بمالد.

درمان فراموشکاری

وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَقِلَّ نَسْيَانُهُ وَيَكُونَ حَافِظًا فَلْيَأْكُلْ كُلَّ يَوْمٍ [صفحه ۷۲] ثَلَاثَ قِطَعٍ زَنْجَبِيلٍ مُرَبِّيٍّ بِعَسَلٍ وَيَصِيغُ بِالْخُرْدِ مَعَ طَعَامِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَزِيدَ فِي عَقْلِهِ يَتَنَاوَلْ كُلَّ يَوْمٍ ثَلَاثَ هَلِيلِجَاتٍ بِسُكَّرِ الْبَلُوجِ يَعْنِي أَنَّ كَسِي كَمَا شَاءَ فَرَامُوشِي [۲۵۲] او و صاحب قوت حافظه [۲۵۳] بوده باشد باید که خورد هر روز، سه پاره‌ی زنجبیل پرورده [۲۵۴] در عسل و خردل [۲۵۵] را در نان خورش خود داخل گرداند هر روز.

زیادتی عقل

و آن کسی که اراده نماید زیادتی عقل را باید که بخورد هر روز سه هلیله‌ی [۲۵۶] پرورده با قند خالص.

شکافتگی ناخن

وَمَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَشُقُّ ظُفْرُهُ وَلَا يَمِيلَ إِلَى الصُّفْرَةِ وَلَا يَفْسُدَ حَوْلَ ظُفْرِهِ فَلْيَأْكُلْ أَطْفَارَهُ إِلَّا يَوْمَ الْخَمِيسِ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يُؤْلِمَهُ أُذُنُهُ فَلْيَجْعَلْ فِيهَا عِنْدَ النَّوْمِ قُطْنَةً. وَمَنْ أَرَادَ رَدْعَ الزُّكَّامِ مُدَّةَ أَيَّامِ الشَّتَاءِ فَلْيَأْكُلْ كُلَّ يَوْمٍ ثَلَاثَ لَقَمٍ مِنَ الشَّهِيدِ. یعنی آن کس که خواهد شکافته نشود ناخن او و زرد رنگ نشود ناخن او و فاسد و ضایع نشود حوالی ناخن [۲۵۷] او، باید که نچیند ناخن را مگر در روز پنج‌شنبه و آن کسی که خواهد که درد گوش او را آزار ننماید، باید که بگذارد در گوش نزد خواب پنبه‌ای.

زکام

و آن کسی که خواهد زکام [۲۵۸] را برگرداند و زکام [۲۵۹] به هم نرساند در مدت زمستان باید که بخورد هر روز سه لقمه عسل اعلی لطیف.

شناخت عسل

وَاعْلَمْ يَا أَمِيرَ [أَنَّ] لِلْعَسَلِ دَلَائِلَ يُعْرَفُ بِهَا نَفْعُهُ مِنْ ضَرِّهِ وَ[مِنْ] ذَلِكَ أَنَّ مِنْهُ شَيْئًا إِذَا أَدْرَكَهُ الشَّمُّ عَطَسَ وَمِنْهُ شَيْئٌ [صفحه ۷۳] يُسَبِّكِرُ وَ لَهُ عِنْدَ الذُّوقِ حِرَاقَةٌ شَدِيدَةٌ فَهَذِهِ الْأَنْوَاعُ مِنَ الْعَسَلِ قَاتِلَةٌ. یعنی بدان به تحقیق که عسل را دلیل و علامتی چند هست که دانسته می‌شود به آن علامتها نافع عسل از مضر آن و از جمله‌ی آن علامتها یکی این است که بویدن آن، عطسه می‌آورد و بعضی دیگر مست می‌سازد و [برای] این قسم که مستی آورد در وقت چشیدن تندی و تیزی بسیاری هست. پس این سه نوع از عسل،

کشنده است.

پیشگیری از زکام

وَلَا يُؤَخَّرُ شَمُّ النَّزْجِسِ فَإِنَّهُ يَمْنَعُ الزُّكَامَ فِي مُدَّةِ أَيَّامِ الشِّتَاءِ وَكَذَلِكَ حَبُّ السُّودَاءِ وَإِذَا خَافَ الْإِنْسَانُ الزُّكَامَ فِي زَمَانِ الصَّيْفِ فَلْيَأْكُلْ كُلَّ يَوْمٍ خِيَارَةً وَلِيُخَذِرِ الْجُلُوسَ فِي الشَّمْسِ. یعنی تأخیر منمای بوییدن نرجس [۲۶۰] را که زکام را منع می‌کند در روزهای زمستان. [و همچنین است سیاه دانه] و هرگاه واهمه داشته باشد کسی از زکام در تابستان، باید که بخورد هر روز یک خیار بادرنگ و اجتناب کند از نشستن در آفتاب.

درد شقیقه و شوصه

وَمَنْ خَشِيَ [وَجع] الشَّقِيقَةَ وَ الشَّوَصَةَ فَلَا يُؤَخَّرُ أَكْلَ السَّمَكِ الطَّرِيِّ صَيِّفًا [كان او] شِتَاءً وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ صَالِحًا خَفِيفَ الْجِسْمِ وَ اللَّحْمِ فَلْيَقْلَلْ مِنْ عَشَائِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَشْتَكِيَ سُرَّتَهُ فَلْيَدْهِنْهَا مَتَى دَهَنَ رَأْسَهُ. یعنی و آن کسی که واهمه از درد شقیقه و شوصه - که قسمی است از ذات العجب [۲۶۱] [۲۶۲] - داشته باشد، باید که تأخیر نماید در خوردن ماهی تازه خواه زمستان و خواه تابستان. [صفحه ۷۴] و آن کسی که خواهد صالح و سلامت بوده باشد بدن، و سنگین نبوده باشد جسم او، باید که طرف شب غذا کمتر صرف نماید.

درد ناف

و آن کسی که خواهد که درد نکند ناف او، پس روغن بر ناف [۲۶۳] بمالد هر وقت که روغن بر سر می‌مالد.

شکافتگی لب

وَمَنْ أَرَادَ [أَنْ] لَا تُشَقَّ شَفَتَاهُ وَ لَا يَخْرُجَ فِيهَا بَاسُورٌ فَلْيَدْهِنْ حَاجِبَهُ مِنْ دُهْنِ رَأْسِهِ. وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا تَشَقُّ أُذُنَاهُ وَ لَهَاتُهُ فَلَا يَأْكُلْ حُلُومًا حَتَّى يَنْعَرَّعَ بَعِيدَهُ بِخَلٍّ. یعنی کسی که خواهد شکافته نشود دو لب او، و به هم نرسد در لبهای او بواسیر - که گاهی در لبها بهم می‌رسد - باید که بمالد روغن بر ابروها، هرگاه که روغن بر سر مالد.

سنگینی گوش

و آن کسی که خواهد که گوش او سنگین نشود و ملاذه [۲۶۴] [۲۶۵] از کار نیفتد باید که نخورد شیرینی مگر اینکه غرغره [۲۶۶] نماید بعد از خوردن شیرینی به سرکه.

یرقان

وَمَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يُصَبَّ بِبِهِ الْبِرْقَانُ فَلَا يَدْخُلُ بَيْتًا فِي الصَّيْفِ أَوَّلَ مَا يَفْتَحُ بَابَهُ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ أَوَّلَ مَا يَفْتَحُ بَابَهُ فِي الشِّتَاءِ غُدْوَةً. وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا تَفْسِدَ أَسْنَانُهُ فَلَا يَأْكُلْ حُلُومًا إِلَّا بَعِيدَ كَسِيرَةٍ خَبِزٍ. وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يُصَبَّ بِبِهِ رِيحٌ فِي بَدَنِهِ فَلْيَأْكُلِ الثُّومَ كُلَّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ مَرَّةً. یعنی آن کسی که اراده نماید که به هم نرسد او را کوفت یرقان [۲۶۷] باید که داخل هیچ خانه و یورتی نشود در تابستان بی فاصله بعد از گشادن در آن یورت [۲۶۸] و بیرون نرود از خانه و یورتی در ابتدای گشادن در آن در زمستان در اول ورود.

فساد دندان

و آن کسی که خواهد که فساد و ضایع نشود دندانهای او باید که نخورد شیرینی مگر بعد از خوردن پاره‌ای نان و آن کسی [صفحه ۷۵] که خواهد که در بدن او باد به هم نرسد باید بخورد سیر هر هفت روز یک مرتبه.

هضم طعام

وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَشْتَتِرَ طَعَامَهُ فَلْيَتَكَيَّ بِعِدِّ الْأَكْلِ عَلَى شِقْمَةِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ يَنْقَلِبُ [بَعِيدَ ذَلِكَ] عَلَى شِقْمَةِ الْأَيْسَرِ حَتَّى يَنَامَ. یعنی کسی که خواهد که هضم شود طعامی که می‌خورد، باید که تکیه نماید بعد از خوردن طعام بر پهلوئی چپ در وقتی که می‌خوابد.

برطرف شدن بلغم

وَمَنْ أَرَادَ [أَنْ] يُذْهَبَ الْبَلْغَمُ مِنْ يَدَنِهِ وَيَنْقُصَهُ فَلْيَأْكُلْ كُلَّ يَوْمٍ بُكَرَةً [شَيْئًا] مِنَ الْجَوَارِشِ الْحَرِيْفِ وَيُكْثِرْ دُخُولَ الْحَمَامِ وَمُصَاجِعَةَ النِّسَاءِ وَالْجُلُوسَ فِي الشَّمْسِ وَيَجْتَنِبْ كُلَّ بَارِدٍ مِنَ الْأَغْذِيَةِ [وَالْأَشْرَبَةِ] فَإِنَّهُ يَذْهَبُ الْبَلْغَمُ وَيُحْرِقُهُ. یعنی کسی که خواهد که برطرف شود بلغم زیادتی از بدن او و کم گردد این بلغم، باید که بخورد همه روزه، اول روز اندکی از جوارش معجونهای تند - مانند فلافل - و بسیار به حمام برود و با زنان مباشرت بسیار نماید و بسیار در آفتاب بنشیند و اجتناب نماید از خوردن غذا و شربتهای سرد و به درستی که آنچه مذکور شده برطرف می‌سازد بلغم را و می‌سوزاند آن را.

فرو نشاندن صفرا

وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُطْفِئَ لَهَبَ الصَّفْرَاءِ فَلْيَأْكُلْ كُلَّ يَوْمٍ أَشْيَاءَ رَطْبًا [و] بَارِدًا وَيُرْوِحْ يَدَنَهُ وَيَقْلِلِ الْحَرَكَهَ وَيُكْثِرِ النَّظَرَ إِلَى مَنْ يُحِبُّ. یعنی آن کسی که اراده نماید که فرو نشاند آتش صفرا را و کم نماید صفرا فاسد را، باید که بخورد چیزهای سرد و تر و خنک سازد بدن خود را به باد زنها و بسیار حرکت ننماید و بسیار نظر کند به سوی آن کسی که دوست می‌دارد.

سوزاندن سودا

وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُحْرِقَ السُّودَاءَ فَعَلَيْهِ كَثْرَةُ الْقَيْءِ وَفُضْدِ [صفحه ۷۶] الْعُرُوقِ وَمُدَاوِمَةُ النَّوْرَةِ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ الرِّيحَ [الْبَارِدَةَ] فَعَلَيْهِ بِالْحَقْنَةِ وَالْأَذْهَانِ اللَّيْنَةِ عَلَى الْجَسَدِ یعنی آن کس که خواهد که بسوزاند و کم گرداند خلط سودا را، پس باید که بسیار قی کند و فصد رگها بنماید و مداومت به نوره کند و آن کس که خواهد که برطرف سازد باد را پس باید که حقنه [۲۶۹] [۲۷۰] کند و روغنهای نرم بر بدن بمالد.

علاج باد

وَعَلَيْهِ بِالتَّكْمِيدِ بِالمَاءِ الْحَارِّ فِي الأَبْرَنِ وَمَنْ أَرَادَ [أَنْ] يَذْهَبَ عَنْهُ الْبَلْغَمُ فَلْيَتَنَاوَلْ [كُلَّ] بُكَرَةً كُلَّ يَوْمٍ مِنَ الأَطْرِيفِ [۲۷۱] الصَّغِيرِ مُثْقَالًا وَاحِدًا یعنی لازم است بر آن کسی که خواهد علاج باد بکند، آنکه کماد کند به آب گرم در آب زن - و آب زن نام حوضی است که در آن آب گرم می‌کنند و دواهایی در آن آب می‌جوشانند و مریض در میان آن حوض می‌نشیند - یعنی باید در میان حوضی بنشیند که در آن آب گرم بوده باشد و کسی که خواهد برطرف سازد بلغم را باید که بخورد در اول هر روز یک مثقال طبعی از اطریفل صغیر - که هر هفت مثقال طبعی پنج مثقال صیرفی متعارف است - و بدان که کماد در لغت، خرقة‌ی گرمی است که بر

موضع وجع [۲۷۲] ببندند و امام علیه‌السلام در این مقام کماذ را بر آب گرم که مجاور عضو باشد استعمال کرده است.

دستور سفر

وَاعْلَمَ يَا أَمِيرَ أَنْ الْمَسَافِرَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَتَحَرَّزَ بِالْحَرِّ إِذَا سَافَرَ وَهُوَ مُمْتَلِئٌ مِنَ الطَّعَامِ وَلَا خَالِي الْجَوْفِ وَلِيَكُنَّ عَلَى حِدِّ الْأَعْتِدَالِ وَ يَتَنَاوَلُ مِنَ الْأَعْدِيَةِ الْيَارِدَةِ مِثْلَ الْقَرِيصِ وَالْهَلَامِ وَالْحَلِّ وَالزَّيْتِ وَمَاءِ الْحَضِيرِمِ وَنَحْوِ ذَلِكَ مِنَ الْأَطْعِمَةِ الْبَارِدَةِ. [صفحه ۷۷] یعنی بدان به تحقیق که سزاوار و لایق به حال مسافر این است که اجتناب و ملاحظه نماید از سفر کردن در گرما با معده پر و معده خالی از طعام. بلکه حد اعتدال داشته باشد و باید که تناول نماید غذاهای سرد مثل آش قریص و آش هلام - که صنعت این هر دو، در کتابهای طبی مذکور است - و مثل سرکه و زیتون [۲۷۳] و آب غوره و مثل اینها از طعامهای سرد. وَاعْلَمَ أَنَّ السَّيْرَ فِي الْحَرِّ الشَّدِيدِ ضَارٌّ بِالْأَبْدَانِ الْمَنْهُوكة إِذَا كَانَتْ خَالِيَةً عَنِ الطَّعَامِ وَهُوَ نَافِعٌ فِي الْأَبْدَانِ الْخَصِيْبَةِ. یعنی بدان به تحقیق که حرکت کردن و سواری نمودن در گرمای سخت ضرر بسیار می‌رساند و بدنهای لاغر، هرگاه خالی از طعام بوده باشد و نفع می‌رساند به بدنهای چاق فربه. فَأَمَّا صِلَاخُ الْمَسَافِرِ وَدَفْعُ الْمَأْذَى عَنْهُ فَهُوَ أَنْ [لما] يَشْرَبَ مِنْ مَاءٍ كُلِّ مَنْزِلٍ يَرِدُهُ مِمزوجة بِمَاءِ الْمَنْزِلِ الَّذِي قَبْلَهُ أَوْ بِنَرَابٍ وَاحِدٍ غَيْرِ مُخْتَلِفٍ يَشُوبُهُ بِالماءِ عَلَى [الأهواءِ عَلَى] اخْتِلَافِهَا یعنی آبی که از برای مسافر صالح و بی‌ضرر بوده باشد این است که بخورد مسافر از آب منزلی که وارد می‌شود ممزوج به آب منزلی که بوده است. یا آن آب منزل را مخلوط سازد به یک خاک، هر چند آن آبهای منزلهای مختلف باشند تا درد آن از خاک به ته ظرف افتد و آب صاف را بنوشد. وَالْوَاجِبُ أَنْ يَتَرَوَّدَ الْمَسَافِرُ مِنْ تَزْيِيهِ بِلَدِهِ وَطِينَتِهِ الَّتِي رُبِّيَ عَلَيْهَا وَكَلَّمَا وَرَدَ إِلَى مَنْزِلٍ طَرَحَ فِي إِنْاءِ الَّذِي يَشْرَبُ مِنْهُ الْمَاءَ شَيْئًا مِنَ الطَّيْنِ الَّذِي تَزَوَّدَهُ مِنْ بَلَدِهِ وَ يَمزج الْمَاءَ وَ [صفحه ۷۸] الطَّيْنِ فِي الْأَيْتَةِ بِالتَّحْرِيكِ [قبل شربه] وَ يُؤَخَّرُ [قبل شربه] حَتَّى يَصْفُو صَفَاءً جَيِّدًا ثُمَّ يَشْرَبُ [یعنی واجب و لازم است که مسافر در سفر با خود ببرد از خاک شهری که در آن شهر تربیت یافته و نشود و نما کرده و هرگاه که وارد منزلی شود بریزد در آن ظرفی که از آن ظرف می‌آشامد اندکی از آن خاک و حرکت دهد آن ظرف را تا آب و خاک [۲۷۴] به هم ممزوج شوند. پس صبر نماید و نخورد از آن آب تا آنکه نیکو صاف شود بعد از آن بیاشامد.

آبها

وَخَيْرُ الْمِيَاءِ [شُرْبًا] لِمَنْ هُوَ مُقِيمٌ أَوْ مُسَافِرٌ مَا كَانَ يَتَّبِعُهُ مِنَ الْجِهَةِ الْمَشْرِقِيَّةِ مِنَ الْخَفِيفِ الْأَبْيَضِ وَ أَفْضَلُ الْمِيَاءِ مَا كَانَ مَحْرُجًا مِنْ مَشْرِقِ الشَّمْسِ الصَّيْفِيِّ وَأَصَحُّهَا وَأَفْضَلُهَا مَا كَانَ بِهَذَا الْوَصْفِ الَّذِي نَبَعَ مِنْهُ وَ كَانَ مَجْرَاهُ فِي جِبَالِ الطَّيْنِ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تَكُونُ فِي الشِّتَاءِ بَارِدَةً وَ فِي الصَّيْفِ مُلَيَّبَةً لِلْبَطْنِ نَافِعَةً لِأَصْحَابِ الْحَرَارَةِ یعنی بهترین آبها از برای آشامیدن خواه از برای مجاور و خواه از برای مسافر آبی است که بوده باشد سرچشمه‌ی آن از طرفی که مطلع آفتاب است در تابستان و کم‌ضررتر و بهترین آنها آبی است که بوده باشد به صفتهای مذکوره سرچشمه‌ی آن و بگذرد از کوههایی که از خاک بوده باشد به سبب اینکه این قسم آبی در فصل زمستان سرد می‌باشد و در فصل تابستان شکم را نرم می‌سازد و نفع می‌دهد جمعی را که حرارت در مزاج ایشان مستولی بوده باشد. وَ أَمَّا مَاءُ الْمَالِحِ وَ الْمِيَاءُ الثَّقِيلَةُ فَإِنَّهَا بَيِسُ الْبَطْنِ وَ مِيَاءُ التَّلُوجِ وَ الْجَلِيدِ فَرْدِيَةٌ لِسَائِرِ الْأَجْسَادِ وَ كَثِيرَةٌ الضَّرَرِ جِدًّا وَ [صفحه ۷۹] أَمَّا مِيَاءُ السُّحْبِ فَإِنَّهَا خَفِيفَةٌ عَذْبَةٌ صَافِيَةٌ نَافِعَةٌ ... إِنْ دَامَ جَزِيئًا وَ لَمْ يَدْمُ حَبْسًا فِي الْأَرْضِ. یعنی اما آب شور و آبهای سنگین به تحقیق که این دو نوع از آب خشک و بسته می‌گرداند شکم را و آبهای برف و یخ ضرر رسانده‌اند به جمیع بدنها و ضرر این دو آب بسیار است البته و اما آبهای چاه به تحقیق که شیرین و صافی و نفع رساننده‌اند اگر همیشه جاری و روان باشد و در یک جا نایستاده باشند. وَ أَمَّا الْبَطَائِحُ وَ السَّيَاحُ فَإِنَّهَا حَارَّةٌ غَلِيظَةٌ فِي الصَّيْفِ لِرُكُودِهَا وَ دَوَامِ طُلُوعِ الشَّمْسِ عَلَيْهَا وَ قَدْ يَتَوَلَّدُ مِنْ دَوَامِ شُرْبِهَا الْمِرَّةُ الصَّفْرَاوِيَّةُ وَ تَعْظُمُ بِهِ أَطْحَلَّتُهُمْ. یعنی اما بطایح - جمع بطیحه است و بطیحه موضعی را گویند که آب در آن جمع می‌شود مثل

کولاب [۲۷۵] - و همچنین آبی که از زمین شوره کات می‌جوشد و می‌ایستد این هر دو آب گرمند به حسب طبیعت و غلیظ و بسته‌اند در فصل تابستان از برای اینکه این دو آب در یک موضع ایستاده‌اند و همیشه شعاع آفتاب [۲۷۶] بر این دو آب می‌افتد و گاه هست که از بسیار خوردن و مداومت نمودن بر آشامیدن این دو آب، آن جماعت را صفرا فاسد به هم می‌رسد و سپرز ایشان را بزرگ می‌کند. وَقَدْ وَصَفْتُ لَكَ يَا أَمِيرٍ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ كِتَابِي هَذَا مَا فِيهِ كِفَايَةٌ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ وَ أَنَا أَذْكَرُ أَمْرَ الْجَمَاعِ فَلَا تَقْرَبِ النِّسَاءَ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ صَيِّفًا وَلَا شِتَاءً وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْمَعْدَةَ وَالْعُرُوقَ تَكُونُ مُمْتَلِئَةً وَ هُوَ غَيْرُ مَحْمُودٍ وَ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الْقَوْلنجُ وَالْفَالنجُ وَ [صفحه ۸۰] اللقوةُ وَالنقرسُ وَالْحَصَاةُ وَ التَّقَطِيرُ وَ الْفَتْقُ وَ ضَعْفُ الْبَصِيرِ وَ رِقَّتُهُ یعنی به تحقیق که وصف کردم از برای تو آنچه پیش گذشت از این کتاب، آن چیزی را که کافی است از برای کسی که عمل نماید به آن در حفظ صحت و رفع امراض و الحال ذکر می‌کنم و بیان می‌نمایم طریق جماع را و آن طریق این است که نزدیکی ممکن با زنان اول شب، خواه در فصل تابستان و خواه در زمستان. به سبب اینکه معده و رگها در اول شب پر است و با این حالت نزدیکی به زنان نیکو و پسندیده نیست و به هم می‌رسد از آن، مرض قولنج [۲۷۷] و فالج [۲۷۸] [۲۷۹] و لقوه و نقرس و سنگ مثانه و گرده و بی‌اراده و اختیار چکیدن قطره‌های بول و باد فتق [۲۸۰] در خصیین [۲۸۱] و ضعیف شدن نور باصره و رقیق و تنگ شدن روح آن. وَ إِذَا أَرَدْتَ [ذَلِكَ] فَلْيُكُنْ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ أَصْلَحُ لِلْبَدَنِ وَ أَرْجَى لِلْوَلَدِ وَ أَرْكَى لِلْعَقْلِ فِي الْوَلَدِ الَّذِي يَقْضِي اللَّهُ [تعالی] بَيْنَهُمَا. یعنی هرگاه که اراده‌ی نزدیکی با زنان نمایی باید که واقع شود این عمل در آخر شب. زیرا که جماع در آن وقت باعث صلاح و موجب سلامتی بدن است و امید فرزند به هم رسیدن در این وقت بیشتر است و باعث زیادتی عقل فرزند می‌شود که قضای الهی تعلق باشد به هم رسیدن او در میان ایشان.

مجامعت

وَ لَا تُجَامِعِ امْرَأَةً حَتَّى تُلَاعِبَهَا وَ تُكْثِرَ مَلَاعِبَتَهَا وَ تَعْمَرَ نَدِيئَهَا فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ عَابَتْ شَهْوَتُهَا وَ اجْتَمَعَ مَاؤُهَا [لَأَنَّ] مَاءَهَا يَخْرُجُ مِنْ نَدِيئِهَا وَ الشَّهْوَةُ تَطْهَرُ مِنْ وَجْهِهَا وَ عَيْنَيْهَا [صفحه ۸۱] وَ اشْتَهَتْ مِنْكَ مِثْلَ [الذی] اشتهته مِنْهَا یعنی مجامعت منمائی با زن مگر بعد از آنکه دست بازی بسیار با او بکنی و دو پستان او را بفشری و بمالی. به واسطه‌ی آن که هرگاه تو دست بازی بسیار نمودی و پستان [۲۸۲] او را فشردی غالب و بسیار می‌شود منی [۲۸۳] و شهوت و خواهش آن زن به جماع و جمع می‌شود آب منی آن زن. که آب منی زنان بیرون می‌آید از دو پستان ایشان و اثر شهوت و خواهش زنان ظاهر می‌شود از رو و چشم ایشان و همچنین این ملاحظه و فشردن پستانها باعث این می‌شود که بخواهد آن زن از تو مثل آن چیزی را که خواسته‌ای تو از او. وَ لَا تُجَامِعِ النِّسَاءَ إِلَّا وَ هِيَ طَاهِرَةٌ. وَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَلَمَّا تَقَمَّ قَائِمًا وَ لَا تَجْلِسُ جَالِسًا وَ لَكِنْ تَمِيلُ عَلَى يَمِينِكَ ثُمَّ انْهَضْ لِلْبَوْلِ إِذَا فَرَعْتَ مِنْ سَاعَتِكَ [شئیناً] فَإِنَّكَ تَأْمَنُ الْخِصَاةَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى یعنی مجامعت منمائی با زنان مگر آنکه آن زن پاک بوده باشد از خون حیض و نفاس و هرگاه فارغ شدی از مجامعت بر پا مایست و بر جای منشین. اما لحظه‌ای تکیه نمایی بر پهلو راست پس برخیز از برای بول کردن همان ساعت، که ایمن می‌شوی از سنگ گرده و مثانه باذن خدای تعالی. ثُمَّ اغْتَسِلْ وَ اشْرَبْ مِنْ سَاعَتِكَ [شئیناً] مِنَ الْمُومِيَاءِ بِشَرَابِ الْعَسَلِ أَوْ بِعَسَلٍ مَنزُوعِ الرَّغْوَةِ فَإِنَّهُ يَرُدُّ مِنَ الْمَاءِ مِثْلَ الَّذِي خَرَجَ مِنْكَ. یعنی پس غسل نمایی و بیاشام همان ساعت از مومیایی با شربت عسل - یعنی عسلی که آب داخل آن نموده باشی و جوشانیده باشی - یا با عسلی که کف او را گرفته باشند. به سبب اینکه خوردن مومیایی با شربت عسل یا با عسل کف [صفحه ۸۲] گرفته باعث این می‌شود که به هم رسد تو را آنقدر آب منی که بیرون آمده است از تو به سبب جماع. وَ اعْلَمْ [أَنَّ] جَمَاعَتَهُنَّ وَ الْقَمَرِ فِي بُرْجِ الْحَمَلِ أَوْ الدَّلْوِ مِنَ الْبُرُوجِ أَفْضَلُ وَ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ فِي بُرْجِ الثَّوْرِ لِكَوْنِهِ شَرَفَ الْقَمَرِ یعنی بدان به تحقیق که جماع با زنان در وقتی که ماه در برج حمل یا دلو باشد بهتر است از باقی بروج و بهتر و نیکوتر از آن وقتی است که در برج ثور باشد. زیرا که این برج شرف قمر است. وَ مَنْ عَمِلَ بِمَا وَصِفْتُ [فِي] كِتَابِي هَذَا وَ دَبَّرَ بِهِ جَسَدَهُ أَمِنْ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ صَحَّ [جِسْمُهُ] بِحَوْلِ اللَّهِ [تعالی] وَ قُوَّتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ [تعالی] يُعْطِي الْعَافِيَةَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَمْنَحُهَا إِيَّاهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

العالمین و الصلوٰه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین یعنی و هر کس که عمل کند به آنچه بیان کردم در این کتاب - که رساله ذهبیه است - ایمن می‌شود به اذن و اراده‌ی حق سبحانه و تعالی از جمیع مرضها و بدن او صحیح خواهد بود به قدرت و قوت خدای تعالی پس به درستی که خدای تعالی عافیت می‌دهد هر کس را که می‌خواهد و می‌بخشد عافیت را به او ستایش از برای پروردگار عالم است و صلوٰه و سلام بر بهترین خلق او که محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او که معصومینند. بالتمام تمت ترجمه الرساله الذهبیه بعون الله تعالی و قد فرغت من تحریرها فی اربع و عشرين شهر ربيع الاول من شهر سنه ۱۰۸۴. [صفحه ۹۳] پس چه باید کرد ای اقوام شرق آدمیت زار نالید از فرنگ زندگی هنگامه برچید از فرنگ پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟ باز روشن می‌شود ایام شرق در ضمیرم انقلاب آمد پدید شب گذشت و آفتاب آمد پدید یورپ [۲۸۴] از شمشیر خود بسمل [۲۸۵] افتاد زیر گردون رسم لادینی [۲۸۶] نهاد گرگی اندر پوستین بره‌ای هر زمان اندر کمین بره‌ای مشکلات حضرت انسان ازوست آدمیت را غم پنهان ازوست در نگاهش آدمی آب و گل است کاروان زندگی بی‌منزل است [صفحه ۹۴] هر چه می‌بینی ز انوار حق است حکمت اشیا ز اسرار حق است هر که آیات خدا بیند حراست اصل این حکمت زحکم انظر است [۲۸۷]. بنده‌ی مؤمن از او بهروز تر هم به حال دیگران دل سوزتر علم چون روشن کند آب و گلش از خدا ترسند تر گردد دلش علم اشیا خاک ما را کیمیاست آه! در افرنگ تأثیرش جداست عقل و فکرش بی‌عیار خوب و زشت چشم او بی‌نم، دل او سنگ و خشت علم از او رسواست اندر شهر و دشت جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت دانش افرنگیان تیغی به دوش در هلاک نوع انسان سخت کوش با خسان اندر جهان خیر و شر در نسازد مستی علم و هنر آه از افرنگ و از آیین او آه از اندیشه‌ی لادین او علم حق را ساحری آموختند ساحری نه، کافری آموختند هر طرف صد فتنه می‌آرد نفیر [۲۸۸]. تیغ را از پنجه‌ی رهن بگیری [صفحه ۹۵] ای که جان را باز می‌دانی ز تن سحر این تهذیب لادینی شکن روح شرق اندر تنش باید دمید تا بگردد قفل معنی را کلید زندگانی هر زمان در کشمکش عبرت آموز است احوال حبش شرع یورپ [۲۸۹] بی‌نزاع قیل و قال بره را کردست بر گرگان حلال نقش نو اندر جهان باید نهاد از کفن دزدان، چه امید گشاد در جینوا [۲۹۰] چیست غیر از مکر و فن صید تو این میش و آن نخجیر من نکته‌ها کو می‌نگنجد در سخن یک جهان آشوب و یک گیتی فتن [۲۹۱]. ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو مؤمن خود، کافر افرنگ شو رشته‌ی سود و زیان در دست تست آبروی خاوران در دست تست این کهن اقوام را شیرازه بند رایت صدق و صفا را کن بلند اهل حق را زندگی از قوت است قوت هر ملت از جمعیت است [صفحه ۹۶] رای بی‌قوت همه مکر و فسون قوت بی‌رای جهل است و جنون سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست هم شراب و هم ایاغ از آسیاست عشق را ما دلبری آموختیم شیوه‌ی آدم گری آموختیم هم هنر هم دین ز خاک خاور است رشک گردون خاک پاک خاور است وانمودیم آنچه بود اندر حجاب آفتاب از ما و ما از آفتاب هر صدف را گوهر از نیسان ماست شوکت هر بحر از طوفان ماست روح خود در سوز بلبل دیده‌ایم خون آدم در رگ گل دیده‌ایم فکر ما جویای اسرار وجود زد نخستین زخمه بر تار وجود داشتیم اندر میان سینه داغ بر سر راهی نهادیم این چراغ ای امین دولت تهذیب و دین آن ید بیضا بر آرزو آستین خیز و از کار امم بگشا گره نشئه‌ی افرنگ را از سر بنه نقشی از جمعیت خاور فکن و استان خود را ز دست اهرمن دانی از افرنگ و از کار افرنگ تا کجا در قید زنار افرنگ [صفحه ۹۷] زخم از او نشتر از او سوزن از او ما و جوی خون و امید رفو خود بدانی پادشاهی قاهری است قاهری در عصر ما سوداگری است تخته‌ی دکان شریک تخت و تاج از تجارت نفع و از شاهی خراج آن جهانبانی که هم سوداگر است بر زبانش خیر و اندر دل شر است گر تو می‌دانی حسابش را درست از حریرش نرم تر کرباس تست بی‌نیاز از کارگاه او گذر در زمستان پوستین او مخر کشتن بی‌حرب و ضرب آیین اوست مرگها در گردش ماشین اوست بوربای خود به قالینش مده بیدق [۲۹۲] خود را به فرزینش مده گوهرش تف [۲۹۳] دار و در لعلش رگ است مشک این سوداگر از ناف سگ است رهن چشم تو خواب مخملش رهن تو رنگ و آب مخملش صد گره افکنده‌ای در کار خویش از قماش او مکن دستار خویش هوشمندی از خم او می‌نخورد هر که خورد اندر همین میخانه مرد [صفحه ۹۸] وقت

سودا خندخند و کم خروش ما چو طفلانیم و او شکر فروش محرم از قلب و نگاه مشتری است یا رب این سحر است یا سوداگری است تاجران رنگ و و بردند سود ما خریداران همه کور و کبود آنچه از خاک تو رست ای مرد حر آن فروش و آن پوش و آن بخور آن نکو بینان که خود را دیده‌اند خود گلیم خویش را بافیده‌اند ای زکار عصر حاضر بی‌خبر چرب دستهای یورپ را نگر قالی از ابریشم تو ساختند باز او را پیش تو انداختند چشم تو از ظاهرش افسون خورد رنگ و آب او ترا از جا برد وای آن دریا که موجش کم تپید گوهر خود را ز غواصان خرید «محمد اقبال لاهوری» [۲۹۴].

پاورقی

[۱] فرهنگ معین، محمد معین، جلد پنجم، صفحه ۱۱۹۷. [۲] تاریخ پزشکی ایران، سیریل الگود، ترجمه‌ی باهر فرقانی، صفحه‌ی ۱۲۸. [۳] الفهرست ابن‌الندیم، ترجمه‌ی رضا تجدد، چاپ دوم، صفحه‌ی ۴۴۳. [۴] گویا سیریل الگود یا بازگردان فارسی کتاب اشتباها نصیرالدین را رضی‌الدین پنداشته‌اند. [۵] طب در دوران صفویه، سیریل الگود، محسن جاویدان، صفحه‌ی ۴۷. [۶] تاریخ پزشکی ایران، سیریل الگود، ترجمه‌ی باهر فرقانی، صفحه‌ی ۴۲۹. [۷] زندگانی شاه عباس اول، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۵۷. [۸] زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۵۷ و ۲۵۸. [۹] تاریخ پزشکی ایران، سیریل الگود، ترجمه‌ی باهر فرقانی، صفحه‌ی ۳۲۱. [۱۰] کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، رضا خانی جزنی و همکاران، صفحه‌ی ۹۷. [۱۱] تاریخ پزشکی ایران، سیریل الگود، ترجمه‌ی باهر فرقانی، صفحه‌ی ۴۱۱. [۱۲] فهرست مشترک فارسی، احمد منزوی، جلد اول، صفحه‌ی ۲۵۳. [۱۳] فهرست مشترک فارسی، احمد منزوی جلد اول، صفحه‌ی ۲۵۳. [۱۴] طب در دوره‌ی صفویه، سیریل الگود، ترجمه‌ی محسن جاویدان، صفحه‌ی ۵۷. [۱۵] فرهنگ معین، محمد معین، جلد پنجم. [۱۶] Animal Spirit. [۱۷] Treatment. Drug. [۱۸] Vessels. [۱۹] Joints. [۲۰] Brain. [۲۱] Human heart. [۲۲] Adjuants. [۲۳] Hand. [۲۴] Foot. [۲۵] Chest and Thorax bone [۳۲] Thorax. [۳۱] Abdomen. [۳۰] Ear. [۲۹] Tongue. [۲۸] Lip. [۲۷] Eye. [۲۶] Teeth. [۳۷] Gaster vapour. [۳۶] Instruments. [۳۵] Epicardium. [۳۴] lung membranes. [۳۳] ساختی است بادی که از چوبی به خصوص ساخته شود. این ساز در غالب نقاط ایران موجود است و آن را همراه دهل نوازند. اندازه آن در نواحی مختلف فرق می‌کند و به طور کلی از نیم متر تجاوز نمی‌نماید. (فرهنگ معین، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۸۷۵). [۳۹] Nostril. [۴۰] واژه‌ای فارسی برای طحال است. به باور پیشینیان، سودای خون در سپرز گرد می‌آمده و افزایش یا کاهش ریزش سودا در بدن تعادل تن را بر هم می‌زند. [۴۱] [۴۳] Omentum. [۴۲] Spleen. [۴۴] چربی حیوانی. [۴۴] پرده‌ی درون شکم که روده‌ها در میان آن قرار دارند. (فرهنگ عمید، صفحه‌ی ۷۰۱). [۴۵] [۴۶] Peritoneum. احتمالاً همان پریتونئ است که معادل فارسی آن روده بند نامند. [۴۷] [۴۸] Kidney. غذا خوردن (فرهنگ عمید، صفحه‌ی ۳۴۲). [۴۹] [۵۱] Conception. [۵۰] Foods. [۵۱] Syrup. [۵۲] Gravity. [۵۳] Digestion. [۵۴] Appetite. [۵۵] Habit. [۵۶] Body Power. [۵۷] Spring season. [۵۹] که آزار هم نوشته‌اند نخستین ماه فصل بهار سال سریانی و رومی است. [۶۰] پزشکان کهن بلغم را از ساخته‌های جگر می‌دانستند. به باور آنها بلغم، خونی است ناپخته که به هنگام نیاز بدن به خون تبدیل می‌شود. [۶۱] Phlegm. [۶۲] Sanguin. [۶۳] Thin meats. [۶۴] Onion. [۶۵] Garlic. [۶۶] Acids. [۶۷] Purgative. [۶۸] اسهال آور. [۶۹] [۷۰] Phlebotomy. در گذشته هنگامی که حجم یا غلظت خون از اندازه‌ی معمول بحرانی تر می‌شد معتقد بودند که اساسی‌ترین درمان کاستن خون از طریق رگ زدن می‌باشد. [۷۱] [۷۲] Ventouse. گرفتن خون از بدن به طریقی که با تیغ مخصوصی پوست قسمتی از پشت را میان دو کتف برش داده و با ابزار مخصوصی (شاخ حجامت) قسمتهای بریده شده‌ی پوست را می‌مکد. (فرهنگ معین، جلد اول، صفحه‌ی ۱۳۴۱). لازم به یادآوری است توضیح یاد شده در فرهنگ معین یکی

از انواع حجامت است و در نقاط دیگر بدن نیز اندامهایی برای حجامت در نظر داشته‌اند. [۷۳] نیشان ماه هفتم از تقویم سریانی، مطابق ماه آوریل سال رومی (فروردین و اردیبهشت) و آن دارای ۳۰ روز است (فرهنگ معین، جلد چهارم، صفحه ۴۸۸۷). [۷۴] Temperment. [۷۵] Vinegar. [۷۶] Oils bathing. [۷۷] Flowers. [۷۸] Flatus. [۷۹] Peccant vapours. [۸۲] Hyperkinesis. [۸۱] Sporting. [۸۰] رنج و سختی. [۸۳] [۸۶] Musk. [۸۴] Fatty meats. [۸۵] Ambergris. [۸۶] Commum purslane. [۸۸] Coccumber. [۸۹] Wild succory. به شیرازی خیار بالنگک و به پارسی خیار بادرنگک می‌گویند که همان خیار معمولی است. [۹۰] [۹۱] Purging cassia. خیارزه و خیار شنگک، نوعی خیار دراز و کج که چندان خوش طعم و مطبوع نیست. (فرهنگ عمید، صفحه ۴۷۶). [۹۲] [۹۳] Manna. گوسفند یکساله را نامند. (مخزن الادویه، صفحه ۹۵۲). [۹۴] به شیرازی کبک گر گویند. [۹۵] نام اول تابستان و ماه دهم از سال رومیان (فرهنگ معین، جلد اول، صفحه ۱۱۴۳). [۹۶] [۱۰۰] Intercourse. [۹۹] Yogurt. [۹۸] Coryza. [۹۷] Temperment. دوازدهمین ماه سریانی، مطابق سپتامبر فرنگی «مطابق ثلث دوم و سوم شهریور و ثلث اول مهر» (فرهنگ معین، صفحه ۴۱۹ و ۱۸۲۳). [۱۰۱] Water melon. [۱۰۳] Cucumber. [۱۰۲] ترش و شیرین میوه‌ای که مزه ترش و شیرین دارد (فرهنگ عمید صفحه ۱۰۱۲). [۱۰۴] [۱۰۷] Peppermint. [۱۰۶] Celery. [۱۰۵] Vegetebles. تره و تیزک. [۱۰۸] تره و تیزک. [۱۰۹] ماه سوم از ماههای سریانی است. (فرهنگ معین، جلد دوم، صفحه ۲۸۷۵). [۱۱۰] ماه چهارم از ماههای سریانی است. (فرهنگ معین، جلد دوم صفحه ۲۸۷۵). [۱۱۱] [۱۱۲] Phlegm. اسم فارسی حسوی است که از بزور سازند (مخزن الادویه، صفحه ۱۰۰۷). [۱۱۳] [۱۱۶] Vesicaria gauphaloides. [۱۱۵] Porreau. [۱۱۴] Water Cress. پنجمین ماه سریانی است. این ماه در ۳۱ ژانویه تقویم رومی شروع می‌شود و شامل ۲۸ روز است (فرهنگ معین، صفحه ۲۰۱۳). [۱۱۷] [۱۱۸] Desert plant. [۱۱۹] Dried Fruit. انگور خشکیده، انگور سیاه خشک شده (فرهنگ عمید، صفحه ۱۰۰۷). [۱۲۰] پاک شده. [۱۲۱] واحد وزنی در قدیم که معادل حدود ۴۰۳ گرم امروزی است. [۱۲۲] مثقال صرافان، حدود چهار و نیم گرم امروزی. [۱۲۳] Light - Part. [۱۲۴] weight. قسمت، بهره، بخش. [۱۲۶] [۱۲۸] Ginger plant. [۱۲۷] Honey. رازی در طب المنصوری گوید: «درهم طبی ۴۸ شعیره است از دانه‌های متوسط (فرهنگ معین، صفحه ۱۵۱۹). [۱۲۹] [۱۳۰] Cloves. میخک. [۱۳۱] [۱۳۴] Mastich. [۱۳۳] Valerian. [۱۳۲] Cinnamon. هفت مثقال و نیم است (مخزن الادویه، صفحه ۵۸). [۱۳۵] Cold [۱۳۸] Neuralgia. [۱۳۷] Gout. [۱۳۶] pains. دردهای عصبی. [۱۳۹] [۱۴۱] Intestine. [۱۴۰] Liver pains. [۱۴۲] Viscera. در پزشکی امروز به آن احشا می‌گویند. [۱۴۳] [۱۴۴] Airs different. همبستری زن و مرد. [۱۴۵] [۱۴۹] Humour. [۱۴۸] Bile. [۱۴۷] Melan. [۱۴۶] Natural movement. هر یک از آمیزه‌های چهارگانه‌ی خون، بلغم، سودا و صفراء (فرهنگ معین، ۱۴۳۵). [۱۵۰] Blood [۱۵۳] Nose. [۱۵۲] Mouth. [۱۵۱] Head of Bones. [۱۵۵] Abdomen. [۱۵۴] Components. مستراح، آبریزگاه. [۱۵۶] [۱۵۸] Gingivae. [۱۵۷] Elephantiasis. لئه. [۱۵۹] [۱۶۳] Gallingle Round Cypress root. [۱۶۲] Horn. [۱۶۱] Ceramic. [۱۶۰] Calculus. کف دریا. [۱۶۴] زیبایی. [۱۶۵] [۱۶۷] Submental. [۱۶۶] Dentalgia. چانه. [۱۶۸] [۱۶۹] Aphtha. جراحت و ریش دهن که از ماده‌ی باطنی حاصل شود (میزان الطلب، صفحه ۶۳). [۱۷۰] آزار، آسیب (فرهنگ عمید، صفحه ۸۵۰). [۱۷۱] آئزین. [۱۷۲] [۱۷۳] Kidney pain. کلیه، قلوه. [۱۷۴] [۱۷۸] Eruptions. [۱۷۷] Menorrhoea. [۱۷۶] Uterus. [۱۷۵] Bladder. [۱۸۰] Lancet. [۱۷۹] Abscesses. رگی است که در بیرون دماغ قرار دارد و از شعبه‌های قیفال است (مفتاح الطب، صفحه ۲۶۹). [۱۸۱] [۱۸۲] Cephalic. سیاهرگ رأسی یا ورید رأسی که پزشکان به آن ورید سفالیک هم می‌گویند. این سیاهرگ و باسلیق هر دو در دست جای دارند. [۱۸۳] [۱۸۴] Basilic vein. سیاهرگ رأسی یا ورید رأسی که پزشکان به آن ورید سفالیک

هم می‌گویند. این سیاهرگ و باسلیق هر دو در دست جای دارند. [۱۸۵] رگی است که میان باسلیق و قیفال قرار دارد. اکحل را عامه عرق البدن گویند (مفتاح الطب، ص ۲۵۷). [۱۸۶] پارچه‌ای را گرم کردن و بر جایگاه بیماری نهادن. [۱۸۷] Fomentatin. [۱۸۹] Silk. [۱۸۸] نوعی ابریشم فرو مایه‌ی کم قیمت (فرهنگ معین، صفحه‌ی ۲۹۱). [۱۹۰] [۱۹۱] Antidote. [۱۹۲] پادزهر اسم فارسی تریاق است و گویند هر چه رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص به این اسم است (تحفه‌ی حکیم مؤمن، صفحه‌ی ۵).

[۱۹۲] [۱۹۳] Citrus Limonia syrup. [۱۹۴] [۱۹۶] Vitiligo. [۱۹۵] Wild onion. فالج و رعشه‌ی یک طرف صورت که در نتیجه‌ی نیمی از صورت به یک سو برمی‌گردد و لبها به خوبی به هم نمی‌رسد (فرهنگ معین، صفحه‌ی ۳۶۱۳). [۱۹۷] پیسی (فرهنگ معین، صفحه‌ی ۵۰۵). [۱۹۸] خالها و نقطه‌های سیاه و سفید روی بدن، لک و پیس، کک و مک، بهک (فرهنگ معین، صفحه‌ی ۱۶۱۳). [۱۹۹] [۲۰۰] Leprosy. خوره. [۲۰۱] [۲۰۳] Scibes. [۲۰۲] Pomegarante. یک قسم خوراک که از گوشت گوساله درست می‌کنند (فرهنگ عمید، ۱۰۹۰). [۲۰۴] به اصطلاح اتباع عبارت از سیخ کباب چاشنی دار است حقیقتاً و مجازاً بر قلیای چاشنی دار و مزورات اطلاع می‌نمایند (مخزن الادویه، صفحه‌ی ۸۳۷). [۲۰۵] [۲۰۶] Sweet Violet. [۲۱۲] Vine. [۲۱۱] Milk. [۲۱۰] Dentalgia. [۲۰۹] Colitis. [۲۰۸] Hemorrhoid. [۲۰۷] Camphor. فاسقان، گنهکاران. [۲۱۳] [۲۱۶] Strabismus. [۲۱۵] Cystolith. [۲۱۴] Psoriasis. کج چشم، چپ چشم (فرهنگ عمید، صفحه‌ی ۹۵). [۲۱۷] جذام‌دار. [۲۱۸] Wild [۲۲۲] Worm. [۲۲۱] Dyspnea. [۲۲۰] Lunatic. [۲۱۹] Nephrolith. [۲۲۶] Migrane. [۲۲۵] Headache. [۲۲۴] Dementia. [۲۲۳] animals. درد نیمه‌ی سر، میگرن. [۲۲۷] [۲۲۸] Pus. [۲۳۱] Violet oil. [۲۳۰] Infection. [۲۲۹] Nerves. داروی نظافت، واجبی. داروی زداینده‌ی موهای زائد بدن که ترکیبی از آهک و زرنیخ می‌باشد. [۲۳۲] ترک. [۲۳۳] [۲۳۶] Lycium afrum. [۲۳۵] Acacia arabia wild. [۲۳۴] Aloes. [۲۴۰] Peruvian dyers Peach nectarine. [۲۳۹] Arsenic. [۲۳۸] Sweet majoram. [۲۳۷] Comomille. [۲۴۵] Indigo blue. [۲۴۴] Common rose. [۲۴۳] Henna. [۲۴۲] Galingale. [۲۴۱] weed. روزنه‌های بدن. [۲۴۶] [۲۴۷] Lentil. عدس پوست کنده. [۲۴۸] [۲۵۲] White lily. [۲۵۱] Date. [۲۵۰] Anus injury. [۲۴۹] Semen. [۲۵۷] Myrobalans. [۲۵۶] Mustard. [۲۵۵] Cured Ginger. [۲۵۴] Memory power. [۲۵۳] Dementia. [۲۵۹] Coryza. [۲۵۸] Nail. هرگاه در دماغ فضولاتی پیدا شود که دماغ آن را هضم نکند و در آن استمرار نیابد به سوی دو سوراخ بینی سرازیر شود و زکام نامیده می‌شود. اگر وارد دهان شود ماده و اگر وارد حنجره شود خشونت و اگر به سینه بریزد نزله خوانده می‌شود (مفتاح الطب، صفحه‌ی ۲۸۲). [۲۶۰] [۲۶۲] Pleurisy. [۲۶۱] Narcissus. ورمی است که بر پرده‌ای که پهلوها و عضلات آن را پوشانده، پیدا می‌شود و درد ناخص با سرفه و تب را به دنبال دارد (مفتاح الطب صفحه‌ی ۲۷۷). [۲۶۳] Hilus. [۲۶۵] Uvula. [۲۶۴] زبان کوچک. [۲۶۶] [۲۶۸] Jaundice. [۲۶۷] Gargle. مأخوذ از ترکی، منزل، خانه، اتاق، مسکن (فرهنگ عمید، صفحه‌ی ۱۱۱۳). [۲۶۹] [۲۷۰] Clyster. داروی مایع که از طریق مقعد داخل روده‌ها کنند، اماله (فرهنگ عمید، صفحه‌ی ۴۲۷). [۲۷۱] معجون ساخته شده از هلیله (فرهنگ معین، صفحه‌ی ۲۹۷). ریشه‌ی این واژه از تریپل است به معنای سه گانه. به این دلیل که این دارو از سه جزء تهیه می‌شود. [۲۷۲] درد. [۲۷۳] [۲۷۵] Soil. [۲۷۴] Olive. آبگیر، استخر، تالاب (فرهنگ معین، صفحه‌ی ۳۱۳۱). [۲۷۶] [۲۷۷] Sun rad. التهاب قولون. [۲۷۸] [۲۷۹] Paralysis. سست شدن عضو. از حس و حرکت افتادن است (مفتاح الطب، صفحه‌ی ۳۱). [۲۸۰] [۲۸۴] Semen. [۲۸۳] Mammel. [۲۸۲] Testes. [۲۸۱] Hernia. یورپ یعنی اروپا. [۲۸۵] بسمل حیوان سر بریده را گویند. [۲۸۶] لادینی به معنی بی‌دینی است. [۲۸۷] اشاره به آیه‌ی قرآن کریم: فانظر الی الابل کیف خلقت. [۲۸۸] حمله و هجوم و در عربی به معنی شیپور است. [۲۸۹] یورپ همان اروپاست در هند و پاکستان این کلمه از انگلیسی اخذ شده و در اینجا از فرانسه. [۲۹۰] جینوا، ژنو و اشاره به جامعه ملل که ملل ضعیف را در آن راه نمود و ملل قوی

زیرستان را در هم شکستند و جهان را بین خود تقسیم کردند. [۲۹۱] جمع فتنه. [۲۹۲] بیذق یا بیدق، پیاده شطرنج، و فرزین، و زیر شطرنج است. [۲۹۳] تف‌دار به معنی معیوب است. [۲۹۴] اشعار فارسی اقبال لاهوری، م. درویش، ۱۳۵۹، تهران، صفحه‌ی ۴۷۷ - ۴۸۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲

(۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبها: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

